

ژوندون

شماره دهم

سال ۲۷

پخشیه ۸ جوزای ۱۳۵۴
۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵
۱۹۷۵ می ۲۸

دینا دین کاتون
کتاب پولیس ستر

اختصار وقایع مهم هفته

یکمده استادان و معلمان
به اخذ مدال پو هنه نایل شده اند
۳۱ نور :

پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
ساعت پنج عصر نمایندگان معلمان
و استادان مرکز ولایت کشور رادر اورک
جمهوری پذیرفتند.

دیرمنو تولنه بمنظور تعمیم بیشتر تربیت
نسوان در جهت سویم ساختن زنان افغان به
نشان و وسیع در راه ترقی و نو سازی جامعه
نانی و بانو صل به آرمانهای مقدس و اهداف
عالی دولت جمهوری افغانستان به هیئت تصدی
یونین افغانی فعالیت میکند.



پناغلی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور رادر اورک ریاست جمهوری پذیرفته اند.



نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال
نماینده باختر آنرانی ضمن رد این ادعای مقامات
پاکستانی که در مستونک بلوچستان یک مقدار
اسلحه باکافذ های نظامی که از طرف وزارت
حربیه افغانستان شایع گردیده بدست آمده
گفت: ما این ادعای دروغ و ساخته و بافته مزید
پاکستانی را جدا ردمی کنیم حکومت پاکستان
بمنظور انحراف توجه مردم خود از مشکلات
و بحران داخلی و مغشوش ساختن افکار عامه
مخصوصا کشور های اسلامی نسبت به افغانستان
همیشه می خواهد از هیچ پروپاگند غلط و دسیسه
به منفعت خود استفاده نماید.

هیات پلانگذاری اتحاد شوروی ساعت ۲
بعد از ظهر یکشنبه ۶ جوزا با پناغلی سید عبداللہ
وزیر مالیه ملاقات نموده و درباره موضوعات
مربوط به پلان مالی افغانستان در چوکات اولین
پلان طویل المدت اکتشافی جمهورییت کشور
مذاکره و تبادل نظر نمود.

سنگ تهادت یک پل در مسیر سیلبرشیر
فراه سه شنبه ۶ جوزا توسط والی آنجا
گذاشته شد.

اساسنامه دوریو موسسه پس از تصویب
مجلس عالی و ذرا و منظور پناغلی رئیس
دولت و صدراعظم در شماره پنجم جریده رسمی
نشر و افاد گردید.



پناغلی رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور را پذیرفته اند و توضیحات وزیر معارف را استماع میکنند.



لطفا به صفحه ۱۴ مراجعه شود

در آکابل تعمیرات چهارده منزله
اعملومی شود

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

جلوه های نو در معارف هرات

سر زمین آتشفشان و تپه های مرجان

آئروز شمع ها شعله فشان بود

جاء آب ولایت نغار

هنر مندان گمنام

نه جنگ و نه صلح ، هم جنگ هم صلح

تجلی هو ما نیمم در اشعار
جامی

جنگ جهانی دوم (قسمت اخیر)

جمهوری ووجه

کشف امریکا

جنا پتکا وان

معرفی عکسهای متن

طاق ظفر پغمان یادگار استر داد
استقلال کشور صفحه ۱۵ .

آلبه استقلال به شکل اولی آن
صفحه ۲۱

صایع ظریفه در کشور ما (تابلوی
رنگه صفحه ۳۵).

نواذ و مردم برود جمهوری الهاده میکنه یکی هم
تجلی واقعیتی است که دوغلبه و مطبوعه بزرگه
مری این دبستان نمو گروهه نقش یافته و شب
۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری بیانیة شاق چنین امیده
آفرین و روان پرور افتاد :

«من برای سلامت آینده وطن خود چسز
قایم ساختن یاد دیو کراسی واهی و معقول
راه دیگری سراغ نداشتیم و ندانیم به نظر
من تلهاب های اصلی چنین بلد و اجتماعای
داتامین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل
باصلي حاکمیت ملی باید دانست که نباید
بدو اصل فوق ظاهر یا بدو شیده خلل
وارد شود.»

رسمین به کنوینسیون این دولت نخبه مکتفیت
ما ووجایب مارا بد برابر مادر وطن و در
برابر سرنوشت حال و آینده مردم مانسکین
وستگیتیر می سازد و این حقیقت را که برای
صیانت استقلال سیاسی و تحکیم استقلال
اقتصادی در برابر نسل امروز و آینده
مملکت با ارزیابی و تحلیل شرایط کشور
عصر و زمان ما و حساسیت زندگی در دنیای
امروز در جهت کامیابی و نیرومندی نظام ترین
خوشی لازم حد آماده فداکاری و ایثار باشیم
و چگونه علیه تارسانی ها و مشکلات مبارزه
نماییم ، آفتابی می سازد.

پدران دهرمان ما با از خود گذری و ایثار
موهبت استر داد آزادی را برای ما میسر
ساخته و باین امر کارهای بزرگوار را محول
نمودند .

انقلاب تاریخی و دستاویز ملی ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ جمهوریت جوان افغانستان را بوجود
آورد و کارهایی عظیم تر و وظایف سنگین تری
را در برابر ما گذاشته است کارها و وظایفی
را که ما بجهت يك ملت قهرمان ، بردبار و پیدار
با درایت و کفایت کامل در برتو انگیزه عالی
و نظیرستی میتوانیم مطابق به مناسبت و اهداف
نهفته در آن، پیروز ماندن به منزل رسانیم و
رسالت تاریخی خود را به نیکو می ایفاء
کنیم.

«در حالیکه از پنجاه و هفتمین سالگرد استرداد
آزادی افغانستان محبوب خویش که مصادف با
۳۰ شهریور (۶ جوزا) بود استقبال و تجلیل
بهم می آوریم این روز خجسته ملی را به
حامی استقلال ، مؤسس جمهوریت بنا علی
محمد داؤد و کافه هموطنان تبریک گفته بروان
پاک اعلی حضرت امام الله خان غازی که دوره
زامانداری شان این نعمت گبری نصیب ما
گردید و بروج بزرگ اعلی حضرت غازی
محمد نادر شاه قهرمان معرکه استقلال و بروان
جنت اشیا هم شهادت راه آزادی درود
فرستاده برای وطنپرستان و فداکاران راه انقلاب
و خدمتکاران صدیق وطن از بارگاه پروردگار
توانا مو فقیه و کامکاری ثناء میکنیم و تکرار
بخاطر می سپاریم :

مذهب زنده دلان خواب بریشانی نیست
از همین خال جهان دیگری ساختن است

پیک شروزون

در بیانان رئیس دولت

ارزش حقیقی مبارزات استقلال طلبی مردم افغانستان در وجهه خالصانه ملی
آن بود و بهترین عاملی که موجب کامیابی آن شد این بود که مبارزین راه
استقلال برای هرگونه ایثار درین راه آماده بودند. عزم و تصمیم راسخ داشتند
که باید مشغول ملت افغانستان در دست خود ملت آزاد گرد.

پنجشنبه ۸ جوزا ی ۱۳۵۴ - ۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵ - ۲۹ می ۱۹۷۵

تجلیل خاطر ه فتح و پیروزی

از خاطرات فرخنده و افتخار آمیز در تاریخ
وطن ما یکی هم میمون خاطره سالگرد استرداد
استقلال ماست.
صفحات زندگی کهن مردم ما مآمال از
قهرمانی ها، فداکاری ها و جان نثاری ها بیست
که مانند آنرا در تاریخ کمتر ملل گیتی
می توان مطالعه کرد.

از همین حوادث عظامه ۱ فرین، که هجده
ساله بانکریم زبید از آن تجلیل بعمل می آوریم
قیام و تصمیم مردم ماست که پنجاه و هفت
سال قبل بمنظور جهاد عملی شد، جهاد علیه
باطل ، جهاد بغض حفظ شرف و ناموس وطن
جهاد بغض اضمحلال استعمار و استثمار،
جهاد بمنظور دفاع از حیثیت و موازین بزرگ
ملی که نیایش آزادی در ذروه آن همواره از
مميزات خجسته معنوی مردم ما بوده و هست.
این جهاد که یادبود آن همه ساله تاریخ
۶ جوزا تجدید می شود پیروز ماندن نتیجه داد
و ملت قهرمان افغانستان یکبار دیگر تو فیق
یافت شهادت لطری و غرور بلند پایه ملی
خود را در نبرد با دشمن قاهر و خطرناک آنروز که
آفتاب در قلمرو و متعمر فاش غروب نمیگردد
بانتاب برساند و علمبردار آزادی و آزادیخواهی
در مشرق زمین گردد.
باجان سپاریکه فرزندان افغانستان بعمل
آوردند و با شکستی که بر قوای خطر بیگانه
تحمل شد و سنگرهای خالی را در عقب گذاشتند

تطبيق اهداف نظام انقلابي

جمهوري

متكي به قدرت و زعامت مردم مي باشد

متن نيانيه بنياغلي محمد داؤد
رئيس دولت و صدر اعظم كه به
مناسبت پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال افغانستان
ساعت هشتم و سي دقيقه شام
ه جزوا از راديو افغانستان
ايراد کردند .

خواهران و برادران عزيز!

افتخار دارم پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال افغانستان عزيز
را به شما هموطنان گرامي خود
واردوي فداكار افغانستان تيريك
ميگويم و به روان پاک رادمردان و
شهيداني كه در انرغم آهنين و مجاهدات
و قربانيهاي سنگين و بيگير ايشان
استقلال وطن عزيز مادوباره حاصل
گرديد درود بي پايان ميروسم .

سادهاني از تجليل اين روز خجسته
ويادبود از اينان و بيكار طولاني
آنانكه در طول ساليان دوازدهم
شدند عمليه استرداد استقلال ما را به
بيروزي برسانند ، خود ثابت مسازد
كه وقتي ملي براي رسيدن به يك
هدف ملي با احساس فداكاري و مبارزه
ملي عزم و اسخ مي نمايد همچون شكلي
نمي تواند مانع بيروزي آن گردد . ادرس
حقيقي مبارزات استقلال ملي مردم
افغانستان در وجهه خالصانه ملي آن
بود و مهمترين عامل كه موجب كاميابي
آن شد اين بود كه مبارزين راه استقلال
براي هرگونه ايشاد درين راه آماده
بودند . عزم و تصميم را سخي داشتند
كه بايد مقدرات ملت افغانستان خود دست
خود ملت لران بگرد و مصدق بودند
كه اعمال و منافع ملي بالاتر از هر چيز
ديگر است . يادرك چنين احساسات
وطن پرستانه بود كه ملت افغان
قيام نمود و بيروز گرديد .

هموطنان عزيز!

امروز نيز ملت افغانستان در مرحله
حساس و مهمي از تاريخ خود قرار
دارد . تاسيس نظام مرفحي جمهوري

كه مطابق به آرزو هاي ديرينه ملت
افغانستان و بايشتيباني قاطبه مردم
ماصورت گرفت ، بكار ديگر موافق
آن رامي رس گردانده است تا منافق
عليه ملت افغانستان بالاتر از هر
امردگر قرار بگيرد . همانطور يكه
تاسيس نظام جمهوري در انر عزم
واسخ و ايثار و از خود گذري
ميسر گرديد ، تطبيق اهداف انقلاب
نيز فداكاري ، گذشتن از منافع شخصي
را بمنظور حفظ منافع عامه و جديت
و صداقت در كار و فعاليت
را ايجاب ميكند و بايد هر فرد کشور
بصورت واضح باين اصل انگار
ناپذير معتقد بوده و در راه آن مجاهدت
كنويدانند كه رسيدن به آرزوها و اهداف
ملي جز از راه وحدت ملي و اتحاد فكر
و عمل و زحمات دوامدار فرزندان اين
خاك ميسر شده نمي تواند .

تاريخ گذشته ما صفحات زرديني
از فداكاري ها و مجاهدات ملي مردم
افغانستان را ثبت کرده است . ملت
انگاران راها ثابت نموده است كه در راه
شرافت و حاكميت ملي خود از هيچگونه
قرباني دريغ نكرده و دير يا زود به
هدف عالي خود رسيده است . يقين
كامل دارم كه مجاهدات و فعاليت هاي
مادرين در جلسه جديد تاريخي نيز
به ياري خداوند بزرگ به همت و مساعي
مردم و غنودست و زحمت كش افغانستان
بيروز خواهد شد .

خواهران و برادران گرامي!

امروز خاطر پنجاه و هفتم سال قبل
را كه شاهد جاويدان از قدرت قهرمانان
و اراده شكست ناپذير ملت افغانستان
مي باشد تجليل ميكنيم . اين ميراث
پر افتخار كه حكايات از نير و مساعي
رزمندگان ملي قراره حراست استقلال
و آزادي ميكند ما و نسل هاي آينده
بامالت سپرده نمي توانيم . پاسباني آن
وظيفه سنگين مردم مادوباره فداكار
افغانستان را تشكيل ميدهد .

بايد بدانيم جهاد مقدسي كه بخطر
صايت استقلال و داشتن يان زندگاني
سرافتمندان آغاز گردیده بود . امروز
محافظة از آن بمنظور اعتلا و حيثيت
افغانستان و تكامل آن بتطبيق اهداف
نظام انقلابي جمهوري كه متكي به
قدرت و زعامت مردم مي باشد و چنان
عز و وطن پرست را آماده به فداكاري
و ايثار مينمايد .

براستي تا وظيفات سنگين ملي
خود را با همه عشق و فداكاري چنانكه
شايد يك ملت آزاد است با همت
و شجاعت انجام بدهيم . فراموش
نميكنيم كه قضاوت تاريخ و نسل هاي
آينده متوجه اعمال ما بود . آنچه
امروز انجام ميدهيم فردا مورد
ارزيابي و پرسش آيندگان قرار خواهد
گرفت .

بي بيانيه بايك اراده و ايمن قوي
و تاييد ملي خود را در تحت لوي نظام
جمهوري بحيث خدمتكاران صالح انجام
بدهيم تا باشد دريشگاه تاريخ و قضاوت
آيندگان افتخار و سرافرازي جوييدان
نصيب ما گردد .

ميخواهم از اين موقع استفاده نموده
بهترين آرزوها و تمنيات نيك خود و مردم
افغانستان را براي بيروزي مجاهدات
برادران بشنون و بلوچ كه در راه حقوق
حقه خويش قرباني هاي بزرگي را متحمل
شده اند بقدريم تمام .

خواهران و برادران عزيز!

درود پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال وطن عزيز را ببيكار
ديگر به شما هموطنان گرامي خود تيريك
گفته به روان پاک اعلحضرت غازي
اعان الله و اعلحضرت غازي محمد نادرشاه
و ديگر شهيدان راه مبارزات ملي و

استقلال درود ميروسم .

جاويد باد استقلال

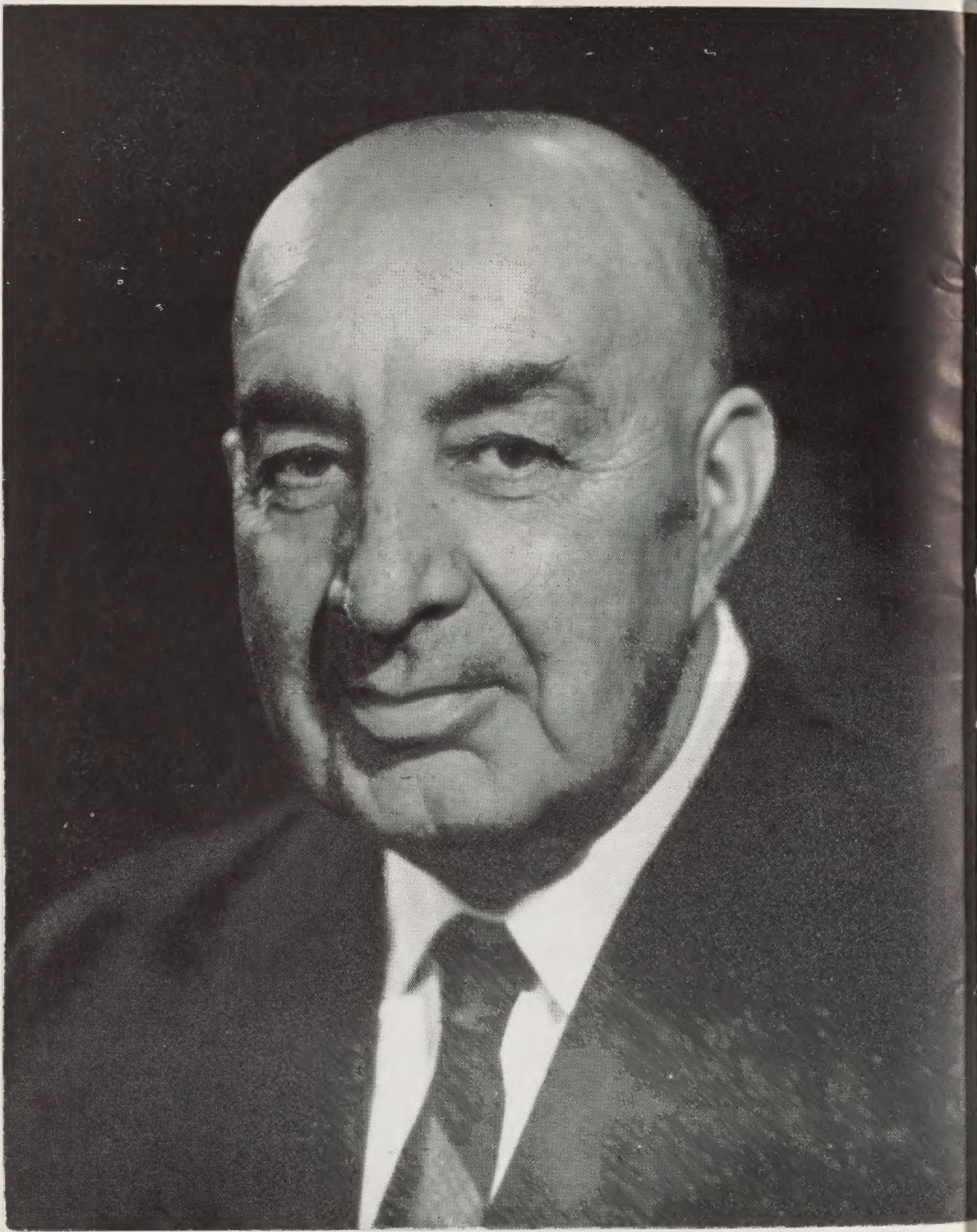
باينده باد جمهوريت



اعلیحضرت امان الله خان غازی که در عصر زما مدار ی شان افغانستان استرداد آزادی خویش را اعلام نمود .



قوماندان معركة آزادی، اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید .



مؤسس جمهوريت افغانستان و حامى استقلال بڼاغلې محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم



نویسنده شپیر و آزاد بخوا محمود طرزی

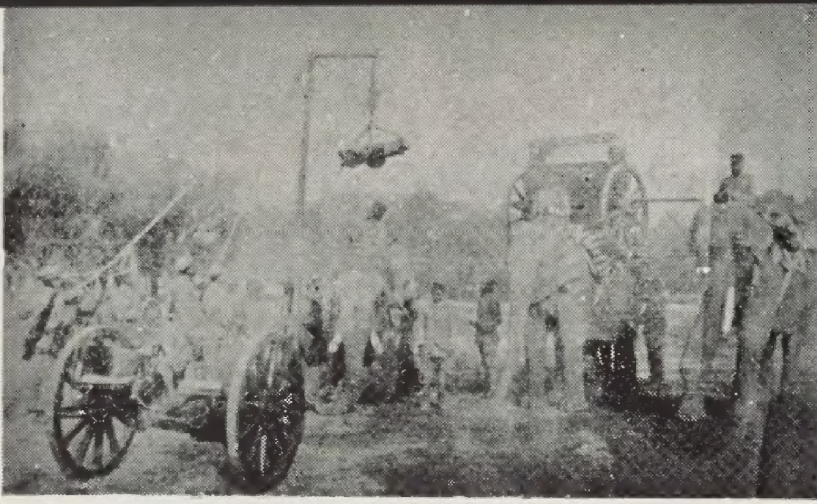


سپهسالار غازی شاه محمود خان مجاهد راه آزادی

وفد افغانی دو ملا کرات منصوری

از راست بچپ صف نشستہ : لاله نرنجندا س، مرحوم محمود طرزی، مرحوم غلام محمد وزیر تجارت .
صف ایستاده: شاعلی عبدالهادی داؤی، شاعلی میرزا بازمحمد متشی هیات، شاعلی بیرمحمد آتشملیتر هیات و شاعلی عبد الوهاب طرزی





مارشال شاه ولیخان غازی مجاهد راه آزادی



عکس بالا طرف چپ: قسمتی از وسایل جنگی استریماد استقلال کشور
وزد افغانی با هیات انگلیسی در مذاکرات منصوری



اعلیحضرت امان الله خان غازی،
حین ایراد بیانیه در نخستین جشن
سالگرد استرداد استقلال کشور در پغمان

جالب ترین سرقت سال

و هیجان انگیز ترین حادثه در برابر

پولیس

کشف اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکنیم ملیون افغانی

چگونه از اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکنیم ملیون افغانی پرده برداشته شد.

حرف های دونفر از متهمین

را بداند تصمیم گرفتیم بملاقات (ها دی) و (ادیب) در زندان برویم. مقامات مربوط پولیس زمینه ملاقات را با ایشان میان نمود. هادی که جوان ۳۳ ساله ایست قیافه غم انگیزی دارد، وقتی که مقابل او نشستیم برایم چای تعارف کرد. یاس و نبات او و پریشانیش بخاطر فامیل از حرف های بریده بریده و نا منسجم و لوزش انگشتانش بوضاحت درک میشد. پر سیدم تخلص چیست؟ اندکی بچهره ام دقتی نمود آنگاه با صدای لرزانی گفت (سارق) در جریان صحبت فحشیدم که او کاملاً ناامید و از کرده اش پشیمان است و بخاطر اینکه آبرویش بر باد رفته بدست دنج می برد. او برایم گفت: (در مورد من هرچه پولیس بشما گفته کاملاً در ست است، زیرا بر خود شریفانه پولیس بامن برایم مسلم ساخته که غر از واقعیت چیزی بشما گفته نشده.) گفتیم:

شما نقشه خانه و یکمقدار معلومات را در مو رد و مع خانه واسکین آن در اختیار عاملین اصلی گذاشته اید و ازین رهگذر نیز د پولیس مسئول می باشید. - بلی این درست است... من تمام معلومات لازم را در اختیار (الف) و ادیب گذاشته بودم و حتی قرار بود در اجرای نقشه هم سهیمی داشته باشم ولی من بزودی از کرده ام پشیمان شدم. همراه آنها تادم منزل خانم زینب رفتم ولی در همانجا از شیشمانی خود بر قلمایم گفتیم...

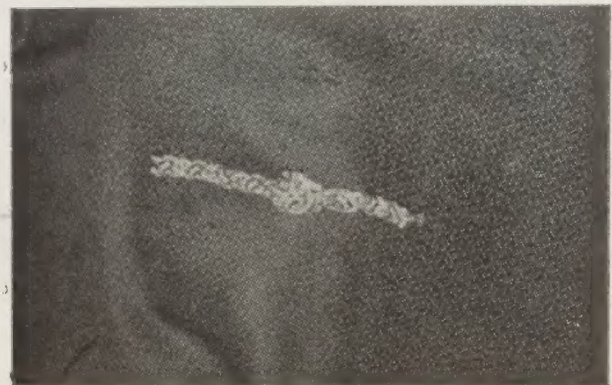
دیگر احتیاج داشت، این شخص ادیب نام داشت. ادیب موافقت خود را اعلام نمود. اکنون سه نفر شده بودند الف درین میان نقش آمر را بازی میکرد نقش آمر دسته را... او که سابقه زندان هم دارد وسایل لازم را تهیه کرد و مفکوره استفاده از جراب نیلون را نیز مطرح نمود، تمام این جریانات برای پولیس واضح است و مقامات مربوط پولیس طو ریکه در شماره های گذشته هم خواندهید جریان موضوع و ادراختیار من (خبر نگار مجله) گذاشته بودند. ولی برای اینکه جزئیات حادثه

بشام چون تذکر اسمی شان فعلاً برایم میسر نیست. هادی که برادر زاده خانم زینب است، با همسر و سه پسر خود که بزرگترین آن ۱۲ ساله و کوچکترین آن سه ماهه است در منزلی واقع در باغ علی مردان زندگی می نمود. او تازه از عسکری فارغ شده هنوز کار کاتبی بدست نیورده بود. هادی روزانه در دو رکشاپ هاویا جاها ی دیگر بکا رمشغول میشد و لسی نمیتوانست بیشتر از بیست افغانی بدست بیاورد، زندگی در خانه کرایه، عاید غیز ثابت و مصارف زندگی خودش و زن و فرزندانش او را چنان تحت فشار گرفته بود که در آن فکر (بدی) به کلاهش خطور کرد. او بفکر این افتاد تا یک مقدار پول کافی برای مبارزه با فقر خود تهیه کند، بفکر زیورات و پول های عمده اش افتاد. آنگاه بدون اینکه بیشتر فکر کند، این موضوع را با شخصی بنام (الف) در میان گذاشت، اتفاقاً این مرد که گفتیم او را فعلاً الف می نامیم، آدمی بود با سابقه بد و از نظر روحی کاملاً مساعد برای اجرای یک نقشه سرقت. الف موضوع را دلچسپ یافت، او در حال نقشه را رها نکرد و برای اینکه بتواند خالات خود را جامعه عمل ببوشاند بیک نفر

برای تان قصه سرقتی را نوشته بودیم، سرقتی که چندی قبل در شهر ما اتفاق افتاد و شما که دو قسمت گزارش را خوانده اید مسلماً میدانید که سرقت مذکور یک حادثه عادی و معمولی نبود. شگفتی آن درینست که در حین مد کور زیورات گرانبهایی ربوده شده بود و لسی هیچگونه خشونت از طرف عاملین حادثه بکار برده نشد حتی بر خود سارقین با صا حب خانه رویه گرفته (دوستانه) بود. من این کلمه (دوستانه) را بخاطر این بکار می برم که دزدان خشونت معمول را نداشتند و حتی لحن صحبت شان در برابر صاحب خانه احترام آمیز بود، و نکته دیگر اینکه میتوان دزدی را بیک عمل دوستانه تلقی نمود. گفته بودیم جوانی بنام هادی اولتر از همه (دستگیر) شد و بجرم خود اعتراف کرد و او چاره نیافت جز اینکه رفتی خود را بپولیس معرفی کند و روی همین اعتراف پولیس ادیب الله را بیک قسمت زیاد زیورات سرقت شده دستگیر نمود و حال دو چهره دیگر که هنوز بدام نیفتاده اند برای پولیس شناخته شده است و پولیس در تلاش آنها... اجازه بده، من این دونفر دیگر را (الف و ب)



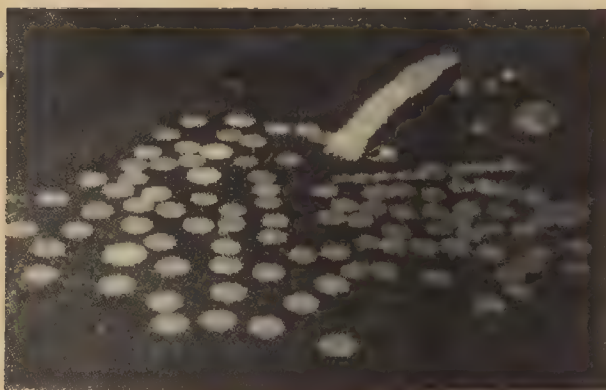
ادیب درین صندوقچه حلبی زیوراتی را که برایش رسیده بود گذاشته آنرا در یکی از اتاق های منزلی دفن کرده بود.



یکی از پارچه های قیمتی که جز زیورات سرقت شده بود



قسمی از زیورات وسکه های طلای میرمن زینب



این زیورات از نزد ادیب الله بدست آمد

حویلی بالاشده دروازه دایر برای مابازکرد.

میگویم :

قسمت بیشتر زیورات بتو رسیده، آیا شما زیورات را مساویانه تقسیم نکرده بودید ؟

ادیب بازهم میخندد:

ما زیورات را به اساس پارچه تقسیم کردیم اینکه قیمتی ترین زیورات بمن رسیده بکلی تصادفی است، گفتگویم را با ادیب خاتمه میدهم و میخواهم با او خدا حافظی کنم، او که در جریان صحبت بکلی با من صمیمی شده است فراموش میکند که در زندان است، ناخودآگاه بطرف سلول خود اشاره کرده میگوید:

طرف مانعی روید ؟..

خندیده میگویم :

بقیه در صفحه ۴۴

را اذیت نکرده اید ...

میگوید :

هدف ما مشخص بود... فقط سرقت زیورات ... غیر از آن صابون و گرمی دندان را هم برداشتیم، اما در آن خانه برای سرقت چیزهای زیادی بود، حتی در دهلیزها قالین فرش بود ولی ما چیزی دیگری را نبردیم... ممکنه از آن جرابایست کسی را اذیت می نمودیم ... ما فکر میکردیم که اگر آدم دزدی هم میکند باید شرافت خود را حفظ کند .

از ادیب پرسیدم :

نقش هادی درین میان چه بود ؟... ۱ و گفت:

در ابتدا هادی نقشه خانه را با ما داد و لی پس از آنتر پشیمان شد و ما مجبور شدیم (ب) را پیدا کنیم، این همان کسی است که از دیوار

الف برافروخته شد و در نتیجه آتشپنقشه عملی شد.

روز دیگر که آنها بسرانجام آمدند باز هم از انصراف خود برایشان تذکر دادم، الف دوسیلی محکم برویم زد و گفت مایک مقدار پول

را جهت خریدن مواد برای اجرای نقشه مصرف کرده ایم من که نمی خواستم این سرقت

عملی شود گفت: من آن پول را در یک موقع مساعد بشما خواهم پرداخت .

سندی نوشتم و در آن خود را مدیون آنها وانمود کردم. حتی به الف گفتم که اگر مرا میکنند خوشم را برایتان خواهم بخشید زیرا نگهداشتن این راز برایم ممکن نیست . ادیب

در برابر رفتار خسوفت آمیز (الف) اعتراض نموده مرا دلدادی داد، او جوان خوبیست.

بعد ها فهمیدم که «الف» برای اینکه نقشه خود را عملی بسازد شخص دیگری را

نام (ب) استخدام نموده نقشه را عملی کرده است ... این بود سهم من درین ماجرا من

بجز سهم اعتراف کرده ام همین چیزها را پولیس گفته ام ولی در اصل حادثه سهمی

نداشته ام، چنانچه بعد از انجام عملیات طوریکه پولیس هم میدانند چیزی بمن نرسیده و حتی

شخصی را که پس از آن استفاده کرده است تا حال من نمی شناسم و بدون شک او هم مرا

نمی شناسد...

موقعی که با هادی خدا حافظی میکردم دم دروازه توقیف خانه پسرکسی را که سرش

پسین شده بود پتلون و پیراهن بتن داشت

پندم، او بطرف (هادی) دوید هر دو با هم بپوشی کردند، فهمیدم که پسر هادی است،

من هم روی پسر را بوسیدم و گفتم (بزودی پدرت را خواهید دید)

ناگهان چشمان پسرک خردسال پراز اشک

بدون سرعت از آنجا دور شدم.

ادیب در محل دیگری زندانی بود، بدین هم رفتم، ادیب جوان بیست و دو ساله ایست

روی گرد و اندام متناسبی دارد و روی پخته و آشنایی قیافه ایست. او برعکس. هادی تبسمی

لب داشت، دستم را فشرد و وقتی که فهمیدم

چون من بجرم ... هر چه میخواهی بپرس ...



سکه های طلا و دستبند مرادید



یکی از اتاقهای موزه کابل که در آن قسمتی از آثار دوره اسلامی محافظت می شود.

يك قسمت موزه کابل که در به سیستم جدید موزیوگرافی ترتیب شده است ۱۳۳۸

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

درین دوره، غزنی مرکز بزرگ و شکوه افغانستان بوده که در سال (۱۱۵۰) میلادی، توسط سلطنت علاءالدین غوری، که ملقب به چمنسوز است، ویران شد. ظن منسوب به غزنی زیبایی مانند آفتابه و امثال آن که بسیار ظریف تر بین گردید، در این شهر وجود داشت، که قسمتی از نمونه های آن، در موزیم موجود است.

پارچه های مزیّن معماری از مرمر که از مخرو به های قصر ها بدست آمده بالوچه سنگ های مرمری که علاوه بر تزئینات هندسی، اشکال رقا صان، صحنه های شکار و انسان های مسلح نیز دیده می شود، معرف آن است، که عنعنه های ساسانی، تا عهد غزنوی ها، تداوم داشته است.

در موزیم نمونه ازین آثار وجود دارد، که سبک آن را سلجوقی و انصاری کرده اند، در حالیکه این هنر باید هنر غزنوی خوانده شود، چه سلسله غزنوی نیز سلسله سلجوقی است.

در پهلوی این آثار که به صورت تصادفی کشف گردیده است، هیئت های باستان شناسی نیز از سال (۱۹۵۹) به بعد در غزنی به حفاری پرداخته اند و آثاری کشف کرده اند.

مسلمانان در شروع قرن هشتم میلادی در باختر مستقر شدند و از آنجا به ماورالنهر سر ازیر گردیدند ... در این اوان فتوحات اسلام بسوی جنوب (کندهار و کابل موجوده) بطی بود و این فتوحات نیز، صرف عهد غزنویان صورت گرفت و در نیمه دوم قرن ده، سلطنت هندو شاهان از کابل تا سند رخت بست و خاتمه یافت ...

دوره متمایز دیگر، از اواخر قرن دهم شروع می شود و تا قرن یازدهم و دوازدهم عیسوی می رسد ...

درین قرن ها، افغانستان دارای قدرت و عظمت شایانی شد و نخست غزنوی ها و سپس غوری ها، پایتخت خود را، به ترتیب در غزنی و غور تاسیس کرده و شهرت جهانی یافتند ...

درین اوان اسلام در کشور ما، استقرار کامل یافت و بعدها مرکز فتح و تسخیر هند، گردید.

از بقایای دوره اول اسلامی که از آن تذکره داریم چیزی در موزیم کابل دیده نمی شود و تنها صفحه یی از مصحف شریف، که در عهد عباسیان، بخط کوفی نوشته شده قابل تذکره است. آنچه در اتاق اسلامی موزیم دیده می شود، تقریباً همه مربوط به دوره دوم اسلامی است.

بارج قدیم و هنر های رنگا رنگ دوره ما قبل تاریخ و تاریخی این سرزمین، مطالبی نشر شد ازین هفته به معرفی آثار هنری که از آغاز دوره اسلامی در کشور ما بجا مانده و سبک های هنری آن، می پردازیم.

در یکی از نشریه های موزیم، درباره هنر قدیم اسلام و آثار این دوره ها، روشنی انداخته شده، که فشرده آن چنین است.

در تاریخ قدیم دوره اسلامی افغانستان دو دوره متمایز به نظر می خورد، دوره اول زمانی است که اسلام توسط عرب ها، به هرات و سیستان پخش گردید و این زمان سی سال از رحلت پیغمبر اسلام (ص) می گذشت.

روندون به سلسله گزارش های تاریخی خود، کوشیده است تا بر گوشه های مختلف هنرهای گونه گون کشور باستانی افغانستان روشنی اندازد و تا حد امکان، کوشیدیم تا پیرامون نقاط باستانی ای مانند هدهد، بامیان، بلخ، بگرام، فند قستان، غزنی و امثال و تمدن های کهن آن، مطالبی تهیه و نشر نمایم ...

همچنان به همین سلسله، هر هفته سری به موزیم زدیم و تا جاییکه ممکن بود، بر آثار ارزشمند عتیقه و هنری که در آنجا گردآوری شده، روشنی انداختیم.

در گزارش های که از موزیم تهیه شده بود درباره قسمت های مختلف



نمونه های بی از آثار دوره اسلامی - دوره کابل

به مناسبت شش جوزا روز
پیروزی ملت افغان

مبارزات ملی

ونقش زنان مبارز

نوشته : راحله راسخ

بزرگ افغانان دلیر و آزادخواه هیست که در سال ۱۹۱۹ بیرق استقلال را در کشور پر افراشتند رئیس دولت جمهوری افغانستان در تجلیل از استقلال افغانستان در بیانیه «خطاب به مردم» درباره این واقعه تاریخی فرموده :

«سه پیکار بزرگ ملت افغانستان در برابر تجاوز استعمار، گوی بزرگ و اتکار ناپذیر یست از فداکاری، وطن دوستی و عزم شکست ناپذیر مردم ما» در مسه نبرد و پیکار استقلال خواهانه ملت افغانستان در برابر تجاوز امر یمنان، زنان آزادی خواه کشور در سنگر های گرم و داغ مبارزه و در دفاع از وطن همیشه یاور مردان سلحشور بوده و در دوه های حادله دیده خیر و بولان و کوهپایه های هندو کش، سلیمان، سپین غرو خیر و در بسیاری از میدانهای نبرد یکجای مردان علیه دشمنان جنگیده اند که آوازه زنان گمنا و نامدار وطن ما شوره آفاق گردیده و در صفحات تاریخ از آزاده زنان افغان چون زو غونسه اناء، ملالی، غازی ادی زینب هوتکی و غیره غیره همیشه با افتخار یادآور شده اند. مرور متون تاریخ می رساند که زنان همیشه در نبرد های آزادی خواهی با مردان یکجا، همکار و همسنگر بوده اند»

در سال ۱۹۱۹ عیسوی مردم غیور و آزادی خواه کشور ما به نبرد خونین و مبارزات پیگیر علیه استعمار از بزرگترین کشور استعماری جهان استقلال سیاسی خویش را بدست آوردند.

نبرد های استقلال خواهانه افغانان و وطن پرست در دفاع از مادر وطن صفحات درخشان و فراموش ناشدنی از مبارزات آزادی خواهی ملت اسیر علیه سلطه و تسلط کشور های استعماری بوده و در تاریخ شکست زنجیر های استعمار مردم این سرزمین، در شوق از پیشگامان و پیشروان ولان مدرسه استقلال خواهی و آزادی طلبی بشمار میروند.

صفحات نبرد آزادی خواهی در افغانستان همیشه منبع الهام و آزادی و آزاد زیستن بوده و در قلب و بوطن پرستان افغان جا دارد، تاریخ استر داد و استقلال افغانستان با نهضت جوان و دموکراتیک جمهوری افغانستان پیوند نا کسبستنی داشته و این نهضت جوان ادامه دهنده و مکمل راه و آرمان های

افغانستان ضمن اینکه در جنبه های آزادی خواهی جنگیده اند در اعمار افغانستان نوین نیز نقش خویش را از یاد نبرده اند و همراه با مردان در راه افغانستان نوین کوشش و

زنان افغانستان مصمم اند تا با خواسته زمان و با الهام از گذشته پر افتخار تاریخی و درس از مدرسه استقلال وطن در بسو سازی جامعه و در ارتقای سطح زندگی اجتماعی، سیاسی اقتصادی و آبادانی کشور چون گذشته ها و بیشتر از آن در افتخار را ت کشور سیم شوند زیرا آزادی و آبادی کشور به نیروی متحد زنان و مردان زحمتکش تامین شده می تواند.

ازین گذشته استقلال سیاسی، با استقلال اقتصادی و غنای فرهنگی جامعه پیوند های عمیق داشته و رشته های محکم یکدیگر را بهم مربوط ساخته که زنان در همه امور، چه در پیکار های آزادی خواهی بوجه در فعالیت های اقتصادی و به خصوصی در رشد و ارتقای سطح فرهنگ مادی و معنوی کشور رول پر اوزنده ای را داشته و خواهند داشت به ارتباط سا گروز خجسته اعلام آزادی در کشور و با الهام از افتخارات تاریخی نبرد استقلال دیرتو جمهوری افغانستان، آینده کشور را با همکاری زنان فدا کار و مردان مبارز خجسته و میمون می بینیم و این سالروز را به همه هموطنان و بخصوص زنان کشور تبریک گفته و آرزو مند می یابیم از این روز تاریخی زنان و مردان پشیمان و بلند و نیق بتوانند در آینده نیز دیک آزادی خویش را بدست آورند.

جاوید باد خاطره رزمندگان راه آزادی
باینده و سر بلند باد جمهوری افغانستان

از جمله صفحات زین تاریخ وطن، جنگ میوند خود شاهد ادعای ما بوده که مقتضی

از آن در اینجا تذکار بعمل می آید. در ماه جولای (۱۸۸۰) میلادی بعد از طی فاصله های طولانی از هرات سیاه افغانان به میدان های مشهور میوند رسیدند و در مقابل دشمن صف آوری نمود و در نبرد سختی درگیر شد، در نتیجه قراقرول تاریخ چنان ضربه ای متجاوزین نسویش چان کردند که پشت بریضا نیای کبیر را به لرزه در آورده و در همین جنگ عادلانه بود که دوشیزه جوان افغان (ملالی) بیرق سیاه ملی را عوض بیرقدار شهبه، فریاد وطن پرستی می کشید و با لندی های که تا کنون زمره وطن پرستان است دلاوران نبرد را تشویق می نمودند.

که به میوند کبیری شهبه نشوی خدای لالیله بی ننگی ته دی ساتنه خال به دیار له و بنو کیزدم چه شنکی باغ کبیری گل گلاب و شرموینه بر حال دلاوران زین تاریخ در پهلوی نام آزادی خواهان افغان چون امین الله خان لوگری، عبدالله اجکزی، ملامشک عالم، سید جمال الدین افغان، میر مسجدی خان کوهستانی و غیره نام های زرغونه و ملالی، غازی ادی زینب هوتکی در تاریخ جاودان است.

با یاد آوری مختصر و اجمال کوتاه از تاریخ آزادی خواهی کشور به ترتیب نهضت کنونی جمهوری افغانستان مشاهده میکنیم زنان

مود

وباز هم

مود

به بعد منتظر من خواهند بود، ولی متأسفانه هرچند این برو آنبر نظر کردم، کسی را ندیدم. گاهی چند پیش رفتم و همیشه تازه به نزدیکی صحنه رسیدم توجه مرا میروم جینا جلب کرد. مانند روز قبل لبخندی به لب داشت. موها پیش را آراسته بود ولی لباس های معمولی ای بتن داشت.

سلام مرا گرم پذیرفت و ظاهراً خیلی خوشحال شده که به وقت رسیده بودم روی صحنه جوانی سامان های موسیقی را مرتب میکرد و این برو آن بر کارگی های مربوط به هتل برای نمایش آمادگی های لازم را مسمی گرفتند. خارجی ای که نمیدانم در هتل چه سستی را دارد دستود هایی میلاد و از دور جوانی خنده کتان نزدیک میشد.

زیرم صنفم ده که اکنون هیچر صوتل است اندکی دیرتر شنا ختم و هنگامیکه با او گرم صحبت و یاد آوری از خاطرات گذشته بودم توجه مرا دخترانی جلب کردند که، باوهای فرا ست، لباس های خوب و لبخند های گرا وارد سالون شدند.

در انتظار این بودم که قرار وعده اینک بمن پیشنهاد خواهد شد که چند عکس خوب برای وطنی ساختن مودها و پستی مجله براندم ولی زود درک کردم که انتظار خیلی بی محل است برای اینکه هر که را مشغول کار و بار خودش میدیدم.

روز گذشته را با این روز که ۲۹ نور

عقربه ساعت هنوز روی چهار عصر نیامده بود که من به دروازه «بالروم» هتل کانتی منتقل رسیدم.

کارگر مربوط هتل بنادم رسید و گویا اینکه بر با آشنایی من با هتل و قول هاره بدون سوال گفت: بلی نمایش لباس دو بین سالون است تالو دروازه درگند دیباز کرده بودم که سرخی فالین ها، روشنی قندیل ها، زیبایی میزها و همه مرا جلب کرد. آرام آرام شروع به پیش روی کردم. می ترسیم که مبدا کسی برمن ایرادی بگیرد و سرو وضع مرا مناسب این هتل باشان و هوگست نشمارد.

روز قبل هنگامیکه در شهر نو به خیاطخانه (جینا) صاحب این نمایش برای گر فتن معلومات و راپور رفته بودم، بمن وعده داده شد که خانم جینا وشوهرش از ساعت چهار

بود خیلی متغیر یافتم. دو روز گذشته از من استقبالی شده بود در خود پستند. اول سخنی چند با صاحب آرایشگاه ماریا گفته بودم چون دیرین نمایش نیمه ی کارها مربوط این آرایشگاه بود. ترتیب و تنظیم مو ها، روی و ناخن ها و بعداً هم باخانم «جینا» که لباس ها را آماده کرده بود.

میرمن ماریا صاحب آرایشگاه میگفت که آرایشگاه او ده سال است که کار می کند نیمه مشتری هایش مانند خیاط خانه جینا خارجی ها اند و میگفت دیپلوم خود را از سویس آورده است. او که دلش بخاطر مصاحبه های غلط و درج گفتار غلط بعضی از آرا یشگران در مورد مود و یشن موی، پس بود فقط روی یک نقطه خیلی جدی بود و آن اینکه گفته هایش فقط طوری کیت مجله شود که بدان ها چیزی زیاد ویا از آن ها چیزی کم نشود.

کاغذی را که در حدود ۳۰۰ ورق بخاطر شب نمایش چاپ کرده بود بمن دادو گفت: بمن همه گفتی های خود را روی این کاغذ نوشته ام که خواننده های فارسی زبان آنرا خود خواهند خواند و آن هائیکه انگلیسی می دانند متن این کاغذ را از زبان نسرین کاظمی همکار ما خواهند شنید.

با توجه این کاغذ هر یالتم که گفته های خانم ماریا سخنی دوباره حسیق دلصحه موی، صفت خینه وکل سر شوی به عنوان بهترین رنگ کتنه و شویکته است خیا طخانه جینا هم در حدود ده سال است که فعالیت دارد. چرخ اقتصادی اش در حدود

بقیه دو صفحه ۴۳

ژوندون



آزارهای آفرینش

انسان

مذهب است که این عقیده دوساحت مختلف علوم شایع شده که طفل در بطن مادر بصورت کلی از ارگانیسم ما در جدا می باشد. اکنون علما به ثبوت رسانیدند که: نطفه و ارگانیسم مادر وجود واحدی را تشکیل میدهد.



مادر حامله باید بیشتر از هوای آزاد و صاف استفاده نماید.

همچنان ثابت شده است که امکان این موجود است که از طریق وجود مادر مکرر به وایروس ها مواد مسموم کننده، الگوئ و مواد مخدره و تاثیر اکثر ادویه ها به نطفه سرایت می نماید. و تاثیر مضره آن در ابتدا بالای چنین و بعدا بالای طفل اثر می نماید. سه ماه اول حاملگی فوق العاده (حساس) است زیرا در همین دوره ارگان های نطفه به تشکل خود آغاز نموده و اجرای فعالیت های ابتدایی خویش را شروع می کنند. و از همین لحاظ است که تاثیر عوامل مضره و غیر صحتی در همین دوره بی اند از خطر ناک محسوب می گردد.

برایک طبی نشان داده است که اکثریت زنان در انتای ایجاد سردردی مختل شدن خواب همچنان و حتی برای رفع حاملگی و سقط چنین تابلیت ها و ادویه های مختلف را به مقدار زیادی مصرف می نمایند و جالب تر از همه که این دواها بدون مشوره داکتر استعمال می گردد.

ازهمجو استفاده های دوا که دور از کنترل در دوران حاملگی انجام می شود و یا قبل از آنکه زن حامله می شود (مانند پینسلین، تتراسکلین، باسک، امپویترین گتین و غیره) بسیاری از اوقات دیده شده که اطفال رنجور به دنیا آمده اند همچنان دیده شده که تغذیه نامرتب زن حامله (خاصا فقدان ویتامین ها) سبب تولید امراض گوناگون به خود زن حامله شده و نتایج آن در وجود طفل منعکس گشته است و اکثرا سبب شده که طفل قبل ازمو قح تولد شده و یا اینکه در بطن مادر طفل مرده و بصورت مرده به دنیا آمده است. و این هم ممکن است که طفل بی اندازه ضعیف، معیوب تولد گردد و نسبت به سایر همقطاران خود خراب تر رشد نموده و نقایص جنسی در وجودش هویدا گردد.

تحقیقات علمی اخیر نشان داده است که ایجاد امراض مہلک در طفل همانطوری که به ارگانیسم مادر ارتباط می گیرد به پدر نیز مربوط است.

علما توضیح میدهند که امراضی قندی و الکولیسم استعمال دخانیات و سایر مواد نشه آور که پدران به آن عادت کرده اند فعالیت جنسی را در وجود شان مختل نموده و برای نسل او اضراد قابل ملاحظه ای را انتقال میدهند. درین زمینه عادت به نوشیدن الکل در دوران حاملگی یعنی در زمانی که نطفه انتقال می نماید و حامله شدن صورت میگیرد بی اندازه خطرناک محسوب می شود.

آنچه در بالا تذکره کردیم این معنی را ندارد که هر خانمی می خواهد طفل داشته باشد از طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله میخواهند جلو ترس و واژه خویش را از زایمان بگردنوسعی می کنند تا اضافه تر گرمی بکشند و فاقه بگذارند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طبی را بر اثر کم وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردید و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لبخند

تجربه نشان داده است که اگر يك طفل وزن وسطی در حدود ۳۰۰۰ گرام داشته باشد در اثر تربیه خوب وزن خوبتر گرفته و نمو بهتر می نماید. حتی اطفال كوچك تر که از ۳۰۰۰ گرام وزن کمتر داشته باشند ولی تندرست باشند باز هم از اطفالی که بیشتر از ۴۰۰۰ گرام وزن دارند در هفته اول حیات خود خوبتر نمو می کنند و حتی دیده شده که بزودی وزن همین طفل از ۴۰۰۰ گرام بالاتر رفته و از طفلی که وزن بیشتر داشته تومند تر شده است.

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله میخواهند جلو ترس و واژه خویش را از زایمان بگردنوسعی می کنند تا اضافه تر گرمی بکشند و فاقه بگذارند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طبی را بر اثر کم وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردید و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لبخند



طفل باید سالم با بدنیا بگذارد، سلامت طفل با سلامت روحی و جسمی مادر ارتباط ناگسستی دارد

کمال بسر می‌برند. علاوه از آنکه حجم طفل قابل ملاحظه است در انتهای تولد انکشاف اسکلت طفل، خاصیت جمجمه او از زنی خاصی دارد. ازین رو دکتوران معالج باید توجه خاصی در مورد انکشاف سیستم استخوان بندی نطفه جلب نمایند.

خاصیت پیاده گردی را مساعدت می‌کند و طرز قرار گرفتن طفل را بدخل شکم نظیر می‌بخشد. یکی از مسایل عمده ای که والدین به دکتوران مواجه می‌سازند اینست که آیا الکل با لای مادر و طفل کدام اثری بجامی گذارد؟ آنچنانکه قبلا تذکار شد هر نوع زهریاتی که به لای

ارگانیزم مادر اثر می‌گذارد، تاثیر آن به لای نطفه حتی بوده و طفل را متاثر می‌سازد. ازینکه الکل زهریست که مداوی آن به مشکل مبسر می‌شود بر همه کس هویدا می‌باشد. علم هر روزی مطالب جدیدی را در مورد نقایص واضرار آن به میدان می‌کشد خانمهای حامله بخاطر صحت و سلامت طفل شان و بخاطر

آینده جگر گوشه خود از هر نوع استعمال الکل خود داری ننمایند. حرکت نمودن منظم خاصیت قدم زدن برای زن حامله تاریکی از طرق موثرترین و بهترین آمده شدن و مقاومت در برابر آن قوه ای که باید در زمان تولد طفل بمصرف برساند می‌باشد.

تجلی هو ما نیسم

در آثار جامی

- قسمت دوم -

ما، در آثار جامی، انعکاس ایده های مردمی مبارزه با ظلم برابری و سعادت انسان، دعوت به ادراک و به عمل و انصاف، آفرینش مثال سلاطین داواکی، پیکار بر ضد یاکاران مروجین خرافات، ستایش و بزرگداشت کار و دلسوزی نسبت به زحمتکش، تالی از مشاهده نا بسامانی زندگی مردم و دیگر ایده های دموکراتیک و توأم با نقض مهر شرایط سیاه آزمون مشاهده میکنیم.

جامی، از موقف تصوف در نقطه مختلف مدعیان قشری سلطه رومی قرار گرفته و اعمال ناروای آنانرا افشا کرد. صوفیان ریایی را بعنوان عناصر نادان و زیان بخش معرفی کرد و با دامن غنچه انسان دوستی سعدی این عقیده را که «عبادت بدون خدمت مردم سودی ندارد» تقویه نموده گفت: «برای حق پناه خلق باشی!» و بنامی از همین نظر، دروغ و سرور و پهلستانه خود اظهار داشت:

عدل وانصاف دان، نه کفر و نه دین

آنچه در حفظ ملک در کار است

هدف جامی از این مبارزه نه تنها تخفیف آلام مردم عادی و درهای آنان از بیاد ملوک طوائف، بلکه نجات آنان از چنگال دوندگان دیگری نیز بود که در گسوت درویشان ریایی در برابر شان ظاهر میشدند و با فاسون و افسانه آنانرا به دام می افکندند.

جامی که به آرزوی آینده روش به تصوف روی آورده بود، با خود قرار بست که تا پایان عمر مردم باشد و در خدمت آنان قرار گیرد.

طبی سمع باس که خود مسوزد و سوزد
در این روح بی حسد

هر آنچه در کار داری، برای خود نامز کن
اما بهترین کارها اینست که به نصر دلهای مردم نکوشی! (مضمون یک شعر جامی که مردم نتوانست به احل آن دست یابند)



مستور کتب که محتوای این شعر بر نامه ردی و ایجاد ادبی او قرار گرفت.

عبدالرحمن جامی در شرایط ملوک الطوائفی که هرگونه امکانات را برای رشد و غلبه خصلت های منفی موجود در نهاد انسان پدید می آورد، انسانها را به پاکی و کدافتی، به انسان دوستی به مروت و صمیمیت فرا خواند و آنانرا برای خروج از انحطاط مسلط در آن زمان و به حرکت در جهت ترقی و تعالی معنوی آن انسان تشویق نمود و خود شخصا به این امر به وسع مسقط در خدمت مردم قرار گرفت.

اگرچه هومانسم جامی را فروع بیشتر می باشد، مبارزه بر شب و قاتی است که وی اصلاح سخن در راه پیروزی این خصایل عالی در میان مردم انجام میدهد و نخست از همه درباره به صلح و صفا و آرامش و مروت دعوت می نماید برخی از نامه هایی که شاعر به دسترس رسیده، یک خود برای در حال دولتی نوشته، تاکنون محفوظ مانده است.

جامی در برخی از این نامه ها بخاطر بهبود زندگی هنرمندان معاصر خویش سیاه را ش میکند، در برخی دیگر التماس می نماید تا وجوه سنگینی که بر دوش مردم گذاشته شده تخفیف داده شود... او با استفاده از وزارت عیش و سرور تلاشی بفرجام دهد تا از حرکات جنگجویانه حسین با قراء

در کتب خود نیز جنگ دشمن و خونریزی را محکوم میکند و سلاطین و حکمرانان را به عدل و داد فرا میخواند.

در صحبت ۱۳ «تحفه الاحرار» در برابر بناد گری به پامخرد و فریاد بر می آورد.

میوه و مرغ سر خوانست
از حرم میوه و مرغ یستم
بار تراش شکاران رفت
طعمه از حوزه هر پرزن

ارگی خاص ترا هر پسن
گاه و جو از تورمه خوشه چین
در هر نامه اسکندری به مثال سلطان عادل
و امی آفریننده و ابدال خود را در وجود او تمثیل
می نماید و بکار از طرف مردم به فرما نروایی
به مشایخ و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
و با معرفت بازمی آید و عالترین فضیلتش
به پسته منافع هر و م را در نظر دارد

وایر زبان خود را با شما

اسکندر زبان خود و سود خلق

همخواست ارباب هر چه بود خلق

مردم بیاس همین فضیلتش او را به فرمانروایی
رسد گزید.

هنگامیکه شاعر درباره لشکر کشی اسکندر

برسا قال چنین فلکسر سایی میکند، بدون آنکه
صحنه های خویشتن جنگ و پیکار را تو صیف
نماید. فقط بازگر مثالی دایر به نکوهش
حنگهای میاهانه اکتفا میکند مثلاً اسکندر
پس از صرف تمام سر زمین شری، سر
زمین چین را مورد تهدید قرار میدهد خاقان

چین تحفه ای به اسکندر می فرستد تحفه
عاشق است از یک گزینیک، یک علام، یکد سم
سرو پاو یک مرغ پر بال، اسکندر را رنجیزی
تحفه به شکست اندر میشود درین موقع

معا حان دانستمند هدف خاقان را از ارسال
این تحفه توضیح می نماید: برای هر کسی
یک زن، یک خدمتگذار، غلام، هر سال

یک دست سرو پا و وزانه یک خوان طعام، یک
مرغ کافی است در صورتیکه چنین است،
پس چرا ابراه انداختن جنگ و ستیز
سرزمین دیگران را و ایران ساخت و دلهای آن

را شکست. اسکندر با شنیدن این سخنان
از جنگ منصرف میگردد و از آنجا بر میگردد.
در پایان این بخش، شاعر از زبان مثال

اسکندر تمام فرمانروایان را مخاطب می نماید
حسری که گری نداشتن شری حوی
گشت، طلب اهل غرب از خدای

نزد انسان که دوری شوی جایگزین
به نظر بنت از مردم خیزد نفیر

جامی، شاعری صلح دوست بود و او نه فقط
در استا تنها، بلکه در چاه ها قطعات و
دیگر آثار خویش نیز مبلغ این فکر است
که هرگونه خصومتی باید از طریق صلح
و مسالمت برطرف ساخته شود

جامی «در خرد ماه اسکندری» نظریه سوسیال
لیزم تجلی نظامی را به جلو میراند.
مالاخره اسکندر به شهری می رسد و در آن شهر،

به رانسان توانگر کسی، بی فقیر
راسان نه سلطان کسی، بی افت

در تمام قسمت مال شان
به صورت حال شان

هر درستی، جنگ و جدل
نمیشد، سند.... هر کدام در خانه ای بدون
فقر و در مزیند البته جامی تاکید نمیکند که

نمونه تجلی مذکور شکل جامعه میباشد و
همین نقطه نظر نمیتواند این اندیشه را بسوی
نظامی بالا ببرد و این بر تلسه داستان

اسکندر نقش موثر آن در شرف ص ۱۱۱ آوردن
این حکایه نظامی در مورد جامعه تجلی مذکور
نشانه جرئت و شجاعت شاه است ۰۰۰ هر آنکه
ابیات پر جاذبه فوق را میخواند، بی اختیار
آرزو و امید در دلش موج میزند... تمثیل
چشم ابدالی توسط جامی در عصر یکس
میز یست، مظهر شجاعت بزرگی بشما
میرود.

با تمام اینها عبدالرحمن جامی نیز پسان سایر
اندیشمندان بزرگ شرق پراه واقعی تاملین
سعادت مردم بی نبرد آرزو های او در مورد
سلطان دادگر با و انصاف های زندگی منطقی
نبرد و یکی به دیگر فرو میریخت یکمزدیاد

اندیشمندان چه در شرق و چه در غرب
نمیخواستند به راه خروج از طلمت فرو
وسطی بی ببرند توصیه نمیشود که

باید انسان به توانایی خویش در برابر
بیروهای طبیعی و اجتماعی اعتراف کند و در

مقابل سر نوشت سر تسلیم نه، فقط در چنین
صورتی ممکن است آوازش روحی برای انسان

دست دهنه و این امر را موفقیتی بزرگ می
پنداشتند جامی نیز از همین راه رفت

(ش.ش) « زندگی و ایجاد عبدالرحمن جامی،
چ ت ۱۹۶۳».

جامی در اواخر داستان «یوسف و زلیخا»
این پندار را که این جهان گذر است، به

هر یکس وفادار و هر یکس از آن خوبی ندیده
است چنین افاده می نماید:

به کنی در نشان خرمی نیست

و گر باشد صیب آدمی نیست،

دل از اندیشه شادی تهی کن

دماغ از فکر آزادی نهی کن

به داغ نامرادی شاد میباش

به غل زندگی آزاد میباش

مرد تردید این شعر باز نایب است
شرایط دشوار زندگی آرزوی اهالی خراسان

حافظ علم بغاوت بلند میکند فلک را سقیمی
شکافد و طرح نو در می اندازد، و غیام فریاد

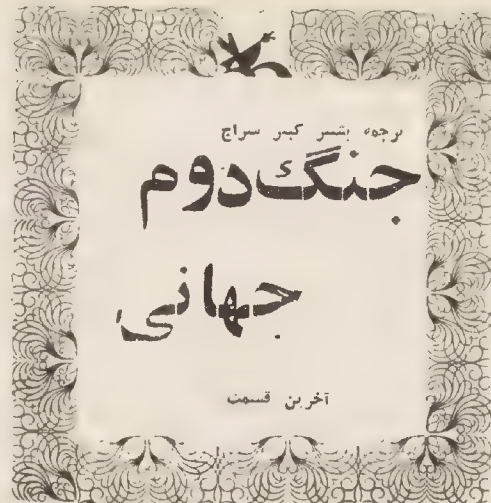
بر می آورد که اگر برفلک دست میداشتم
انرا از میان بر میداشتم و بجای آن فلکی دیگر

می ساختم ۰۰۰ اما جامی باین نتیجه میرسد
که باید خویشتن را به دست سر نوشت سپرد

و با زنجیر بندگی نیز خویشتن را آزاد حس
نماید. در چشمه سیف هو ما نیسم

است جهان بینی مثالی او عاملی بود که او را
ر صعود و رفله هومانسم رزمند و پس
ناز داشت

(انجام)



برجه بشر کبر سراج

جنگ دوم جهانی

آخرین قسمت

گزارش

حساب یک مقابل دوفر میباشید با هم داخل
جنگ شدند (نظر به جنگ اول بین المللی
مصاعف آن است).

وسه ربع نفوس باقیمانده کیتی به نوعی
جنگ متاثر شدند بصورت عمو می در چهل
کشور مربوط قاره های اروپا آسیا و افریقا
یکار های خونین رخ داده است.

طرز به سنجش های تقریبی و نزدیک به تعیین
مصارف مجموعی جنگ دوم برای کشور های
اشتراک کننده ۱۵۰۰ میلیارد دالر تمام شده
است این مخارج منهای ویرانی ها و یاسای
دنی دیگر میباشد.

هر به ویا خرج جنگ برای اضلاع متحده
آمریکا ۳۱۸ میلیارد و برای برتانیه ۳۰۰ میلیارد
دالر ارزیابی شده است و مصارف کشورهای
محور آلمان، ایتالیا و جاپان، ۴۲۰ میلیارد
دالر بالغ گردیده است.

دراثر جنگ او صنایع نو مال اقتصادی و
توليدات صنایع مورد احتیاج عامه بکلی فلج
گردید. رسا ۱۱۰ میلیون نفر مردمان ویران
مهم مشغول یکبار بودند متیانی که اغلب پیران
ورن و جوانان توانا و نارس بودند آنها را
معمداً پیشبرد جنگ کار میکردند و توليدات
بسیار بمنظور هر چه مد هشی تر ساختن آتش
جنگ بود.

در مرور جنگ دوم تنها از طرف آمریکا
ناربه، آلمان و اتحاد شوروی جمعا
۶۵۳۰۰۰ طیاره، و ۲۸۷۰۰۰ تانک و یک میلیون
چهل و یک هزار اتوا ع نو پ ها ساخته
شد.

قدرت آتشیاری و قابلیت تخریبی تمام
نواح ناظر به سابق چندین چند افزایش
یافت و هوای جنگ نه فقط بشر را در میدان های
برد بکام مرگ کشانید بلکه میلیون ها مردم غیر
نظامی و نگاه رابه شمول زنان، کودکان و
انحدر کتان لا استثناء ه هلاکت رسانید.

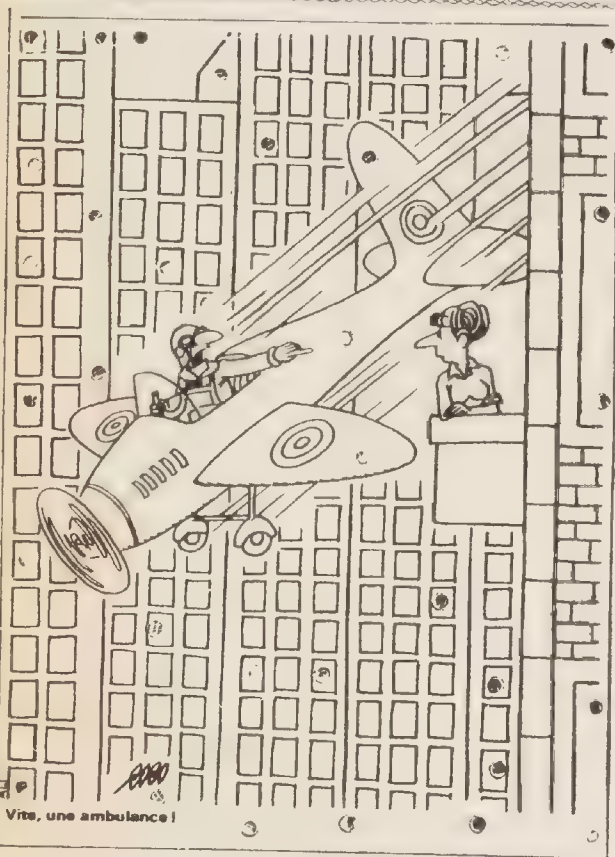
آلمان نازی و هم پیمانان او به انانی
شرف و به هکام عقب نشینی از قواعد
و دستبندی بین المللی چشم پوشیده و همه
فرایاد های حقوق انسانی را زیر پا

۹۸۰ اتحادیه امصدی و ۱۸۷۶ ایستگاه
نمازی مخترق و منهدم گردید ۶۵ هزار
مردم در محله های بمباران شده ۱۶۰۰۰ لکمونیت
مخسبی که او گوا نهایی ریل را کش میکند
۲۴۸۰۰۰ ن را ضایع و یابه آلمان نقل
در حشرات کوارر لاله به ارزش ۲۰۰۰ -

روبل بالغ می شود
در تازبه توسط بمباران طیارات دو -
ملیون خانه و عمارات مختلفه واژگون گردید
و خسارات که به سایر کشور های اروپا از همین
دورک وارد شده چنان بیحد و حضراست که در
حساب نمی کجند

در آلمان به اثر بمباران متحدین در غرب
و برادران نظامی یک و نیم میلیون خانه
تخریب شد و فراریه بعد از جنگ محاسبه
شده هفت و نیم میلیون آلمانی بی سر پناه و
آواره گردیده بود.

اینک سی سال تمام از جنگی که دنیا نظیر
آن ندیده بود طی شده است ملل اروپا با سعی
دوامدار در هر ماه وسایل آتار منحوس جنگ را
زنیافته ماتم دیده قاره خویش می زدایند و در
برخانه های دیروزی، آبادی های جدید
از چن روز و فردای مایه شکل دهات و
سرها و ریکه و موسسات عام المنفعه
(درای) و بعضی از حا کوندها و فلاتی
صرف و سبک و حش ها و سو سزی درهم
بهره برای بدکی نویی باطراح دک سبک -



زن- او مرد که فکر تهیگی خانه اس یامیدان طیاره؟
میلون های حساب پسان تصفیه می شود، حالی ژودتر یک امبولانس دست و پا کو !!

نه جنگ نه صلح

هم جنگ و هم صلح

بقلم جوینده

طرفداران اسرائیل در سنا امریکا نوحه دولت فورد و جهان را به حمایت از اسرائیل جلب کردند چنانچه دوتامه که باامضاء ۷۶ عضو سنا طرفدار اسرائیل به دولت امریکا صادر شده است از دولت تقاضا کرده اند که با اسرائیل هرگونه کمک و حمایت نظامی کند و بفروش اسلحه و مهمات با اسرائیل بپردازد.

سائز بورک :

در حالیکه اوضاع در لبنان مغشوش است و بحران تعادلات داخلی از ناحیه بهره داری اسرائیل قابل توجه می باشد، در مصر و سایر کشور های عربی هم گونه احتیاط های لازم از امکان یافتن تصادم موجود است انتظار می رود که ملاقات دوازده سادات و فورد در سائز بو ر ک که تقریب صورت خواهد گرفت تاحدی راه را برای حل مسائل شرق میانه باز کند. اما یان که از شخصیت های متفدا اسرائیل است از تخلیه اراضی عربی اشغالی از طرف اسرائیل دوبل زندگی در صلح در شرق میانه صحبت کرد این خود نمودار آنست که موقف اسرائیل بهماز شکست مساعی کیسنجر نرم می شود.

دول عربی نیز از مساعی مجدد امریکادرحل مساله شرق میانه سخن میزند، ملک خالد پادشاه عربستان سعودی طی مصاحبه با نامه نگار واستگتن پوست گفته است که عرب وارد دیگر بیگم متوسل نخواهد شد مگر آنکه متقاعد شود که امریکا از تلاش برای استقرار صلح در شرق میانه صرف نظر کرده است .

ملک خالد افزود که عربستان سعودی در مقابل تخلیه همه سرزمین های عرب که در سال ۱۹۶۷ از طرف اسرائیل اشغال شده و ایجاد یک دولت فلسطین حاضر است حق موجودیت اسرائیل را بر رسمیت بشناسد. این موقف عربستان سعودی که از دشمنان سرسخت اسرائیل می باشد برای اسرائیل چیزیست که قبل از ۴ جنگ با عرب شدیداً آزار آورده میگردد و بنابراین بر آوردن این آرزویگانه نقطه یشداشته میشود که بتوان عرب و اسرائیل را بدور آن جمع کرد.

خوف و رجاء:

اکنون شرق میانه در حالت نه صلح و نه جنگ بسر می برد کشور های عرب که شدیدا آرزو مند انکشاف و ترمیم خرابی های قرن ها استعمار اجنبی و ۲۰ سال جنگ هستند بشدت صلح می خواهند ولی همانطور دیگه در حالت صلح و نه جنگ قرار دارند ظاهراً خود را در یک صلح موقتی می بینند که برای یک صلح دائمی باید به آمادگی های مطلق جنگی بپردازند و هر ساعت و هر آن منتظر فرا رسیدن دقایقی باشند که آتش سوزان یک جنگ خانه ویرانکن دیگر مشتعل شود، امر مساعی دول بزرگ بجایی نرسد چنین روزی را دو تابستان اسما ل انتظار باید برد که صدای انفجار بم و تحریم نفتی و مداخلات نظامی از هر طرف جهان را در برابر یک حادثه خطر ربع جادم قرن ۳۰ قرار میدهد

مداخله نظامی امریکادرسورت تحریم نفتی مجدد کشورهای عربی در شرق میانه و اسفاله های نفت سخن زد .

سیاست مذاکره و تهدید که اکنون امریکا پیش گرفته است باز هم پیش از یک مانور سیاسی نیست زیرا بزرگترین سلاحی که امروز عربها در دست دارند نفت است این سلاح ناشی قاطع خود را در جنگ ۱۹۷۳ نشان داد. بنابراین تهدید استعمال سلاح نفت به منظور آماده ساختن زمینه مذاکره می رود احتیاج است و هم یکنوع ابراء زمه فیلسی در صورتی می باشد که چنین اقدامی ضرورت افند.

اندیشه اسرائیل :

دول غربی از تجارب ۲۰ سال جنگ بوره آموخته اند ، که برای مقابله با وضع موجود از نظر تسلیحات آمادگی بیشتری داشته باشند. بنابراین عموم دول عربی هر چه بیشتر خود را با سلاح مدرن تجهیز میکنند، قرارداد نظامی اخیر که بین لیبیا و اتحاد شوروی عقد شد و امکانات تهیه اسلحه ساخت شوروی برای لیبیان یک قدم دیگر است برای تجهیز جهان عرب به سلاح عصری، فراغت خاطر عراق از ناحیه گردان و هم آهنگی نظامی سوریه و اردن و موضوع تشکیل قوماندانی مشترک سوریه و سوسه آزاد بخش ملی فلسطین و مساعی خاص سادات برای تجهیز بیشتر نظامی اندیشه های سرکج کن برای اسرائیل ایجاد میکنند، در عین زمان خود داری امریکا از دادن اسلحه به اسرائیل در اثر نارضایتی از علم همکاری اسرائیل برای موفقیت مساعی کیسنجر از طریق سیاست گام بگام همه برانده های اسرائیل افزوده است ولو که اظهارات مقامات امریکایی مبنی بر اینکه اسرائیل را تنها نخواهد گذاشت، امیدواری هایی را در اسرائیل ایجاد میکند.

ماه جوزا

قبل از عقد قرار داد تهدید قوای محافظ صلح ملل متحد بین سوریه و اسرائیل اندیشه بزرگ اسرائیل از رسیدن روزی بود که قرارداد سوریه و اسرائیل در همن ماه بسر برسد و مجدداً موافقه برای دوام وجود این قسواء صورت نگیرد.

اما اکنون که اسرائیل از این ناحیه فراغت خاطر حاصل کرده است از رسیدن روز جوزا بشدت نگرانیدارد زیرا در این روز مصر بصورت یک جانبه کانال سوئز را افتتاح میکند هرگونه عکس العمل اسرائیل باین مناسبت اسرائیل را در برابر حقایق قرار میدهد که از بدین آن شدیداً هراس دارد.

از اینجاست دوستان اسرائیل بر ای بشنبانی این گروه متجاوز و برای تهدید مقامات جهانی و عربی ، از طریق نگار انداختن

شرق میانه یک دوره پیچیده و دشوار را میگذرانند، هر دو طرف مخاصم یعنی عرب و اسرائیل بیش از هر وقت دیگر بصلح احساس ضرورت میکنند، اما هر دو طرف سدیداً نگرانی دارند و برای جنگ آمادگی میگیرند.

سوال شرق میانه سوال جهان است. جهان که بشدت از حوادث سر میانه مخصوصاً بعد از جنگ جادم عرب و اسرائیل و سیاست نفتی ممالک عربی شدیداً لطمه دید اکنون میداند که جنگ بین عرب و اسرائیل چه عواقب وخیمی در این منطقه دنیا و در جهان بوجود خواهد آورد.

ناکامی سیاست کم ناکام کیسنجر تنها ناکامی کیسنجر و امریکا نبود بلکه دشواری های را ایجاد کرد که آرزو هایی همه کسانی را که بفروخت صلح در شرق میانه متوجه هستند بیاسی میل نمود .

کنفرانس ژنو که آخرین راه برای حل قضیه شرق میانه یشداشته می شود نیز افق روشنی ندارد زیرا هنوز شرایط مساعد نشده است که بتوان طرفین را با و حیه صلح جویی در این کنفرانس جمع کرد و کنفرانس را به موفقیت رسانید.

تجدید مساعی امریکا:

بعد از پایان ماجرای کمبودی و یشداشته چنین تصور میشود که امریکادیکر موقت خود را به یک قدرت جهانی که بخواهد در حل و فصل مسائل جهانی نقش عمده داشته باشد از دست داده است، مسائل داخلی امریکا مخصوصاً با مداخله جدی کانگرس در مسائل جهان که در مورد خود داری از کمک به ویستام بیشتر تبارز کرد دیگر به امریکا فرصت نخواهد داد تا در امور جهانی سهم موثر بگیرد، ولی بعد از واقعه کشتی مایا کوئز که حکومت امریکا توانست بیک اقدام قاطع متوسل شود، یک بار دیگر صدای قور در و کیسنجر بلند شد که امریکا بهیئت یک قدرت بزرگ دوستان خود و متعبدین خود را تنها نخواهد گذاشت .

همراه با این جریانات خبرهای شنیده شد که امریکا یکبار دیگر در راه حل و فصل مسائل شرق میانه صرف مساعی خواهد کرد.

مذاکره و تهدید:

ملاقات کیسنجر و گرومکو در وین باز هم زمینه را برای تبادل نظر دو قدرت بزرگ در شرق میانه مساعد ساخت و در پایان ایسن ملاقات و مذاکرات گفته شد که سوریه و امریکا باین تفاهم رسیده اند تا امریکایکبار دیگر برای حل مسائل شرق میانه یا لا اقل فراهم ساختن زمینه نزدیکی دو طرف مخاصم صرف مساعی کند.

در حالیکه این مساعی جریان داشت شلی سنجر وزیر دفاع امریکا یکبار دیگر

وقایع

مهم

سیاسی

مفتی

آخرین سوار

منظومه شیوایی از استاد خلیلی بیرامون صحنه‌ای از کاز
زار گندمک که در آن دلاوران افغان آخرین نیروی استعمار
را نابود کردند.

ابر آشفته ارغند سیاه گشت از قله شمشاد بلند
شام یک پرده تاریک مخوف بسرا پای سپین غر افکند

باد باطره آشفته موج مست می آمد و بازی میکرد
گاه بر گیسوی سرو آزاد بی جهت دست درازی میکرد
دورتر رود غریونده مست تندو موج و خروشان و کبود

چون سپاهی همه تن جوشن بوش
بیش می آمد و میخواند سرود

طلعت آهسته در آغوش کشید
برج و باروی جلال الدین را

سیل» فرمود که تا قفل نهند

در آن صفا بولادین را

ناگهان در پی آن شام سیاه

ناله ای از دل صحرا برخاست

«سیل» زان ناله جانکاه حزین

چون سیندی شنیده از جابر خاست

دید کزدورسواری پیداست

لرز لرزان چو یکی سایه بر آب

گاه میا فتند و گه میخیزد

دست رفته زعناب پا زرکاب

بر سر اسب «برائیدن» بود

خسته و زار و نحیف و رنجور

شیخ بی روح وی انس در ظلمات

چون یکی مرده برون جسته زگور

طاهر از رنگ رگ او لرزه مرگ

چون تذروی که گریزد ز عقاب

دوخته چشم ز خجلت بزمین

«همچو عاصی که کشندش به عذاب»

خواست تا شرح کند قصه خویش

خشک شد لفظ و فرماند ز راه

«سیل» را دیدن آن منظر شوم

کرد احوال بیکباره تباه

بقیه در صفحه ۶۳





عمارات شامل پلان ۲۰ ساله عمرانی شهر کابل با این مدل ساخته می‌شود

تعمیرات

۱۲ تا ۱۴

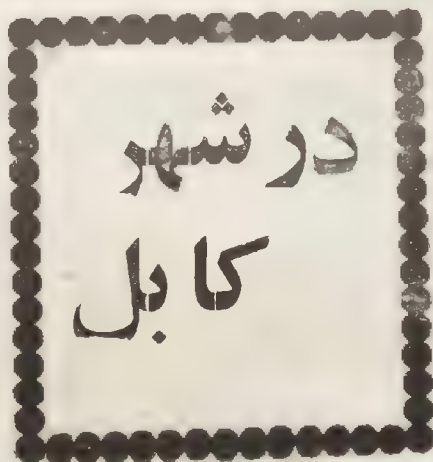
منزله‌های اعمار



نقشه شهر کابل به‌مهندسين توضیح می‌شود

می‌گردد

حوضه‌های آب
بازی و میدان
های سپورت در
بام مغازه‌ها



در شهر
کابل



اینان با اساس نقشه اصلی محل احداث
جاده‌ها و اعمار ایوانها و منازل را تعیین
می‌نمایند.

خبر نگار ما ضمن مصاحبه با مهندس عبد الرحمن رحیمی کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل شاروالی تازه ترین معلوما ت پلان ۲۵ ساله شهر کابل راجعت مزید اطلاع خوانندگان این نامه تقدیم می دارد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بناروالی پرسیدم معلومات بدهید اسا سا طرح ویلان ۲۵ ساله شهر کابل چه وقت آغاز گردید می گوید: پلان ۲۵ ساله شهر کابل برای اولین بار یازده سال قبل از امروز در زمان صدارت شباغلی محمد داؤد رئیس دولت وحد راعظم صورت گرفت که روی این اقدام برای اولین بار در سال ۱۹۶۴ در شهر مسکو از جانب انستیتوت تحقیقات عملی طرح و پی ریزی شهر سازی تحت نظر انجنیر ساختمانی شباغلی لسمیکو ا ریکوف مطالعه وبررسی شده است ولی این پلان در ساحه عمل وتطبیق قرار نگر فست تا آنکه در سال ۱۹۷۰ یک گرو پ انجنیران سا ختمانی از انستیتوت پلان های عمومی شهر ها که ارتباط مستقیمی به ملل متحد داشت به کابل آمدند وتحت نظر انجنیر اگو لیایف متخصص شوروی یک پلان عمومی دیگر را بوجود آوردند، اما اینکه چرا این پلان جنبه عملی پو شانده نشد علل وعوامل گوناگونی رامی توان یادآور شد که گنجا نیدن آن در این راپور فعلا مقدور نیست. از شباغلی رحیمی سوال کردم معلومات بدهد فعلا برای تطبیق پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه اقدامی روی دست بناروالی است می گوید: در آغاز سال ۱۹۷۵ مطابق بر ح

جدی سال ۱۳۵۳ بنابر موا قعست دولتین افغانستان واتحاد جما هیر شوروی یک هیئت انجنیران شوروی بخاطر عملی نمودن پلان ۲۵ ساله شهر کابل به افغانستان آمدند و به ترتیب سومین یعنی مهمترین مرحله پلان عمومی شهر کابل آغاز نمودند والبتة این راهم ناگفته نباید بگذاریم که انجنیران ومهند سین بنار والی نیز در تطبیق این پلان دوش بدوش متخصصین شوروی اجراء وطیفه می کنند و برای انجام این کار در وهله اول اصلاح واجراء نمودن پلان و نیز کنترول آن از کار های سا ختمانی شهر کابل از طرف مقامات صالحه به بنار والی کابل سپرده شده ولی قبل از همه امور این پلان، پلان عمومی خطوط سرحدی سرك ها وتعمیرات قسمت مرکز شهر کابل وبعدا نواحی حصص دیگر شهر تحت کار گرفته شده است که روی طرح این پلان تماما حدود، سركها وجاده ها ومیدان های شهر بصورت قطعی نشان داده شده است البتة بعد از این سیستم نو ترانسپورتی شهری به وجود می آید که می توان گفت مسیر وعرض سرك های ترانزیتی شهری نظربه ازدیاد ترانسپورت وشبكه بس های برقی وهم از نگاه سرك های بین المللی سنجش وتعیین گردیده است. شباغلی عبدالرحمن رحیمی کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی در جواب این سوال که در امور ساختمان تعمیرات ودیگر موضوعات ساختمانی چه اقدامات صورت گرفته است می گوید: در حال حاضر متخصصین جوان و ورزیده کابل بنار والی بامشوره انجنیران شوروی پلان های تفصیلی

شهر کابل را مطالعه وبررسی می نمایند در این نقشه های تفصیلی خصوصیات تعمیرات در نقاط مختلف شهر ونواحی کابل پلان گذاری مراکز عمومی کلتوری،نچار تسی، صنعتی ودولتی ورها یشی وبعضی نقاط تفریحی واسترا حتی شهر و پار کنگها وسایر سا ختمان های انجنیری تعیین می شود.

ناگفته نماند که طرح پلان تفصیلی دوناحیه شهر کابل یعنی خیر خانه مینه ورحمن مینه نیز جزء این پلان می باشد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان پرسیدم در قسمت دریای کابل که فعلا جز کثافت دانی از آن کدام کاری گرفته نمی شود در پلان فعلی در راه بهبود وضع آن چه تجویزی گرفته شده است می گوید:

راجع به مضله دریای کابل باید گفت که تجدید سا ختمان دیوار های استنادی دریای کابل وفرام آوردن پلچکها وپل های عمومی ونیز سا ختمان چندین بند که در وهله اول بین ساحه باغ وحش ونادرشا

مینهدر نظر گرفته شده است که البته این اقدام باسر مایه گذاری نسبتا ناچیز ممکن گردیده مفاد ونمر پیشتر از آن متصور خواهد بود، آنوقت است که دریای کابل از حال خشکی برآمده دایم از آب که دارای او صاف صحنی باشد مملو خواهد بود ودر و آن وقت است که این اقدام در زیبا یی شهر کابل و در گوارایی اقلیم شهر کابل بالا خره در نظافت شهر کابل رول بارز وعمده رابازی خواهد کرد همچنان با تطبیق این پلان در نظراست وسعت ساحات سربسز در شهر نیز گسترش داده شود ودر پهلوی این اقدامات شهر سا ختمان مبرز های عال المنفعه در ۱۳ ناحیه شهر کابل وروی کار آوردن سیستم واحد آبیاری وفرام آوردن سیستم مکملی کانالیزا سیون به گمان غالب یقین کامل سیمای پایتخت مارا بیکی از شهر های زیبا ومدرن تغییر خواهد داد.

درباره تطبیق نقشه های مدرنی که تا چند سال آینده تطبیق آن بقیه در صفحه ۵۱



فعالیت تنظیفاتی دریکی ازجاده های کابل .



موشه ای از مرکز شهر کابل که باتطبیق پلان بیست وپنجاه تغییر شکل خواهد داد.

نامهاییکه چارودان ماند است

امیر علیشیر نوایی

فصل چهاردهم

اثر: م.ت. آ. بیک
ترجمه: ح.س

خلاصه داستان

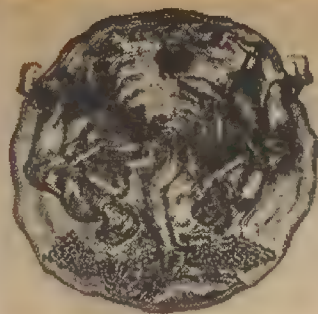
خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت ، چون حادثه مهمی انعکاس میکند . اهالی خراسان این نگرش را بفال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از سزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند وبا وجود شکست فاحشی که از حسین پایقوامیخوزد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیگها) ، شهر هرات را اشغال نماید .

حسین نابغا پس از مدتی آوارگی دوبادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی به هرات هجوم میرد و بیای نوایی قلدوت از کفرشته ، ادوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

دولستان همان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام درعین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعد از آنکه پیشنهاد عای نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناواشی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.



وینکه (سوره)ای را که یاد داشت ، خوانده بروح مرحومه می بخشید ، چند روزی خواب از چشمانش پرید ، فکر و خیالش در اطراف سر - نوشت دوستش منجر شد . غالباً دچار اهمه می شد و «سیاهی» اش «پخش» می کرد . گاهی تحت تاثیر تصورات رعب انگیز مانند چوب خشک میشد ، مرز بین مرگ و زندگی را نزدیک احساس میکرد ، اما دوهفته ازین وضع نگذشته بود که ناگهان در یک لحظه غیر منتظره آمد و سوز زندگی در دلش زنده شد ...

زوی دلدار پس از ختم دعوت بزرگ و مجلل خدیجه بیگم که ضمن آن بسیار تیهه و خسته شده بود یکه و تنها برای استراحت در انای خود می نشست ، ناگهان چهره ییزون فالین بسان قیافه های رعب آوری که گاهی انسان

در خواب می بیند ، نظرش را جلب کرد - دلدار تو هستی؟ - ییزون خم شده چسبان خامو (چسولک) خود را بسوی او دوخت دلدار بای پروایی جواب داد :

- بلی، من استم، مگر مرا تازه می بینی ؟ یک لحظه بعد ییزون از در وارد شد و نزد دلدار دوزانو نشست :

- نواک دست زاده تافالت را ببینم . دلدار از میربانی این پیر زن متعجب ماند ، زیرا این زن حیلہ گر که در برابر هر فال خود چندین سرو پاؤ خدیجه بیگم دریافت میدادست کمترین اعتنایی به لایه وزاری کنیزکان نشان نمیداد و برای آنها فال نمیدید .

و میگفت (هر کلمه من یک دینار قیمت دارد !) و بدین ترتیب زبان همگان را می بست دلدار ۳۲ سال قبل پیراهنی که یکی از خانم های عالمقام سرای بعنوان تحفه برایش بخشیده بود ، توسط او برای خود فال گشوده بود .

دلدار چشمان خود را بشویر و اشتیاق سوی او دوخت و بی اختیار دست خود را دراز کرد و پیر زن همیشه در موقع فال دین ، خود را جمع و جور میکرد و چشمان خویش را بسوی طرف دوخته حرف میزد . اما حالا همینکه دست دختر را در دست گرفت ، لحظه لبانش از تیسر باز ماند ییزون در حالیکه به اطراف می نگریست با استیگی گفت :

- دخترم ، تو یار عزیز داشته ای که در قوت و توانایی نظیر رستم بوده است . او حالا به سان معجون در جستجوی لیلای خویش درین شهر عظیم آواره میگردد .

دلدار که رنگش پریده بود ، پرسید : - چه میگوی مادر ؟ - سوار خطاشو ، آباتو کسی را بنام ارسلان - نکول می شناسی ؟

دلدار دست خود را واپس کشید و لرزای سراسر بدانش را تکان داد . ییزون ، آهسته و بصدا ی پست گفت :

- حواست را جمع دار ، تراچه پیش آمده است ؟

دلدار با سراسیمگی گفت :

- سخنان کاملاً درست است .

ییزون با لہجه ای اطمینان بخش گفت :

- بلی ، من همیشه درست میگویم و مکتبم

از تمام اسرار برایم خبر میدهند .

- بخیر مادر ، این فال نیست : تو ارسلان

نکول را می شناسی :

- آه ، آهسته حرف بزن :

ییزون چشمان خود را کشید .

- ارسلان نکول را کی و در کجا دیدی ؟ چه

گفت صحتش چطور است آه ، چو آن بیچاره

دلدار که هر چیز دیگر را فراموش کرده بود

خواست ییزون را در آغوش بکشد .

مگر دیوانه شده ای ؟ آیا میدانی در کجا

هستی - پیر زن خشم آلود دختر را بشدت از

خود دور ساخت .

سیس در بچه را نیمه بسته نموده در مورد

اینکه ارسلان نکول چگونه جستجو کنان سراغ

او را گرفته و غریبه کنان زوی خواهش کرده تا

عرض حالش را به دلدار برساند و اکنون در

محله (دوقدق باشی) در منزل خاله خویش حیات

بسر میرد و مطالبی امثال این ، آهسته

آهسته سخن گفت .

دلدار با کریه وزاری گفت :

- مادر جان ، اگر خزان تمام جهان را در

اختیار میداشتم از تو دریغ نمیداشتم . دیگر

چه گفت ؟

ساید مادر کلام مرده باشد ، درباره پیرم

چیزی نگفت ؟ آیا خط نفرتانست .

- خط فرزندم اگر زبان به زندان میکنند

خطزیر چوبه دار میرد من از دست زندان باین

گونه کارها بسیار می ترسم .. غریه مکن . قلم

ازل عشق شما هر دورا در دفتر های

چادگانه نوشته بوده است اینها همه کارهای

خداست . منم از دنیا تنها گذشتم . خدا حافظ

فرزندم - پیر زن از جابر خواست .

بشتاب مکن مادر جان - دلدار دست لاغر او

را محکم در دست گرفت - قلب من پر از درد

آلام است ، بگذر از اینگونه آلوده بردارم

تا به ارسلان نکول برسانی - دختر

زارید .

پیر زن که دستخوش هراس ووه می گردیده

بود ، بعد از آنکه ما حول خود او از نظر

زودند

- خواهر جان ، عزیز دلم ، آخر توجه کار کردی؟ چرا ما را گذاشتی رفتی ؟ دلدار دوست محبوب ، همراه و همدرد خویش را سخت در آغوش کشید ، های - های گریست . دولت بخت نیز بالای سردختر بیجان نشسته لرزان و اسکر بزبان حرف زد : (من شب در این خانه نبودم . حالا که آمدم هر چه اوار دادم - کمترین حرکتی دیده نمیشد . چون نودیشی آمده تکانش دادم ، دیم اینطور خشکیده است ! زهر نو شبیه زهر ... مگر نمی بینی که رنگش کبود شده است امرگ بر من ، آخر چرا ترا تنها گذاشتم ، چرا از ازلت بیخبر ماندم ! - آه ، دولت بخت ، طوری حرف می زنی که -

کوی از آلام و چراغ دلبهای ماطلاع نداری . مگر آسان است این که آدم از پدر و مادر و زادگاه خویش جدا ماند و در زنجیر محکومیت ، عشق و آرزو ها را در دل بکشد و بدختری برود ، بزم مرده و خزان زده میل گردد؟ آخ ، گل صم من ، خواهر جانم ، دوست عزیز و مهربانم ، تو همیشه برای خود مرگ میخواستی ، اما چرا این طور ما را تنها گذاشتی - دلدار روی خود را بر چهره سرد و کبود دوست خود نهاده میگرد . در یک لحظه خانه از کنیزکان پر شد . اشک

در چشم همگان موج میزد ، همه میگریستند . زیرا حادثه این مرگ ، درد و آلام متراکم در اعماق دل آن بیچاره را با یک ضربه ناگهانی بیدار ساخته بود

گلچهره بی بی نیز زود آنجا رسید ، او اکنون خیلی افسرده و ناتوان شده است . پیر زن با خون سردی دهشتناکی برده نگریست . لبانش پرچین گردید چهره اش عبوس شد و بقب بر گشت با اینکه دختران بدون صدا میگریستند ، خطاب بانان گفت :

- بیس است ، الهی صدای تانرا بخورید .. خدیجه بیگم ناراحت میشوند از اینجا براهیدو دنبال کارهای خود بروید ما خود ترتیب کار را میدهم و بجایی که خدا فرموده است او را میبریم و میسازیم .

کنیزکان بعد از آنکه چندین بار از ییزون نفرین و دشنام شنیدند ، ناگزیر بیرون رفتند . هنگام ظهر تابوت گل صم را به گورستان انتقال دادند . تمام دوستانش مدت سسه روز دستمال سیاه بسر بسته ، به سوگواری نشستند . دلدار از مرگ دوست خود بیشتر از دیگران ماتمزه شد . شامگاه هر روز شمع بر می افروخت



مژانید، آهسته گفت :

... بس است ، بس است ، من تمام دردهایت را می‌دانم ، برای اینکه در زندگی کارنواپی انجام داده باشم این تکلیف را بهوش گرفتم زنها که نزد کسی زبان باز نکنی و خودفورا از درخاوج گردید.

دنای تغیل و تصورات دلدار که از مرگ وزندگی محبوب خود هیچگونه اطلاعی نداشت و مطمئن بود که برای ابد از وی جدا شده و تازه میخواست زندگی را بسرای همیشه بدو دهد ، کاملاً زیر ویر گردید. بدین سان او بار دوم بزندگی چشم گشود. مزه پیروز دست مانند خبری که از آن جهان رسیده باشد، اسرار آمیز جلوه کرد. فالین کتف و حریص که مانند (مادرال) لغت انگیز بود، در نظرش چون زنی مقدس بزرگوار میران و نجات بخش... مجسم گردید چون نتوانست بر هیجان و تیش قلب خود چیره گردد، سر را بر بالین نهاده در اندیشه فرو رفت: «میرانم از یاد نبرده است مرا، آیا سعادتی برتر از زندگی با وی و تحمل مشکلات در آغوش وی و جو دداری او در طول ایشمه سالهای دوازده درین شهر» در کنار من بوده است ، آخ، ای چرخ بیدادگر، ماجرا ایشمه از هم دوریم...؟ چطور شده که ناایمن زن آشنا شده... حالا چه خواهد کرد ؟

حتماً با استفاده از تمام وسایل خواهد کوشید تا با من ملاقات کند، اما می‌آید از سادگی نتواند درد خود را تحمل کند و با دست زدن بکدام اقدام پر ما جرایبی حیات خود را در خطر افکند، این اندیشه نظیر رودی دهشت انگیز در سراسر وجودش دودید. ناگهان سراسیمه تکان خورد و از جابرخواست. دختر هر روز قلم پیروز را انتظار کشید. هر لحظه با کمال بی صبری چشم براه خبرهای نو باقی ماند.

اما نشانی از پیروز نبود. روزها مانند سالها بهشواری میگذشت... گاهی مسمی توانست بال و پر بکشد و پرواز کنان نزد یار خود برود : گاهی از مسرت و شادمانی مانند بچه‌های بالید گاهی تصورات و غیب انگیز فلش را تکان میداد. روز دهم بود که پیروز در حرم پدیدار شد. دلدارشاده نه او را در صحن حویلی استقبال کرد. چون نفر در

اطراف زیاد بود، فالین را با کنج چشم بسوی درختان اشاره کرد.

اما پیروز لبان خود را به نحو کتابه آمیزی جمع کرده راساً بر سر عت مرف کوسک خدیجه بیگم راه پیمود. یاس بر دلدار هجوم آورد، اما کاملاً امید خود را از دست نداد و با خود گفت: (پیروز از اینگونه عادت‌ها بسیار دارد. شاید ترسیده باشد...) با امید اینکه شاید در گوشه ای با وی روبرو شده حرف بزند، در راهش متر صد ماند. تقریباً بعد از یک ساعت پیروز را از دور مشاهده کرده بر سر عت سویی رفت ، اما جرات نکرد او را بجای دعوت کند و آهسته پرسید :

... مادر جان، آیا اورا دیدی چه گفت ؟ پیروز که همانطور راه میرفت، با لبچه تندگی که چون نشتر بجان می نشست ، جواب داد:

... دیدمش تصمیم بدی داشته است... من عقل خود را از دست نداده ام تا سخنان شمارا بیکدیگر انتقال داده، خود را گرفتار بسلا بسازم.

دختر باز هم لایه کنان زارید : - مادر جان ، تصمیم بد او چه بوده است خدا ترا خبر دهد، بمن بگو :

... ایوا تیرس ! از سنگ صدا بر خواهد خاست، اما از من نه... فالین بدون آنکه التافانی بوی کند، از نزدش دور شد.

حواس دلدار پرت شده ، همانطور جابجا متوقف ماند. با شنیدن صدای عده‌ای از کنیزکان که از عقبش می آمدند ، حواس خود را جمع کرد و در فکر فرو رفت : (تصمیم بدی دارد... پیروز چه میخواست بگوید ؟ آیا او را نکول خواسته با من ملاقات کند و یا اینکه راجع به نجات دادن من ازین جایگاه با وی حرف زده... و این مسئله زهره پیروز را آب ساخته است مگر دیروز از شنیدن نام (خط) نزدیک نبود فالین تپید کند !) دلدار از ر هگزار سال نکول بسیار شوش شد (می‌آید با امید رسیدن به نجات در کنج زندان پوسیده شو !) او از پشت فالینی که از آنجا دور شده بود، بسرعت دوید و آهسته از عقبش گفت :

... مادر جان، اگر او را دیدی برایش بگو که هرگونه تصمیم بدی را از دل پیروز بکشد، و آرام راه برود.

فالین خندید و سر خود را به علامت قبول آهسته حرکت داد. خود دلدار سر از آفتاب در صدد عملی ساختن (تصمیم بد) بر آمد اندیشه (یامرگ

پارسیدن به یار) بر مغزش مسلط شد. شبها بدون آنکه مؤه برهم نهد در باره شرف و نقشه های گوناگون با خود اندیشید .

پس از ناملات دور و دراز بالاخره نزد خود چاره معقولی یافت. اما مدتی بعد ، از آن صرف نظر کرد.

زیر نقشه ای که آنرا بسیار خوب بدیسی بداندست، مروض به دشواریهای خطرناکی میگردد. بالاخره از تفکر زیاد خسته شده به سر قرار رسید و برای بکار بستن آن تصمیم گرفت.

دلدار که پیچیده در لجا ف خود را به خواب زده بود، نیمه های شب سر از لحاف پیروز آورد. دوازده تن کنیز دیگر، همه غرق خواب بودند. صدایی جز خروپف آنان بگوش نمی رسید. در تادیکی لباسهای خود را پوشید.

خنجری را که هنگام گسرتن بستر زیر بالین گذاشته بود، در دست گرفت. وی ایمن خنجر را پس از ختم یک ضیافت خدیجه بیگم که مردها نیز در آن اشتراک داشتند، در موقع جمع و جور کردن خانه یافته بود . (تاتمام)



مارگو همینگوی

مودل جدید مطبوعات امریکا

مارگو همینگوی که بیش از بیست سال ندارد و نواسه دختری ارست همینگوی میباشد فقط تا چند ماه قبل بحیث یک دختر بی نام و نشان زندگی میکرد و اکثر اوقات خویش را به صید ماهی در سواحل دریاچه های ایالت ایداهو سپری مینمود. و لی اینک طی چند ماه اخیر زندگی منزوی را رها کرد و حالا در خیابان شماره پنجم نیویارک بسر میبرد و بحیث فوتو مودل به مو فقیتهای چشم گیری نایل آمده است.

با یک مترو هشتاد و سه سانتی بلندی قامت، پشتیمهای مجلات و جراید مصور امریکا را جان تازه ای بخشیده است.

معمولا مجلات به قیافه های دلچسپی نشان میدهند که قامت رسا و استخوانی داشته باشند و مارگو اینهمه مزایا را در خود نهفته دارد و از همین لحاظ سراسر امریکارا به هیجان آورده است. چنانچه حتی جریده محافظه کار تایم مینویسد که مارگو همینگوی بسان طلا زیبا و قسنت است.

افسانه دختر طلایی بسان افسانه های مخصوص امریکایی ها جالب و شنیدنی است. افسانه بدین قرار آغاز میگردد که بود نبود یک دختری بود که پاپدر و مادر و دو خواهرش در یک دهکده کوچک بنام کیچوم واقع ایداهو بسر میبردند.

نام او لینش مارگو واسم خانواده اش همینگوی است و از پهلوی نام جدش از تست همینگوی شهرت جهانی کسب کرده است.

مارگو چگونه این نام را پیدا کرد؟

شب زفاف را با صرف مشروب فرانسوی بنام شالو تارگو صبح کردند و دختری که بدینیا آمد به نام مارگو مسمی گردید.

وقتی هوا رو به گرمی بگذارد مارگو باید و مارگو خوش به جنگالهای کیتچوم میروند و در زمستانها راه کوهستان را پیش میگردند و به ورزش سکی میپردازد.

در یکی از روزها مارگو همینگوی برای بازدید یکن از دوستان خویش عازم نیویارک شد این دختر دهاتسی پوره میدانست که یک دختر هوشیار و فهمیده کجا باید راحل اقامت بیفکند. این است که در هتل مقبول پلازا اطاقی گرفت و هنوز چند لحظه از اقامت وی در هتل نگذشته بود که لباس سفید کتانی بپوشید و در زیر اشجار خرما هتل به قدم زد و ن پرداخت. اینرا هم میدانست که در

زیر این درختان ملاقاتها و بر خورد های مناسب صورت میگردد. حدس مارگو خطا نبود و مدت درازی دور از توجه نماند. زیرا یک مرد موی سیاه همینکه وی از اطاق هتل پا بیرون گذاشت بدنالش افتاد و همینکه در گوشه باغ نشست نخست یک بوتل شامپاین و بعد دسته گل سرخی جلوش گذاشت و در آخر بهم یقراور خود را در مقدمش فرار داد. این جوان ایرول ویستون نام داشت و یکتعداد زیاد رستوران های سرپایی امریکا را اداره میکرد. بیش از سی و سه سال از عمرش نمیکشست در مقام آن افتاد که مارگورا

ازان خود بسا زد. ایرول دست دخترک را گرفت و نزد یک آرایشگری برد و با آرایش تازه و مدرن و لباس شیک دستش را در دست شهرزاده فورستن برگ نهاد و نا مبرده دخترک را به ویلنهلیمینا اجنسی مودلهای مجلات نیویارک معرفی کرد.

هر چند نمایندگان اجنسی مارگو را اندکی فر به میشمردند ولی بهر صورت قرار دادی با او بستند. این است که مارگو همینگوی



با یک مترو هشتاد و سه سانتی متر بلندی قد مارگو همینگوی مودل ایدالی جراید امریکا گردید.



مارگو در سنین جوانی

اختراع ورفاه

سپر نشینان لندن از یک ناحیه خیلی
عصبی و خیلی ناراضی هستند و آن هوای نا
مطلوب لندن است زیرا همه روز باید باران و
آسمان ابرآلود و دمه غبار را تحمل کنند.
دمه و غبار برخی روزها بعدی زیاد میشود
که وسایل نقلیه را فلج می سازد حالا
تخصصین انگلیسی در صدد افتاده اند که
این دمه و غبار را که حتی گاهی ترافیک را در
های طولانی فلج می گرداند بوسیله یک
انداختن (فید و سیستم) رفع نمایند بر
اساس این سیستم محوطه میدان های هوایی
بگونه تبلی را محترق می سازند که از آن
سلول کو چکی افزای میگردد نتیجه که از آن
بسیار آمده بهر صورت حایز اهمیت است
اما خانم های شهر لندن نیز از ناحیه دود و غبار
دوده دچار مشکلات اند و حتی صحت را بخطر
مواجه می نماید، حالا تازه وسیله ای جدیدی
اختراع کرده اند این ماسک از پلاستیک
ساخته شده و دارای یک دستگاه کو چک
صفحه هواست.

دزدان بعد ازین باید محتاط باشند.

چنین می نماید که از مدتیست بین
مخترعین و دزدان مسابقه ای شدیدی در گرفته
است از یکطرف دزدان می گویند حله های
جدید بکار برتند و در سایه ای آن به
سرقت و دزدی بپردازند ولی در عین حال
مخترعین بدنبال این دزدان روانند و در برابر
هر حرکت شان اختراع جدید بعمل می آورند.
و فیکه یک سارق در صدد بیفتد بکسی
بانگداری را از دستش بر باید تنها کفایت
می نماید که حامل بکس روی دو دکمه فشار
بیاورد و دزد ذریعه ای دودابر مانند به رنگ
سیاه آلوده میگردد.

در حالیکه در همان مرحله صدای مویی
نیز از جیب بیرون میشود.



مارکو همینگوی دفعتا جراید مود و عکاسی امریکا را اشغال کرد.

راه جراید بحیث یک مودل زیبا
و نواسه از نیست همینگوی نویسنده
معروف جهان معرفی کردند و در نتیجه
دراثر مساعی فوق مارکو همینگوی
هر بار عکسش را روی جله مجلات مود
می افتاد یکصد دالر اجرت میگرفت

در حالیکه حقیقت این است که مارکو
جدهش را هرگز بخاطر ندانند زیرا
وقتی از نیست همینگوی چشم از جهان
پوشید وی بیش از شش سال
ندست.

خودش میگوید که یکبار او را در
کوبا ملاقات کردم ازین باز دید
جز ریش انبوه و گریه اش چیزی دیگری



مارکو در البوم خانوادگی (نفر او از طرف راست). این عکس در کو با
گرفته شده



دختران ساموایی که چهره جد ۱ بودایما بشاش دادند

باملل گیتی آشنا شوید

ترجمه و تهیه: عزیز الله کهگداز

سرزمین آتشفشان و تپه‌های مر جان

کشور یکه فقط حیات شان
وابسته به ناریال است. مملکت
رقص‌های جالب، عجیب‌ترین
کشور جزیره‌ی دنیا، ساموآ یا
جزایر در یانوردان

بسیاری از خوانندگان محترم که مشغول مطالعه این سطور اند شاید چند شهر کشور ما ویا يك عمده

به آن آشنا میشوید شاید کمتر و یا هیچ در پاره آن اطلاعی ندا شسته باشید از اینرو کشور سا موای غربی از جمله ممالك دلچسپ و رنگین او قیا نو سیه درین هفته بشما معرفی میگردد.

بحر الکاهل بیش از يك ثلث کره ارض را دربر گرفته با سواحل هردو امریکا، آسیا، استرالیا وزیلانده جدید تماس دارد یکی از خصایص عمده بحر الکاهل اینست که هر فروش بحری آن سطوح مرتفع جدا گانه و تپه‌های خردی دارد که بالای آن يك عمده مجمع الجزایر تشکیل یافته اند يك تعداد آنها از مواد آتشفشانی و دیگری بذریعه مرجانهای بحری تعمیر یافته اند این جزایر را بدو گروه میلا نشیان و پولنشیان قسمت کرده اند که جزایر سا موای غربی در میان مجمع الجزایر پولنشیان موقعیت دارند و عجیب ترین کشور جزیره ایست که نظیر آنرا در جهان کمتر میتوان یافت.

یکی از معروفترین دریانوردان جهان از اهالی پولنشیان تقریباً طی پنج میلادی بجزایر سا موآ آمده از یسکه جزایر مذکور مورد پسند وی قرار گرفت آنجا سکو نت اختیار کرد طی قرون شماری غربیان در جزایر مذکور راه پیدا کرده و بصورت یقین آنجا را در ۱۷۲۲ کشف کردند فرانکو با کانپول یکی از قهرمانان سیاحین دورا دور جهان این جزایر را بنام ساموآ «جزایر دریا نوردان» نام نهاد در ۱۷۹۱ کپتان غدار (ادوار) توسط کشتی (پاندورا) خود را بجزیره مذکور رسانیده تا از آنجا به نفع خود بهره برداری کند ولی در سالهای ۳۰ قرن بیستم اغتشاشیون انگلیسی درسا موآ راه یافته او لا پروتستان ها و سپس کاتولیک های که تا صد سال اخیر اها لی آنجا را بمذهب و عنعنات خویش در آورده بود راه یافتند به تعقیب آن دزدان دریایی، تجار و عساکر سایر کشور ها درین سر زمین قدم گذاشته مقیم شدند و ساموآ ساحه شدیدی رقابت بین آلمان، بریتانیای کبیر و اضلا متحده امریکا شده و قو نسل های آنها بقسم قیومت در ساحه سلطنت سا موآ که باید بی طرف باشد فرستاده شد و این قیومیت دیری دوام نکرده و به زودی از بین رفت در اواخر قرن ۱۹ دوباره جزایر مذکور بین آلمان و اضلاع متحده قسمت یافته تا آنکه جنگ

اول جهانی در گرفت و این جزایر پایگاه های مساعد نظامی آلمان بود بعد از ختم محاربه اول جهانی و سقوط آلمان، قسمت آلمانی سا موآ را از زیلانده جدید خریداری کرد و در ۱۹۴۷ ساموآ داخل ملل متحد گردید و در اول جنوری ۱۹۴۷ سا موآ غربی استقلال خود را حصول و يك کشور آزاد در بحر الکاهل شناخته شد و از طرف دیگر قسمت شرقی این جزیره با مهمترین پایگاه بحری (پاکوپاکو) منحیت مستعمره اضلاع متحده امریکا باقیمانده.

با آنکه مدت درازی از جدایی جزایر سا موآ می گذرد ولی باز هم کلتور و عنعنات آمیخته ای دارند و هر دو قسمت تا امروز فولکلور زیبای خود را مانند دیروز حفظ کرده اند این کشور زیبا دارای رؤی می باشد که با عنعنات قوی استوار و به سیستم جمهوریت پیش میرود در رأس آن فونوا قرار دارد که شامل صد راعظم و هشت وزیر می باشد رول پارلمان رافونو (شورای مقننه) اجرا میدارد که از طرف نمایانی (نژاد اصلی) انتخاب میشوند.

جزایر سا موآ در حقیقت قسمت برآمدگی کوه های آتشفشانی آبهای بحر می باشد که مشتمل بر دو جزیره بزرگ سا وایی و اوپولا می باشد که همه ۲۸۵۰ کیلومتر مربع ساحه را احتوا میکند و جمعیت آن در حدود ۱۵۰ هزار نفر میرسد. در جزایر



اطفال دهاتی سا موآ در میان درختان نارپال



شاگردان مکتب با امیل های گل ویو نیفورم معارف



بازهم رقص سیوا که زیبا ترین دوشیزگان برای این رقص انتخاب میشوند



رقص (سیوا) که از جالب ترین رقصهای سا مویا بشمار رفتنه و لباسهای شانرا صرف امیل های گل و بر گهای نار یال تشکیل میدهد

از مجله اسفرلی چاپ کویت ترجمه هیاء

کشف امریکا

وی صورت گرفت باامعان ودقت نظر به مساعی اش راجدی تر و وسیعتر ساخت تا از خلال آن کلمات و تعبیر های متعلق به قبایلی را در یابد که در تقدیم باین سرخپوستان اتصال و پیوند داشتند، در نتیجه این تلاش کلمات مختلفی را از قبیل انگلیسی، اسپانیایی، فرانسوی و پرتگالی را در یافت که قدیم ترین آنها کلمات عربی بود.

دانشمند مو صوف در کتا بش علاوه میکند که قدیم ترین این کلمات عربی راجع میشود به سال ۱۲۹۰ یعنی دو قرن پیش از رسیدن کولمبس بامریکا و این واقعه نمایانگر آن است که صاحبان این کلمات ، دو قرن پیش از آنکه کولمبس به امریکا برسد کلمات شان را در آنجا براده بودند

در سال ۱۹۲۲ کتاب سه جلده ای که «افریقا و کشف امریکا» نام داشت طرف مطالعه و استفاده همگان قرار گرفت، این کتاب اثری بود از دانشمند رشته لغت در پو هنتون «هاروارد» این دانشمند که نامش «لیوونیز» بود در کتاب خود وجود کلمات عربی را در لغات سرخپوستان امریکا با ثبات رسانیده با دلائل ثابت کرد که لغت و الفاظ عربی در لغت و تلفظ معمول سرخپوستان امریکا جاگزین میباشد.

لیوونیز، از جمله مردان نخبه و متبحر در علم لغت است. و در آموختن و فرا گیری لغت سرخپوستان امریکا، مطابق به تدوین و جمع آوری شده فرستادگان «سوسی» در زمان «کورتیز» قایم بزرگ اسپانیائی، که فتح مکسیکو بدست

بخو شی بگذرانند اما در روز عید دختری از قبیله را که متناسب وزن کمتر یا شند بر رئیس قبیله هدیه میکنند و پیشوای قبیله زن قبلی خود را بمعاون یا فرزند جوان می بخشید بعداً وی بار دیگر بر اسب سوار و در حالیکه لباس مللی و مخصوصی در پسر دارد به عبادتگاه میرود و شکر را بجای آورد که در میان قبیله اش یک دختر بدخواه او پیدا شده است.

اهالی از حاصلات ترو پیکسی (ترو، نارپال، کپله، لیمو) امرا حیات مینمایند مهمترین منبع صادراتی این کشور را کوبره، نارپال خشک، روغن و صابون نارپال تشکیل میدهد و یک عده مردم از تربیه حیوانات اهلی و همچنین ماهیگیری معشیت می کنند. صنایع ساموآ متکی به یک تعداد فابریکات کوچک و غیر میباشد.

در میان مردم این کشور مروج است تا مردگان خود را با مرا سم شاندار استقبالی و با کمال خوشی و علاقه او را در باغچه کنار منزل فامیلی خویش دفن کنند زیرا آنها بدین عقیده اند که مردگان هیچگاه خود را تنها و دور از فامیل ندانند و اطراف باغچه مذکور اطفال بازی

مرجانی ساموآ فقط نارپال و نیسده به همراه میوه پاندا نوس و ما هی خوراک با شندگان آنجا را مهیا میسازد. پاندا نو، س تقریباً ۸۱ متر قطر داشته خسته آن طوری معلوم که در قیماق و شکر غوطه ور شده است.

ساموآییها بچشن های ملی خیلی علاقه مند بوده در چنین ایام زن و مرد خود را با بهترین زیورات، گلها، برگ و ساقه نارپال و لباسهای رنگین شوخ رنگ آراسته در مراسم عید شرکت میکنند و از گلها و وحشی بقسم تاج بسر خوشی نصب میکنند در جاهای مخصوص در بین جاده ها به آتن های متنوع پر داخه آهنگهای جالب و دلپذیری مینوازند.

در میان بو میهای این جزایر رسم است که ده روز قبل از حلول عید مردم خود را آماده میکنند بدین معنی که همه از افراد یک قبیله صبح زود از خواب برخاسته و بر اسب سفیدی سوار میشوند و بترتیب خرد و بزرگ دنبال هم میاستند سپس رئیس قبیله دستور میدهد که پنج روز قبل از عید و پنج روز بعد از آن هر روز پنج بار درخیمه ای هر یک از افراد قبیله جمع شده



يك تعداد از معلمان رهنمائی مربوط پروژه کابل

راپور از : ف.ب

جلوه‌های نو

در معارف هرات

رهنمائی با عواطف و سلوک اجتماعی و پلان های آینده شاگرد سرو کار دارد.

آمریت رهنمائی تعلیمی و مسلکی معارف ولایت هرات رسماً افتتاح گردید . مدیریت عمومی و رهنمائی تعلیمات مسلکی وزارت معارف که از چند سال بدین طرف درچوگات آن وزارت تاسیس گردیده و تا کنون صرف در کابل به فعالیت های مسلکی می پرداخت . بدین اواخر تجویز گرفته تا فعالیت های مسلکی خویش را در سایر ولایات نیز گسترش دهد چنانچه اخیراً ۱۲ مرکز رهنمائی وادار ولایت هرات افتتاح گردید . بنابراین برای دریافت اطلاعات مزید و آشنایی بیشتر با شیوه کار این مدیریت از یناغلی محمد طا هر پر جوش مدیر عمومی رهنمائی تعلیمات مسلکی که ریاست هیات وادرسفر هرات عهده دار بود خواستیم تادر زمینه با ما صحبت نماید مو صوف با هم صحبت حاضر شد به سوالات ما جواب هایی ارایه کند .

از یناغلی پر جوش قبل از همه راجعه به رهنمائی بررسی دارم که چنین توضیح میدهد :

تعلیم و تربیه امروز ، از تعلیم تربیت کلاسیک و عنعنوی بسیار فرق دارد ، زیرا از یک طرف ساحه علوم ضروریه حیات بیش از از پیش وسیع شده و از طرف دیگر نمودند همه جانبه شخصیت شاگرد در معارف امروز منظور است . یعنی علاوه بر دوسر اکادمیک که متضمن رشد فکری و ذهنی شاگرد است ، پروگرام های دیگر از قبیل :

رهنمائی ، تربیت بدنی ، خاندنوی و غیره نیز لازمی دیده میشود چنانچه پروگرامهاست

ولایت هرات شروع بکار نمود . تمام این مراکز توسط يك آمریت رهنمائی که درچوگات مدیریت معارف قرار دارد اداره میشود . - آمریت رهنمائی تعلیمی و مسلکی معارف ولایت هرات چند روز قبل رسماً افتتاح شد .

- مدیر عمومی رهنمائی در قسمت اینکه تعداد مراکز رهنمائی در کابل به چند رسیده و فعلاً در هرات چند مرکز تا سیس گردید و آیا در نظر است تا این پروژه در ولایات دیگر نیز گسترش یابد ؟ گفت :

تاکنون در کابل ۳۴ مرکز و در هرات ۱۲ مرکز داریم به اساس فیصله وزارت معارف برای سال تعلیمی آینده در ولایات کندهار ، بلخ و ننگرهار نیز پروژه رهنمائی آغاز خواهد شد .

- از یناغلی پر جوش میپرسم : این مراکز در چه محل و محیطی موقعیت داشته و توسط کدام اشخاص اداره می گردند ؟

- مراکز رهنمائی در مکاتب عالی دختران و پسران تشکیل و توسط پرسونل و معلمان مسلکی ای که لیسانسه روانشناسی بوده و یا تصدیقنامه کورس های مسلکی را دارند اداره و

رهبری میشوند . یناغلی پر جوش در پاسخ این پرسش که درچوگات این مدیریت عمومی ، چند شعبه مسلکی وجود دارد و وظایف شان چیست ؟ اظهار نمود :

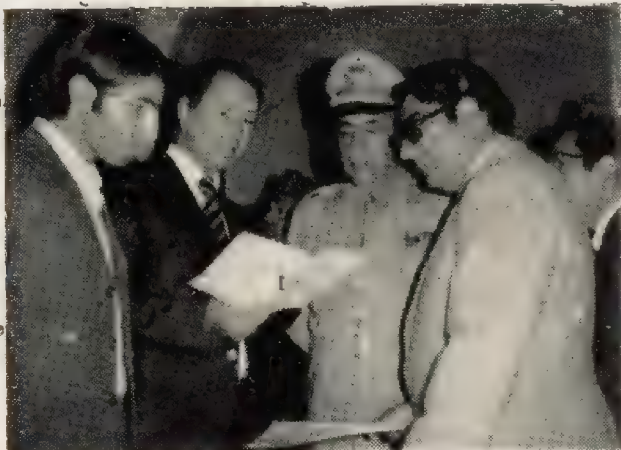
مدیریت عمومی و رهنمائی تعلیمی و مسلکی علاوه بر شعبات اداری ، سه مدیریت است : ۱- مدیریت انسجام و رهنمائی ۲- مدیریت تعلیم و تربیت ۳- مدیریت تست ها

مدیریت انسجام و رهنمائی ، پروگرام های عمومی مراکز ، انسجام بخشیدن آن ، جمع آوری و پخش معلومات مسلکی و حرفوی و انعقاد سیمینار ها را عهده دار میباشد .

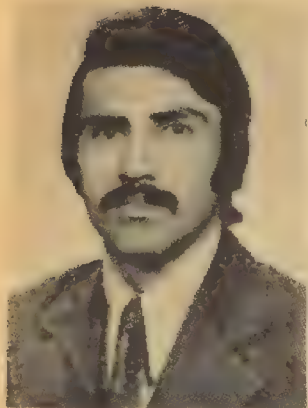
مدیریت تعلیم و تربیت از کاندیدان - رهنمائی ، امتحان کاندیدان اخذ میکند ، کورس های مسلکی را دایر مینماید ، مواد سمعی و بصری را مورد استفاده قرار میدهد و پروگرام های تعلیمی را در ولایات کشور دار میسر نماید .

مدیریت تست ها امتحانات ذکا ، علایق مسلکی و استعداد را از طریق مراکز رهنمائی بالای شاگردان تطبیق میکند و آنها را امیاری میسازد . تتبع در مسائل مشترک شاگردان و تهیه افزار و وسایل و رهنمائی نیز از جمله وظایف این مدیریت است .

در اخیر مدیر عمومی رهنمائی راجعه به نقش رهنمائی در رفیورم جدید معارف - افزود : در رفیورم بنیادی معارف نقش رهنمائی مشخص تر گردیده است ، بدین معنی که یکی از طرق موثر رسانیدن معلومات مسلکی و حرفوی که در رفیورم معارف از آن نامبرده شد رهنمائی مسلکی میباشد . از طرف دیگر عیار ساختن قوای بشری نظر به احتیاج و رهنمائی ، آن عده شاگردانیکه در امتحان کاندیدان موافق نمگردند و نظر به ضرورت تابع کورس های قصیر المدت حرفوی می گردند ایجاب میکند که پروگرام های رهنمائی در بولوی دیگر فعالیت های مکتبه شاگردان خدمت کند .



مدیر عمومی رهنمائی تعلیمات مسلکی به والی و فو ماندان هرات راجع به پروژه رهنمائی معلومات میدهد .



محمد معين مرستين

خير نه اومطالعه ضروري ده ، خو داسي نه وه چه څوك دي د شعر په باب تحصيلات وكړي او هغه شاعر شي ، شاعري په خپل ذات كي هنر او شاعر هنر مند ، او هغه عالمي مقامه هنرمند چه دخپل چاپيريال رڼون ښكارندوي اودخپل چاپيريال رڼون ژوند هند اړه گڼل كيږي .

مرستين څخه زما بله پوښتنه داوه چه ستاسو له نظره د شعر او نظم تر مينځ توپير څه ډول دي او بايد څنگه تعريف يي وكړو ، چه يو له بله سره بيل شي ؟

خپل گيلاس يي پرميز كېښوداوي ويل دشعر او نظم توپير داري چي كله كه يوه وينا زړه نه را ياځي او پزړونو اغيزه وكړي بهدي معني چي ددردمن او ويرمن او خوشحاله زړگي نه په كوم رنگ چي را ياځيدلي وي په هغه رنگ اوږدوونكي يا لوستونكي اثر واچوي نودغه وينا ته زه شعر واييم كه دا وينا ډېر ، ردېف ، وزن او قافيي په قيد كي وي او كه نه وي ، خو نظم هغه بيان دي چه وزن او قافيه ولري كه را بيان په زړونو اثر وكړي ، يعني پور تني دشعر كيفيت ولري نو شعر دي او كه نه صرف نظم يي بولو ، پدي معني چه نظم كيداي شي كله كله شعروي ، نو شعر ، هر وخت شعر دي .

پدي برخه كي ما پوښتنه وكړه چه څرنگه تاسي شعر وزن او قافيي دچوكاټ څخه وويسته ، نو پدي برخه كي هغه څوك چه دنوي شعر په باب يو ځانگړي نظر لري ، ستاسو نظر په څه ده ؟ څرنگه چه دشعر اصلي خصوصيت وزن او قافيه نده نو د نوي شعر رامېنځ ته كول او شعر ته به نوي مفهوم كتل دشعر دنوي كيدو له پاره لوي گام دي خو څرنگه چي دنوي شعر يو لوي جزو (وزن او قافيه) له مينځه لويږي نو هغه په ځاي پاتي په ٦٠ مخ كي

ليكلو نه را ياځيدلي وو . پوښتنه مي تړي وكړه ، لكه چه په شعسر ليكلو لگياوي ؟ وي خنډل نه شعري نه ليكه ، يوازي دزخمي زړه خو څرپكي وي چه غوښتل مي د كاغذ به مخ يي وكاږم . مخكي لدې چه زه پوښتنه وكړم وي ويل شعر ورته ما پدي ونه ويل چه كله زه د شعر به باب دځلكونه څه اورم او هغه څه چهزه ليكم يا شاعران يي ليكي ډير نوپير لري ، لكه چه د يوه تن نه مايوه ورځ وواړيدل ، ويل چي شاعري علم دي او زړه كول غواړي نوماد ځان سره سوچ وكړي چه زه خو څه عالم نه يم اونه مار شعر ويلو زده كړه كړي ده . سمدستي يي په خبرو كي ولو پدم وي ويل ښه چه ته شاعري علم او شاعر عالم نه بولي نو شعر څه شي دي .

سمدستي پاڅيدو ، اول يي چايو گيلاسو نه راوړل او بياني په خبرو پيل وكړي ، زه شاعري په دي علم نه گڼم چي اوس شاعران ډير پيژنم كوم چنه يي لوړ تحصيل كړي او نه يي دشاعري دقاعده كتا بونه لو ستلي او حتي داسي شا عران هم شته او وو چه په ليك او لوست هم نه يو هيدل ، خو داسي شعرونه يي ويل او وايي چه د هغوي د اشعارو په تناسب ما كم ليدلي دي . البته دشعر دوري اوشوونمالپاره

جمهوري روحيه

دملي ادبياتو پياوړي كيدو

عامل گڼل كيږي

خيره كي يي دخوښي او خوشالي نښي مشهور دي ، لږ غږيږي خو د مقابل لوري خړو ته پام ساتي . دشاگردانو سره ډير صميمي دي او زده كوونكي ور څخه په تدريسي چارو كي ډير خوشحاله دي . سربيره پدي چه ځوان استاد دي نه ليكوال او شاعر هم دي . مازيگر لمر په غږېږي ، كور نه يي ورغلم دژنگ تهي مي په گوته وهله ، سمدلاسه راووت اور راشه درشي سره سم يي دلاس څخه ونيولو او كورته يي لار ښودنه وكړه ، ولي غوښتل يي چه دواړه سره مر كه وكړي ، څرنگه چه كورته ور ننوتم دده په كو ته دده د ناستي ځاي سره څو قلمونه او رنگ رنگ كاغذونه پراته وو ، لكه چه دڅه

د ژوندون دمجلي پدي گڼي كي مونږ دپوهنتون د ځوان استاد ، نكړه شاعر او ښه ليكوال سره يوه لنډه مر كه لرو چه دي كه څه هم ځان ته شاعر نه وايي محمد معين نو ميږي چه مرستين تخلص كوي ، شپږ ويشت كاله عمر لري اود ادبياتو او بشري علومو دپوهنځي دښتنو ژبي او ادبياتو استاد دي .

مرستين عقیده لري چه ادب بايد مترقي ادب وي كه نه ، ادب ندي . نوي شعر د شعر نوي كيسدو لپاره لوي گام دي .

معين مرستين مينه ناك ، مينه بال ځوان دي له هر چا سره چه مخا مخ شي په صميميت راشه درشه اوبداسي حال كي چه نري موسكا يي به شونډو ښكاري خبري كوي پس



مرستين عقیده لري چه ادب بايد مترقي ادب وي كه نه ادب ندي .

آيينه‌داري از كشور زيباي ما

سر تراشان و سر شويان چه رسمي است؟

چاه آب ولايت تخار

به سلسله معرفي گوشه‌هاي اقتصادي و ثقافي زندگي مردم ما آيينه‌داري مختصري از صفحات افغانستان خواسته‌ام «چاه آب» يکي از ولسوالي‌هاي ولايت تخار را معرفي بداريم. که در اين سفر انديشه‌هاي صميمانه تان را همراهي ما داريد.

درميان ولسوالي‌هاي ینگي فلهه، رستاق، به اتصال بدخشان و کرانه دريای آمو وادی کوچکی میان ۱۶ تاييست هزار مردم رادر سينه زندگي بخشايش فشرده است که «چاه آب» نام دارد تپه‌هاي حاصليخيز يکه دورادور آنرا ديوار کرده زير يوغ جوانان بزيگران سر زمين چون نرگاوان سالخورده گردن خم کرده است دره‌هاي تنگ و عميق از هرسو با انبوه درختان ميوه‌دار چون گريبان‌هاي سبزي به اين وادی گشايش مي‌يابد و انبان‌هاي پرميوه يي براي خوراك مردم مي‌سازد چاه آب زمستان نهاي سرد و پر برف و تابستان نهاي گرم دارد.

مساحت آب و هوا ثمر بخشى زمين با همدستى نيروي ثمر گيرو خاطر خواه مردم آن سامان در دل گرماهاي گرم ميوه فراواني بدا من احتياج غذايي باشند گان آنجا مي‌ريزد و از اين سو بي‌نياز شان ميسازد انگور فخرى، كندهارى، گشمشى، زردآلو، سيب، گيلاس، آلو، انواع مختلف توت چون ابراهيم خاني، مظفري شاه توت وغيره آنجا يافت ميشود سيب گل احمدى، سيب تر-شك، بهي، فراوان پيداميشود در چاه اقسام خر بو زه يافت مى‌شود از جمله خر بوزه، حكيم بيگي، بي‌بي جاني، قندك، اركاني والسه و پچاق معروف است و از تربوز ها تربوز مكنه اتله يي آن بهتر بن نوع حساب ميشود.

روى بازار در ولايت تخار

مراسم سر شويان كه شستنه‌سوي عروس و آرايش اوست انجام مي‌گيرد بازي‌هاي جوانان كه هم شا مل ورزش و هم بازيست عبارت از ركشي و ركشتي ميباشد كه در غير آن توپ دنده، چلك بازي، تشله بازي، تافن چوپك و استخوان سفيدك از سر گرمي‌هاي جوانان محسوب ميشود علي‌راند يكي از بازي‌هاي مسر وچ چاه آب است. بچه‌ها دوگروپي ميشوند ويك گروپ به جستجوي ديگري مي‌برايد هرگاه از گروپ جوينده‌كي را از گروپ مقابل يافت صا من دفاع از دسته خود در برابر حمله ديگر است. اينان صدا ميكنند اعلي‌دار كجا؟ و آنان پاسخ ميدهند، جابه‌جا به اين صورت بازي تا ساعت هالارامه مي‌يابد.

كاسني خرفه شير ینگا، بوي مادران باديان و جواني هنوز هم براي تدابي بكار مي‌رود براي كسي كه به تب مبتلا شده باشد، سه جاي آتش مي‌افروزند و مي‌گويند كه از بالاي شعله‌هاي آتش ها بجهد تا صحت يابد و اين صورت معالجه را آلو پرا نك مي‌گويند براي رفع بعضي امراض مريض رادر قبر كه نه غسل میدهند يا بالاي چوبي تکه مي‌پيچند و آنرا چرب کرده مي‌سوزانند و بالاي سر مريض مي‌گردانند.

مردم چاه آب به شعر و شاعري علاقه فراواني دارند و تعداد شاعران بي‌سواد نيمه سواد آنجا كم نيست و اما گروه شاعران باسواد و گذشته از آن صاحب احساس و چيز فهم آنجا هميشه سر قافله بوده اند از جمله ملا عبدالله عارف، محمد غازي سالك يوسف مهجور، عبد القادر ندارد، عين الدين عليني و عبدالقيوم قويم را ميشود از شعراي بيش آهنگ مردم شان شمار كرد.

وارد كردن انواع تکه و بوت وغيره يكي از مشغوليت هاي مردم است زبان مردم دري بوده و لهجه شان از رستاق بدخشان فرق دارد مانند كشاميري؟ ما به جاي كجا ميري. و چكا ميكني؟ به جاي چه كار ميكني و اشتراستي به جاي چطور اسني،

از خصوصيت هاي عروسي مردمان چاه آب يكي اين است و قتيكه عروس رابه سوي خانه داماد مي‌برند در نيمه راه چند جاي آتش مي‌افروزند و آنگاه كه عروس به خانه داماد رسيد آتش فراوان افروخته عروس و تمام همراهان او كنار آتش مي‌ايستند و به گفته خودشان بزم ميكنند در روشني رقصان، آتش با موزيك و شادي چند دقيقه مي‌ايستند و به اينصورت آخرين رسم خود را در برابر آتش پايان مي‌بخشند.

سر تراشان و سر شويان دو بديده ديگر عنعنوي آنان است سر تراشان چنان است كه در شب عروسي سلما ني، محله را ميخواهند تا موي داماد رادرست كند، هر چند اين نام در وقتي گذاشته شده است كه تمام مردها موي سر شان را مي‌تراشيدند و امروز هر چند ديگر اين رسم متروك است مگر همان رسم زنده با قسي مانده است هنگام سر ترا شان دوستان داماد بالايش پول و شريني مي‌پاشند و پيش از آنكه داماد به خانه عروس بيايد در خانه عروس

بيشتر مردم چاه آب به رراعت مشغول اند و حق دهقان از سه يك تا هفت يك داده مي‌شود بزرگترين ملاك تاده هزار جريب زمين دارد و خاصه زمينداران بزرگ آن است كه فاميل هاي متعدد نسل بعد نسل در خدمت شان ميباشد و مزدوري، شك ارثي را مي‌گيرد دهقا نهاي چاه آب گندم، جو، جوارى، زغر، بنبه كنجد وغيره مي‌كارند و كشت و كار شان نيز بيشتر به صورت للمي يعني با استفاده از بارش ها ميده شد. زنايع، كرباس بافي، اله چاه با في مسگري، زرگري، آهنگري، كفش دوزي، چموس دوزي، چرمگري، رايچ است و چون بيشتر سامان كار آمد مردم از راه تجارت و توريد اموال خارجي سهل تر دستگير ميشود بازار اين صنايع دستي كه خشت هاي اولي براي بنيان گذاري افغانستان مترقي و با صنعت آينده حساب ميشود كسادن و سرد تر مي‌گردد.

مردم چاه آب به مالداري هم مصروف اند و زمين هاي سر سبز آنجا براي تربيه گله هاي بزرگ گوسفند و بز و گاو مساعد است و ساليانه مقدار قابل علا حظه يي پوست قره قل، پشم و پوست بدست مي‌آيد و بد ينوسيله سهم مردم چاه آب رادر تسريع چرخهاي توليدي افغانستان فعال تر و مو ثر تر مي‌سازد. بازار گاني با صادر كردن ميوه





سوی
گیرد
مسل
کنسی
سوپ
ناهن
سور
شود
نوج
پیمی
گری
ه کی
هین
معه
ی دار
به حا
وامه
ران
اوی
سب
های
معه
بید
نک
فص
هند
نرا
هر
ی
ان
م
سته
بجا
معه
نک
ده
را
دم



شاگردان و اطفال مکاتب درساموآ با شروع رخصتی صور تهای خویش را رنگ آمیزی و بر گهای نارپال را به بدن خود آویخته از رخصتی استقبال میکنند.

عبارت عنعنوی خود را اجرا میدارند درختم لباس ملی را بر سر و رورا با گلپای خود رو آراسته بر قصص (نیانیا) می پر دازند و ساعت ها را به آواز خوانی و خوشگذرانی سپری میکنند.

ماتایی های ساموآ موضوعات فامیلی را بر ضائیت خاطر فامیلی تصفیه میکنند طوریکه در بالا ذکر شد آنها قضاوت را در قضا به عهده داشته و جزا را بدست خود یا لای مجرم تعیین میکنند از اینرو جریمه ای که بالای مجرم واقوم نزدیکش تعیین میگردد عبارت از مواد خوراکی میباشد اگر مقصر گناه کوچکی داشته باشد بیک دانه چوچه مرغ کفایت میکند ولی اگر جرم مهمی را انجام داده باشد در آنصورت

بقه در صفحه ۵۵

برای این سر زمین بار می آورد در موقع یکی از تند باد های شدید سال ۱۸۸۹ در حدود ۹۲ دریا نورد آلمانی ۵۴۴ آمریکایی تلف گردیدند این واقع دلخراش در کتابی بنا م (تاریخ معرف) نویسنده کتاب معروف (جزایر گنج) رابرت لوئیس استفنسون که تا آخرین لمحہ حیات در نزدیکی شهر زندگانی و در ۱۸۹۴ در همین محل دفن شد نوشته شده است.

امور اجتماعی و موضوعات زناشویی همه بر مشوره و نظریه ماتایی ها صورت می گیرد بنا بران ماتایی ها در حیات اجتماعی این مردم رول مهم و فوق العاده ای را بازی میکنند. آفتاب سو زان در حالیکه سرو روی آنها را بر افروخته و قرمز ساخته میباشد بدون حرکت ایستاده

ساعات روز مردم خارج از منزل مصروف اند از اینرو به کلبه های مذکور چندان احتیاجی ندارند.

بول رایجه این کشور جزیره ای دای سا موایی (تالا) و زبان رسمی آن سا موایی وانگلیسی میباشد و یک قسمت مردم به سا موایی دیا لکت پولنشیایی که در بهترین و قدیمترین شاخه آن میباشد تکلم میکنند سا مواییا دارای قامت بلند، گندمگون و زلفان حلقه داری میباشد. اقلیم ساموآ استوایی، مرطوب و در علاقه کو هستانی (بلندترین نقطه آن ۸۵۸ متر) نباتات ابتدایی حفظ شده است که شامل جنگلات غلو میباشد در بین ماهای جدی ای حمل که موسم تابستان این سرزمین است تند باد شدیدی می وزد که بعضی اوقات خسارات بزرگی را

برداخته و کهن سالان بالای دراز چوکی ساعتی را به استراحت و تفریح میسر دازند. حیوانات خانگی در باغچه جمع، سیادان و ماهیگران جال و دام خود را نیز در باغچه هموار میکنند. بو میان این سرزمین ماهیگیران ماهری بوده بهترین ماهی را برای ناطقان صید و هدیه میکنند. اکثرا مردم این سرزمین بشکل قبل التاریخ زندگی میکنند بلندمنازل شان که پوشیده از برگ و ساقه نارپال و بشکل نیمه دایره است که از ۲-۳ متر تجاوز نمیکند. داخل کلبه ایشان همواره تاریک و بدون کدام روشن شدن میباشد این کلبه ها که دور از یک دیگر و در میان درختان نارپال واقع اند صرف پناهگاه شبانه آنها را تشکیل داده به نسبت اینکه در

کشف آمریکا

البابای ، الاناناش ، می شنا سنده ، از جمله محصولات نباتی و زراعتی این شهر بحساب میرفت و هیچ يك ازین میوه های گوناگون ، پیش از کولمبس ، معروف و شناخته شده نبود و مردم به آنها آشنا یی نداشتند .

این اسناد با ثبات میرساند که تمام این میوه ها پیش از سال ۱۱۰۰ م نزد باشندگان غربی جهان اسلام ، معروف بوده همه مردم آنها را می شناختند ، این نظریه از طرف دکتور «لین شنک یانگ» استاد تاریخ ولقت چینی در پوهنتون هار فورد نیز مورد تأیید قرار گرفت و همچنان دکتور «ویچارد رود لف» رئیس مجلسی که از طرف جمعیت شرقی آمریکا ، منعقد شده بود ، این نظریه را بتمام معنی تأیید و قبول کرد .

يك رویداد :

سوال کشف امریکادست عربها در سال ۱۸۹۲ روی زبان ها افتاد و درست موقعی بود که دانشمندی بنام ابراهیم حورانی در جریده ای که در هفته یکبار نشر میشد ، صدای یکی از دانشمندان امریکایی را به نشر سپرد ، صدایی که عربها را مخاطب قرار میداد و میگفت شما بودید که پیش از کولمبس بکشف امریکا دست یافتید ، سپس جریده «ثمرات الفنون» بیروت نیز به نشر این مطلب پرداخت .

قصه «ادریسی» از پیمان «مقرین»
داستان نیکه ادریسی در باره کشف امریکا دارد ، حکایتگر آن است که چگونه جماعتی از اندلسی ها به سفر دریایی در جهت جنوب و غرب آغاز کردند و ادریسی این عده را بنام «مقرین» یاد کرده است و نشان میدهد که چنان ایشان بالا خره بجایی رسیدند که کولمبس پس از آنها توانست بدانجا برسد !؟

اصل داستان :

در شهر «لشبونه» اندلس هشت نفر که همه پسران کاکا بودند باهم جمع شدند و پیمان کردند که تا بیک سفر مهم دریایی پردانند تا بدین وسیله بدانند که در بحر های بزرگ چه خواهد بود و این

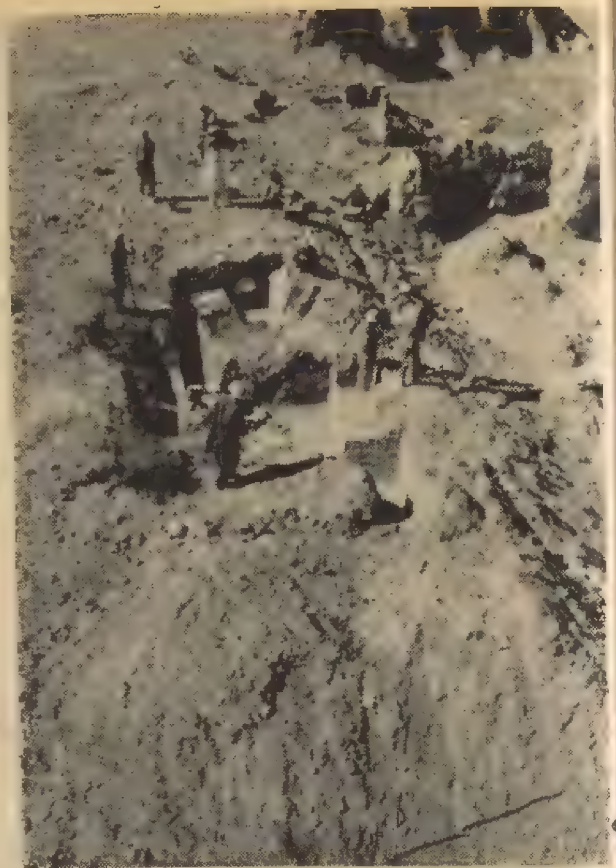
لطفا ورق بزنید

یکی از دانشمندان امریکایی موسوم به «دکتور جیفر یوز» در سال ۱۹۵۶ نظر خویش را چنین مورد اشاعه قرار داد که او فکر کشف امریکا را بدست عربها تأیید مینماید و این نظر به پشتیبانی میکند که عربها پیش از کولمبس باینکار دست یافته بودند و این نظر دکتور موصوف منکی با اساسات علمی بود که در نتیجه تحقیقاتش در مورد نبات جواری و گسترش و تعمیم آن در جمع اکناف جهان بدست آمده بود و او موقعیکه بحث و کاوش خویش را بپیرامون این نبات پایان بخشید و عوامل و اسباب عمومیت آن را در میان همه انسان ها و در هر نقطه از نقاط جهان بخوبی دریافت و فشاری اش بر سر این عقیده بیشتر و استوارتر گردید .
دانشمند چینی :

در اپریل ۱۹۶۱ یکی از دانشمندان و محققان چین بنام «وکتور هو ی لین» که سمت استادی را در پوهنتون «پنسولوا نیا» داشت ، در مجله نیوزویک منتشره امریکا مطلبی را به نشر سپرد و در آن تصریح کرد که ملاحان عرب ، سه قرن پیش از کولمبس اتلانتیک را عبور نموده بودند .

این دانشمند نظریه خویش را در محضر گروه انبوه استادان تعلیمات شرقی در «فلادلفیا» اظهار کرد و دلایل قانع کننده ای در زمینه ایراد نمود ، موصوف مدت هشت سال را در تتبع و مطالعه پیرامون گسترش و تعمیم امتعه زراعتی و نباتی و انواع مختلف حیوانات در جهان سپری کرد تا بدین وسیله طرق تجارتي قدیم را بشناسد و آنگونه عوامل تمدن را که راه خود را بسوی دنیای جدید باز کرده است ، درک نماید .

دکتور هو ی لین ، ادعای خویش را مستند به اسنادی میکرد که در چین محفوظ نگه داشته شده و زمان آن به قرون ۱۲ و ۱۳ را جم میشود ، در آن اسناد نام شهری بنام «مولان بی» در ساحل شمالی امریکای جنوبی درج شده بود و در عین زمان جواری هندی ، قرغ و عسلو میوه های عجیب دیگری که انسان ها امروز آن را بنام های جوافه ،



نمایی از حفريات شهر غلقه نيمروز



بنگيچه هنر مندی ما هر از صفحات شمال کشور

هنرمندهای گمنام



میرفتم تا راپوری از شهر برای صفحه ژوندون و مردم تهیه بدارم در راه بازگشت نظرم به دکان ، دکان چه ! گراج محقری افتاد چوب هارا انباشته بودند و در این گوشه و آن گوشه سرکه که گویا اهل دکان آنرا مالی خود می شمار دند چوکی ها نیمه کاره و خیلی ظریفی رازیر آفتاب مانده بودند .

برای خاموش ساختن طبع ما جرا جویم سری به این گراج زدم و در آنجا بود که در یافتن خود نندم محترم ژوندون هم حق دارد این گراج و امثال آنرا بشنا سد .

درین گونه اماکن است که زیر دست هنر مندانه عده مردم نیمه باسواد و بیسواد ، زیبایی آفریده میشود .

شاید بعضا نظر شما مخصوصا در شهرنو کابل به چوکی ها و میزهایی افتاده باشد که ظاهرا به آن ها چوکی های بوریانی بابوریا باقی میگویند ، بلی درین گونه اماکن است که اساسی ترین قسمت این نوع موبل ها که در واقع افغانی ترین چوکی ها و میز ها است ساخته میشود .

در گراج مردی را در حال کار دیدم در حدود ۲۸ یا سی سال داشت دست های پر قدرتی داشت پاهایش هم مانند دست ها پیش کار می کرد بایک دست کمانچه بدست داشت که با آن چوکی را که در حدود ده سانتی عرض و تقریبا یک متر طول داشت می چرخانند بادیست دیگر و پا هایش ، نیغی های رایکه او به آنها اسکنه میگفت محکم می گرفت وزمانی که هر خس خوب به خدمت می رسید ، اسکنه را با او آشنا میکرد .

چند دقیقه بدون هر گونه گفت و گو فردش نشستم او به سادگی کار میکرد و هر بیننده دیگر هم اگر میبود میگفت که او استاد است کامل کمانچه اش به اینطرف میوفت بسرعتی در کارش بود روی چوب حلقه های میساخت ، حلقه ها را با دست میساخت .

افزار کارش را بنام مر غک ، شتر گردن ، سیخچه ، گمانچه ، ناوه و اسکنه معرفی کرد در حالیکه شدیداً مصروف کار بود میگفت که این تنها مسلك نیست که او میداند ، اگر قهرش بیاید او هم نجار است هم گلکار و هم رنگمال ، در دکان دو نفر بودند یکی روی پرا خچه های حاصله از کار لم داده بود و بعضا گفته های او را با نسر تأیید میکرد که بعداً معلوم شد که صاحب دکانی است و آمده تا فرمایشی بدهد و حتی پایه های میزی را که اکنون استاد رویش

بحرها به کجا منتهی خواهد شد ، ایشان بمنظور عملی ساختن این تصمیم خویش ، آله ای برای سواری در بحر تهیه کردند و آذوقه ای که بتواند چند ماه کفایت سفر آنها را بنماید ، مهیا ساختند . این هشت نفر بنام مغربین معروف بوده و در شهر لشبونه آناری بنام ایشان وجود دارد .

ایشان همراه با نخستین ورزش باد شرقی وارد بحر گردیدند و سفر خطرناک خویش را آغاز کردند پس از سپری نمودن یازده شبانه روز ، به آن قسمتی از بحر رسیدند که امواج غلیظ دارای بوی بد و ناسازگار خوش آیندی در آن حرکت میکرد و سخره های متعددی که سر از سطح بحر بیرون نموده بودند ، این جلب نظر میکرد و آنرا سر



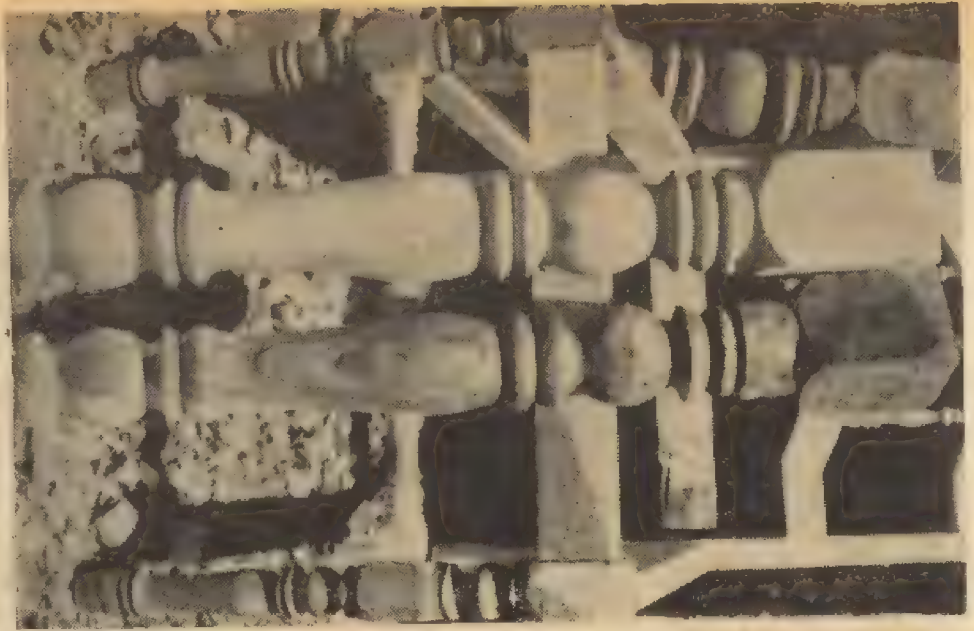
این هابارستان هنر مندانه خویش کار میکنند و خانه هارا با زیبا ترین چوکی ها زینت می بخشند

کشف امر یکا

گرفتند و از گوشتش صرف نظر کردند و سفر خویش را دو باره در پیش گرفتند و مدت بعد از ۱۲ روز بصوب جنوب بحر حرکت خویش را پیش بردند و بعد از دوبه نقطه ای رسیدند که جزیره ای بنظر میخورد به جزیره نزدیک شدند و نظر شان بسوی عماراتی در آنجا جلب گردید و ایشان با مساعی زیاد خود را به آن عمارت نزدیک ساخته وارد جزیره شده و راه آن خانه را در پیش گرفته و وارد آن گردیدند ، مردان عجیبی در آن خانه وجود داشت و در دیگرهای دراز شکلی غذا تهیه میکردند و زنان شان از منتشای جمال و زیبایی بر خوردار بودند .

مدت سه روز را در آن خانه سپری کردند و روز چهارم شخصی تازه وارد آن خانه گردید و چون به سخن آغاز کرد با کلمات و لغت عربی حرف میزد و او از آنجمله عربیایی بود که به تنهایی پیش ازین هشت نفر وارد آنجا شده بودند ، با ایشان در صحبت بسماع

خطر ترین تقاطع بحر بود . ایشان با برخورد باین حالت بحر ، تلف شدن خویش را صد درصد پیشبینی میکردند و بر خلاف پیشبینی حرکت شان را با سلامت در سم جنوب بحر پیش بردند و مسافت ۱۲ روز را در همین خط السیر سپری کردند ، سپس بجزیره ای نزدیک شدند که گو سفندان زیادی در آنجا جلب نظر میکرد ، خود را بان جزیره نزدیک تر ساختند و بران قدم گذاشتند و دیدند که گو سفندان بدون کدام چوبان و نگهبان مشغول چرا میباشند ، بیشتر رفتند و گو سفندی را گرفتند و حلال کردند و چون گوشت آن را خوردند تلخ و ناقابل حوراک بود و هیچکس از انسان نتوانست کسب کسرت از بخورند از غروب آفتاب تا ناخود



پایه و بازوی چو کی های پر قیمت و باارزشی که بدست هنرمدان کمنام افغانی ساخته میشود

شده ما را استفاده می کنند بعد، هم چوکی ها به پر کار و میز ها به موبل سازی میروند فقط در مرحله سوم هنگامیکه فرو شده آن ها را به دکان خود می رساند کار ها تکمیل اند .

جان محمد میگفت که خانواده اش در شمالی زندگی می کنند. او فقط روز های پنجشنبه نزد آن ها می رود.

مارکیت های این کار های دستی را اودر شهرنو، بنام مارکیت نو فروشی و در منطقه ده افغانان بنام مارکیت کهنه معرفی کرد .

بخشی بین فرما یشگر و کار گر درباره اینکه آیا مقدار معاش او یعنی دو هزار و چهار صد ما هوار برای فامیل چون او که در حدود ۸ نفر طفل دارد کفایت می کند یا نه ؟

او میگفت: بلی این پول برای من کافی است — ای ۱ ینکه اول پایم در عمر شان حمام نرفته اند شاید هشت نه بار ی زیاد تر بموتور سوار نشده اند هیزم از باغ، آب از جوی، توت و چار مغز ز درخت بدست میاورند ، پول را چه کار دارند .

در مورد کار های ما شینی از او پرسیدم : گفت :

کار ماشینی را نمی پسندم اگر ازجانبی در کار ماشین سر عبت وجود دارد از کناری هم کیفیت کار را خراب می کند ، او پایه های را بمن نشان داد که به عقیده وی در آن ها یارخ معلوم نبود یا اینکه اصلا چوب رخ نداشت ، او میگفت اینگونه چوب ها را ماشین خراب می کند و بعدش هم عاشقانه به ابراز کار دستی اش مینگر یست. در حالیکه وعده عکاسی را از او می گرفتم ساعت ۴ عصر تر کش کردم.

دوستانم برای قطع درخت به شمالی رفته اند دکان امروز فقط بخاطر همین خالی است ما روزانه بتعداد زیاد کار را از دکان بیرون می کنیم سه خرد پهلوی هم نشسته خرا دی می نمایم بعدا سه نفر دیگر ما چوکی ساخته و کار های خرا دی

خالص عربی بود و این واقعه نشان میدهد که این دو قبیله جزیی از قلمرو عربی ای بود که در نصف اخیر قرن ۱۲ در سوا حل امر یکا ناسیس گردیده بود.

کولمبس خود میگوید:

کرسلف کو لمپ، هنگام بساز گشت از سفر سومش گفت در سر زمین کشف شده ، به گرو هی از زنجی ها برخورد که در آنجا بسر می بردند. و نیز متذکر شد، هنوزیکه در سفر اول خود با ایشان ملاقات کرده بود يك اندازه از طلای افریقایی باو هدیه دادند ، درینصورت وجود

زنجی ها در امریکا وجود طلای افریقایی در آنجا خوانده یا نگران است که پیش از وی مردمی بانجا رسیده اند که زنجی ها و طلای افریقایی با آنها همراه بوده است و این مردم جز عربها کسی دیگری نیستند .

میدهند میگفت ماهی روز باید از ۸ الی چار ونیم کار کنیم بعضا هم شب کاری داریم او ظاهرا از زندگی اش راضی بنظر می خورد و از لب هایش خنده دورنی شد. در حالیکه کار میکرد و می خندید ، صحبت میکرد.

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی موسوم به «ابو ثنامحمد اصفهانی» درمصر یکنیم قرن پیش از کولمبس این نظریه را قیام کرد که خشکه عظیمی در ورای اتلا تیک و جود دارد و این نظری روی استدلال

منطقی و در یافت عقلی استوار بود، در حالیکه یکنیم قرن بعد از آن کولمبس به تخیل اینکه راه جدیدی وجود خواهد داشت که انسان را از طرف غرب بهند وصل میکند ، سفر خویش را در پیش گرفت و اصلا بفکر رسیدن به خشکه عظیمی بجز هند نبود.

مجله «العالم الیوم» می نویسد:

مجله «عالم الیوم» که از مجله های امریکایی میباشد متذکر میشود که برخی از قبایل قدیم امریکا می از قبیل «ازتیسک» و «مایا» تمدنی داشتند که دارای رنگ و خصوصیت

کار میکرد او فرمایش داده بود. از کار کارگر مذکور که جان محمد نام داشت پرسیدم که درین محل او تنها است یا اینکه دگران هم اند. گفت که در چنین دکانی شش نفر کار می کنند از کسی معاش ملی خورند و کار های شان را به او

کرد و از وطن و ما جرای سفر شان و اینکه چه هدفی ازین سفر دارند ، پرسید و بایشان نسبت باین سفر شان اطمینان داد و ضمنا اظهار داشت که او ترجمان حکمران های آن سطقه میباشد.

ازینجا دو باره به سفر پرداختند و پس از سه شب و روز به خشکه ای رسیدند که آدم های بر سر در آن زیست مینمودند و چون با آنها ملاقات کردند از مدت سفر ایشان و از اینکه چقدر از وطن اصلی خویش فاصله دارند پرسیدند ، این مسافرین نمیدانستند چقدر از وطن اصلی دور شده اند سپس آنها گفتند که فاصله میان شما و وطن تان باندازه و ماهه راه است و زعم آن قوم گفت: و! اشفی! یعنی در منطقه اشفی رسیده اند. و امروز در منطقه بنام (اشفی) یاد شده و در قسمت اقصی مغرب واقع میباشد.

ستاره گان

مترجم: مهدی دعاگوی

يك ستاره مشهور سينما بعد

از ده سال جدائی مجددآبشوهرش ازدواج کرد

۱
فسا
نه
سا
ز

رمبو وژولیت سابق بروز دهم ازدواج
نه سال قبل شان ، باهم ازدواج نمودند

مرد دیگری سعادتمند خواهد شد او در طول
چندماه اول که تازه طلاق گرفته بود بایسن
نصور بود ولی هر قدر که به تعداد ماهها
روزها افزوده میشد (الکی) بسوی نو مین
هایشتر کشا نده میشد . زیرا او مردی را
سراغ نمیکرد که محسناً و اوصاف خجست
(جوی) درو جودش مو جود شود در حالیکه
الکی بیشتر تلاش بهمین موضوع داشت
در نظر داشت مردی را بسوی خود بکشاند
که فضایل بالاتر و بالاتر از (جوی) درو جودش
سراغ شود .

پدر (الکی) که یکی از مردان مذهبی بود از
زندگی «الکی» که در کمال بی بند و باری
سیری میشد جدا رنج میبرد ولی خودش
(الکی) سخت مصروف بازی های هنری
و فعالیت دانه دار هنر خود بود زیرا در همین
فرصت مصروف بازی (یک صد نمایش
تئاتری) بود و مکلف بود که هر شب از یک تئاتر
بسوی تئاتر دیگر رفته و طبق تصدیق نمایش
های خود را بپایه اکمال برساند چون پسرای
(الکی) این مصروفیت خیلی چندی و دامنه دار
بود و بیشتر کافی وقت او را ضیق نموده بود از این
رو کمتر موقع می یافت پیرامون موضوع
عمله حیاتی اش فکر کند و در مورد اینکه نصف
زندگانی خود را برایگان از دست داده بود
اندیشه بی بخرج دهد . و قتی به موضوع
تعمق نمود با ملاحظه احساس کرد که نباید
بجنان یک عمل جبران نا پزیر دست می
زد.

چگونگی ازدواج بعد از ده سال

(الکی) در مدت ده سال با بسیاری از هنر
پیشگان ، پرو دیو سران ، و ژیسوران تیاتر
و فلم همکاران فنی تیاتر و فلم ارتباط نزدیک
داشت و هنریک آنرا تا آنجا بیکه ساحه
دینو تحق اش اجازه میداد مطالعه نمودولی
خوبیها و مکامد شوهرش نسبت بانانیکه او
می شناخت بالاتر بود. باین محلول تصمیم
گرفت در نبرد با احساسات ستیزنده خود
کنار آید و دیگر بفکر و اندیشه شوهر
نیاشد . از همین سبب بود که «الکی» تا حدودی
انزوا گزید. البته انزوانه به مفهوم آنکه
گوشه اختیار کند به هیچ موضوع علاقه
نگردد. بلکه بمعنای اینکه در مورد ازدواج
صحبت نکند. تا آنکه سر انجام (جوی) در یک

ولی سرانجام ازدواج شان منجر بیک واجهه
درد آفرین گردید و آن اینکه مارلین مانرو
دست بخود کشی زد و از میدان زندگی کنار
رفت.

و حالا که (الکی) در نقش قسم های
(مارلین) پانهاد و شوهرش (جوی هیامز)
رایکبار دیگر بدام خود کشیده ، نقش بگرو
تازه نیافریده که نزد خبر نگاران موضوع
کاملاً گرم روز حساب شود .

خلای عمق زند می الکی
(الکی زومر) یکی از ستارگان بنام
رسیده و مشهور گیتی است که در جهان -
سینما کمتر از او غوغا و سرو صدا بگوش
رسیده است. او تقریباً ده سال پیش ازدواج
بازندگی زنا شو بی (جوی هیامز) ژورنالیست
و نویسنده مشهور امریکا بی سینما امتناع
و زوئیده که با اساس حکم محکمه رسماً از هم
دیگر جدا شدند و (الکی) تصور میکرد در آغوش

جریان این ازدواج اگر چه بقا هر نزد
اکثریت مردم امر عجائب انگیزی تلقی شده
ولی در نفس خود همچگونه خصوصیت تعجب
آوری ندارد.

اصلاً ازدواج با شوهر بیکه قبلاً از او طلاق
گرفته بود برای (الکی زومر) ستاره موبلاند
آلمانی وسیله ایست که بدان مباحثات میکنند و از
سانس طلایی و فرصت مساعدی که زمینه
این ازدواج در آن مسیر آمده خیلی خرسند
و راضی میباشد.

یکمه از خبر نگاران وارد و آگاه هم باین
موضوع سطحی نگری بسته و نگاشته اند که
چندین سال قبل (مارلین مانرو) هم بعد از
یک وقفه چهار ساله و جدایی رسمی از -
شوهرش (اتور میلر) تصمیم گرفته دو باره
بسوی او باز گردد و بعد از تفاهم نزدیک سر
انجام باهم توافق حاصل کردند که بدون -
هرگونه تعارف مجدداً باهم ازدواج نمایند



الکی و جوی ده سال بعد روی توافق های
حاصله باهم ازدواج نمودند .
چنین تصمیم گرفتند که سر انجام ازدواج
شان منجر بیک فاجعه درد آفرین گردید.



صحنه از یک نمایشنامه که الکی در آن
نقشی را ایفا میکرد که قبلاً مارلین مانرو آنرا
در فلم بازی کرده بود.

عده این زن و شوهر را در میوه و زولیت عصر لقب داده اند



نویکی و میشل هنر متدائیکه ازدواجشان بر اثر خواننده شده است.

جوی در باز گشت از لاس انجلس یک بالابوش جبر برای الکی با خود آورد که الکی از آن بسیار خوشش آمد.



نمایشنامه کمیدی الکی رامی بینه ویک باو دیگر طغیان گری عشق او آغاز می شود.

این کمیدی (این مال دیروز نیست) نام داشت که چندین سال قبل اول آنرا (مارلین مونرو) در فلم اجرا نموده بود (جوی) با جرییت تمام به (الکی) گزارش میداد که او را نه خواسته فراموش کند.

از آنجا بیکه (الکی) منتظر شنیدن چنین نمایش بود جمله بود خود را باغوش او پرتاب کرده و فرار گزاشتند مجدداً با هم ازدواج نمایند. بعداً «جوی» جهت انجام یک سلسله کار هاسوی (لاس انجلس) شتافت و در بازگشت خود یک بالابوش جبر برای (الکی) تحفه آورد و سپس هر دو به توافق هم بیک مسافرت پرداختند که هفته می شود هفته های متوالی بطول انجامید.

(جوی) بیک از نگارندگان گفته است: در طول مدت نو سالیکه هیچگونه ارتباطی بین آنها وجود نداشت، توانست آنطوریکه لازم است (الکی) را بشناسد و حالا در موقعی فرار دارد که بصراحت می تواند بگوید در حال حاضر او بیشتر از اول (الکی) را دوست میدارد.

دو هفته بعد (الکی) و جوی در میان انباری از کلبه های معطر و مختلف رنگ غرق بودند و این روزی بود که هر دو بو فاداری باهمدیگر قسم یاد میکردند.

جوی عقیده دارد که چون الکی او را خوب درلا کرده بدون تردید در همه امور زندگی یار و مددگارش خواهد بود.

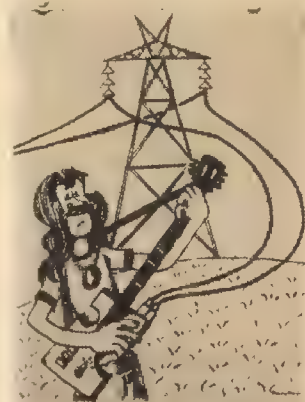


دلیل عصبانیت

دا مادی يك شب از عروسی
با پدر خانم خود صحبت می
کرد در ضمن گفت:

راستی اینرا هم قبلا با ید
به عرض برسا نم که : من
عیب بزرگ دارم از آن رنج
می برم ولی نتوا نسته ام آنرا
علاج کنم و آن اینست که گاهی
بدون هیچ دلیلی عصبانی می
شوم خسر شس لبخندی زده
گفت :

— این عیبی نیست ، بر
علاوه من یقین دارم که بعد از
این برای عصبانیت خود همیشه
دلیل های خوبی خوا هید
داشت



چاره سازی

اطفال ودعای

باران

جمعی به دعای باران به صحرا رفتند و اطفال

مکتب را هم با خود بردند .

شخصی پرسید این اطفال را کجا می برید .

گفتند: برای دعا کردن که باران ببارد ، زیرا

دعای اطفال مستجاب است .

آن شخص گفت: اگر دعای اطفال مستجا ب

می بود یک معلم در همه عالم زنده نمیجاند .



درس منطق

شاگرد گفت: «مسئله آنکه کثیف
است؟»

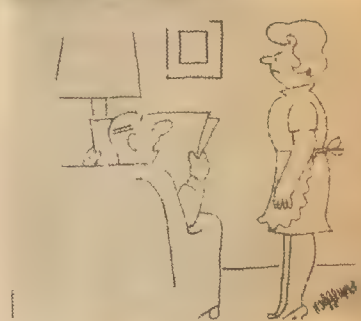
استاد گفت: بیشتر وقت کن ،
مرد پاک رفیقش را می بیند که چه
قدر کثیف است و بر عکس، حالا
کدامیک به حمام خواهند رفت؟

شاگرد با اطمینان تمام گفت:
«فهمیدم، مرد پاک رفیق کثیفش را
می بیند و گمان می کند خودش هم
همانطور کثیف است، و بنا بر این
درست اینست که او به حمام خواهد
رفت.

استاد بشما کردی که برای درس
منطق اهمیتی قایل نبود گفت :

برای من مشکل است که اهمیت
این درس مهم و عمل را که دنیرومند
کردن ذهن و فکر بسیار مؤثر است
برای تو بیان کنم ولی سعی می نمایم،
آن را در ضمن این داستان به تو
بفهمانم:

فرض کن دو نفر مرد که یکی پاک
و دیگری کثیف است از دود روی
بیرون آمدند، به نظر تو کدامیک از
آنها به حمام خواهند رفت؟



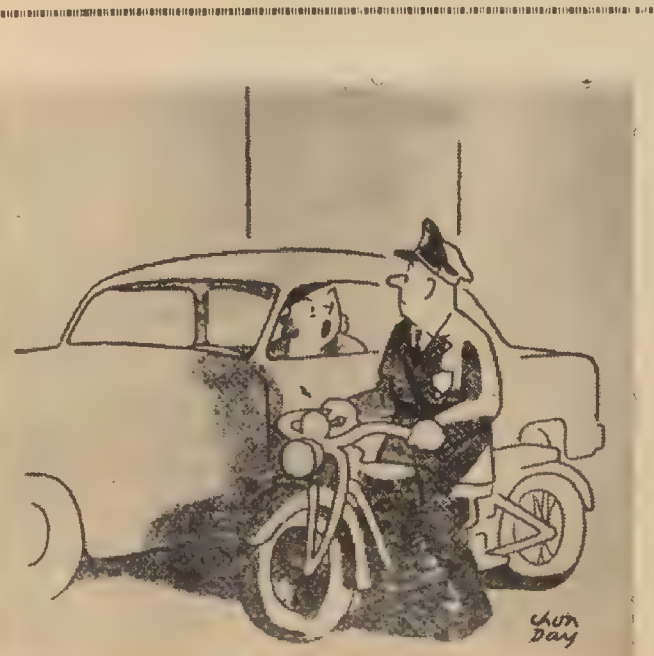
خانم: چاشت چه فرمایش دارید

تئوری همسر انشتین

از خانم انیشتن پرسیدند که آیا
از تئوری متناسب چیزی می فهمید؟
خانم انیشتین جواب داد:
— نی، اما شوهرم را درک می کنم
و می شناسم، و فقط این را می دانم
که باید به وی افتخار کنم.

اختلاف نظر

— تاحال هیچ عاشق نشده ای .
— چندین دفعه: همش در (نظر اول)
— پس چرا ازدواج نکرده ای ؟
— آخر ، غالباً از (نظر دوم) هم غفلت نکرده ام .



چه گفتین جوان سیرمه در آرایشگاه فراموشم شده !



خانم ماریا اینطور به آرایش‌مانکن‌هایی پر داخت



گوشه از دستگاه خیاطی جینا



نمایشگاه از زیر توضیحاتی در باره آن‌ها خواستم .

ساعت تند در حرکت بود . بمن در واقع مجال این داده نشد که خارج از پر وگرام نمایش عکاسی کنم . محفل شروع تند و من و دیگر هم مسلک‌انم که از طرف روزنامه ها و مجله ها آمده بودند شروع به عکاسی کردیم .

دختران زیبا روی و زیبا لباس با آهال موسیقی در مقابل بیننده ها از روی سستی دراز قبی که متا سفینه خیلی کم نوو بودمی گذشتند و با حرکات دلپسندی لباس های خود را نشان میدادند که از آن ها استقبالی خوبی میشد . معرفی این لباس ها به زبان فارسی توسط آقای «لارانی می شد و در زبان انگلیسی فوژیه شریفی آن ها را معرفی می داشت .

موسیقی گروه ستاره هاخیلی با فضا ی هتل و لباس ها سازش داشت چه برای نمایش لباس افغانی موسیقی افغانی و برای نمایش لباس های غربی موسیقی غربی نواخته میشد .

در گوشه دیگر صحنه خانم ماریا مو های سر مانکن هارادوباره آرایش میکردو آن ها هم لباس دیگر را بتن کرده و باناز و افاده با از اطاق لباس پوشی بر میداشتند تا بیننده ها را زید در انتظار نمانند .

تعدادی از این لباس ها در ین محفل بار یکلام خاصی بفروشی رسید .

این محفل در حدود دو ساعت مهمان های خارجی و داخلی خود را شاد نگه داشت و با بر آوردن لاتری ای که نمره آن شامل تکت های نمایش بود در حدود ساعت نه به پایان رسید .

هشتاد فیصد می چرخد ، تا کنون ه بار نمایش مود دائر کرده است که سه بار آن در هتل کابل و اینک دو بار آن در هتل کوانی ننتل صورت گرفت .

خانم جینا صاحب این خیا طخانه میگوید که خیاطخانه اش کمال افشار را دارد که تا کنون لباس های نو عروسان ، محصلات و دیگران را در کمترین وقت و مناسب ترین قیمت ها تهیه کرده است او که خیاط خانه اش مخصوص لباس های زنانه است میگوید:

خیلی بیجاوی مود است که مردم از موسسه ماقیمت های نامرتبسته «مامزدی را که در مقابل لباس های خود از مردم می گیریم خیلی هم گران نیست . بعضا قیمت های ماقیمت های معمولی بازار تفاوتی ندارد .

از خانم جینا در مورد مشتری هایش می پرسیم . میگوید آن هائی که افغان اندکسانی بشمار میروند که از مود و فیشن چیزی می فهمند .

میر سم اسمال چه چیز باعث شد که این نمایش را دائر گردید؟

می گوید ، سال بین المللی زن . سوال میکنم که رول اینگونه نمایش هادر گردش موسسه چند فیصد خواهد بود ؟ جواب میدهند در حدود ۳۰ فیصد .

می پرسیم برای نمایش لباس های معلو ملی چه اقدامی کرده اید؟

چهار دست لباس ، بنجر هاری ، منگل ، کوچی و کوهدا متی را که لباس عروسی است بنمایش گذاشته ایم .

از تعداد کارگر هائی پرسیم . میگوید ۱۵ نفر ۳ زن و ۱۲ مرد فکر میکنم برای گردش موسسه به این بزرگی که امید واری ۳۰ فیصد زیاد شدن کار هم میرود این تعداد کار گر کم است . صاحب نمازه با اصلاحاتی که در گفتارش بعمل می آود . مرااژین سوء نظام دور می کند .

قصه میسرکردم ویا هم صنف گرم صحبت بودم قصه های ما دور مکتبو سا ل های تحصیل ما چرخ میزد که دروازه بازشد و سه جوان مرتب ومنتظ داخل سالون شدند ، از دوستم پرسیدم که آن ها که باشند ، جواب داد گروه ستاره ها ، جوان هادر حالیکه نزدیک صحنه رسیده بودند خیلی دوستانه با هم صحبت می کردند با جوانی که قبلا او رابه شما معرفی کردم دست دادند و شروع به تنظیم آلات موسیقی و جا بجا کردن آنها کردند . من در حالیکه چشم از آن ها بر



دو مانکن در حال نمایش دونه لباس

گل گوشواره

تمام گلهای راکه در کدها، در چین ها، در گلدانی ها، در شش و بزار می بینید همه گلهای وحشی و خود رواست که تخم های آن از هوا، از هوا از کو هساران، و چوبساران و طوفانها و باد و باران از یک جای دیگر جا افتاد و انساار یافته است و بدست باغبان و دهقان و گلچینان رسیده است گلهاییکه اول وحشی بوده اند و تربیت دست باغبان را خورده و رنگینی و شکن شده اند.

بعضی گلهای مانند استعداد بشر هائیکه از تربیت محروم مانده اند سر بشود روز به روز و بالاخره در اثر حوادث از بین رفته اند و آثار سان راکسی ندیده و نه بوئیده است.

هر گل را که اکنون بیرون از کوه و دشت و دامن می بینید عموما گلهای خورویی است که از کوه و صحرا بدست این و آن رسیده است بعد هارنگ گلهای همین حال در کوهساران دور دست ماموجود است که روی مدیت را ندیده اند و بدست گلچین و باغبان با یسن

کلبرگ رسیده است - وقتی حوصله بود، جوانی بود، نشاط و خرمی بود، بجمع آوری گلهای رنگین کوهی و وحشی می پر دا ختم در حجره ام آنقدر گل زیاد شده بود که

یک رفیق ظریف ماقت لازم است که بلبسل درین حجره آشیان بسازد - گلهای وطن ما گل های نادره و بی نظیر است ماکل های خارجی را بسیار تربیت کرده ایم و منزل خود را به آن گلهای زینت بخشیده ایم.

اما گل های زیبای مادر چاهای زینت افزا گردیده است که آنجا انسانها کمتر رفت و آمده دارند این گلهای زیبا یا دستخوش طوفانها می شود و یا با یماال حیوانات می گردد.

یک هربت فنی زراعتی باید تمام اطراف و اکناف مملکت را گردش نمایند تخم گلهای مهجور را بدست بیاورند در اثر زلزله ها و حوادث ناگوار ممکن است که بهرود زمان اکثر گلهای مقبول وطن ضایع شده بروند -

(گل گوشواره) گلی است ز یسا سرخ و سعید چون وحشی است بوی مطبو عی ندا رد این گل در کو هاییکه در بین بد خسان و - بوستان است دیده شده است - دختران که دنبال هیزم و سبزی در کوه ها میروند گل گوشواره رامی بینند و آنها را زینت گوش خود می سازند.

گل گوشواره هم تخم دارد و هم ریشه و بویاز در قدیم الایام در شخان عروسی دختر سسر سناسی بود درین جا اقسام گلهای خورد و خورشی را دختران در سر سینه خود زده بودند عروسی هم گلپوش شده بود مادر عروسی در د و لای دختر خود را میگردفت دوسر آن گل افشانی بود و مجلسی شادمانی و طرب و مریحوشی زابدالو صف بود درین وقت دختر مذازی که

فال حافظ



خوانند گان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا سیم یا پنجم) در زیر همان حرف منتهی قرار دارد که دارای خانه های سفید سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر گلهای راکه دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که سیم است انتخاب و از جمله سه عددی که زیر قوس مربوط به این حرف دیده می شود بیت ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به بیت مراجعه کنید.

امادر روش غیر علمی و خشن گذشته امکان اینکه متهم به آنچه نکرده اعتراف بنما پذیرد بود و طبیعا در همچو موارد عدالت پامال بیدانسی و ناتوانی میگردد.

نکته دیگر اینکه عوامل اقتصادی و بیکاری در محیط مولد جرایم است، مبارزه جدی

جایزه بگیرید

دمیر منو تو لته باغخار روز مادر از ادب - شعرا - نویسندگان و هنرمندان محترم و منما دارد برای تجلیل از مقام نجسته مادر عالیترین آثار شان را که به مادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ (۸) جوزای ۱۳۵۴ به مدیریت عمومی تحریرات د میر منو تولته ادایه بدارند البته بعد از ارزیابی توسط هیت با صلاحیت برای صاحبان عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیر منو تولته جوایزی اهدا می شود.

لطفا ادراسی مکمل خود را واضح تحریر داند.

فال

حافظ

شنبه

۱- بوی خوش توهر که زیاد صبا شنید
از یسار آشنا سخن آ شنای شنید
۲- یارب کجاست محرم راز یکه پلن زمان
دل شرح آن دهد که چه گفتو چنان شنید
۳- جمال بخت ز روی نظر نقاب انداخت

کمال عدل یغریاد داد خواہ رسید
۴- صبا بگو که چہا بر سر مدین غم عشق
ز آتش دل سوزان و دود آہ رسید
۵- معانیران ، گره از زلف یاریاز کنید
شب خوشی است بدین قصه اش فراز کنید

۶- دیاب و چنگ بیانک بلند میگوید
که گوش و هوش به پیغام اهل راز کنید
۷- حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
وان یگاد بغوانید و در فراز کنید

یکشنبه

۱- عید است و آخر کلو یاران در انتظار
ساقی پروی گل پیین و ماه و می یار
۲- زانجا که پرده پوشی غلو کریم تست
بر قلب ما بیخشی که نقدیست کم عیار
۳- نیست موعظه پیر صحبت این حرفست

کماز صبا حب نا چش احتراز کنید
۴- پند حکیم بعضی صوابست و عین خیر
فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید
۵- روی پنهانی وجود خودم از یاد ببر
خرمن سو خنکانه همه گو باد ببر

۶- یارب آن زاهد خود بین که به جز عیب ندید
دود آتش در آ نینکه ادبک انداز
۷- چون کل از نگفت او جامه قیافن حافظ
وین قبا هود آن قامت چالاک انداز

دوشنبه

۱- بازای و دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نمان باش
۲- زان پاده که در میخانه عشق فروشنده
مارا دوسه ساغر پله و گو رمضان باش
۳- نابر دلش از غصه غباری نشنند

ای سدل سر شک در عقب نامه روان باش
۴- خون شد دلم از حسرت آن لعل روان باش
ای درج محبت بهمان مبروستان باش
۵- اگر رفیق شفقتی دوست پیمان باش
حریف خانه و گرمابه و گلستان باش

۶- کمال دلبری و حسن دلفظی باؤیست
بشود نظر از نادران دوران باش
۷- دوش با من گفت پنهان کاردانی تزهوش
وزنما پنهان شاید کرد سر می فروش

سه شنبه

۱- بادل خونین لب خندان بر دور هم جو جام
نی کرت زخم رسد آئی جو جنگ اندر خروش
۲- تا نگردی آشنایین پرده رازی نشنوی
موش نامحرم نباشد جای پیغام سروس
۳- همچو کلبه کنطری هست و چرند تو لطف

همچو سرو چمن خلد سرا پای تو خوش
۴- هم گلستان خیال ز تو بر نقش و نگار
هم مشام دلم از زلف سمن ساقی تو خوش
۵- دورۀ عشق که از سیل پلانیست گزار
کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش

۶- بین که دهم کتان میرود بناله و چنگ
کسیکه رخسۀ نفرودی استماع سماع
۷- دوشم ز بلبل چه خوش آمد که می سرود
گل گوش پین کرده ز شاخ درخت خویش

چهارشنبه

۱- من اگر رند خرا یاتم و گزاهد شهر
این ماعسم که هستی یینی و کمتر دینم
۲- گرم از دست برخیز که بادلک او بنشینم
ز جام وصل می نوشم ذباغ عیش گل چینم
۳- حافظ اسیر زلف توست از خدا بترس

وز انتصاف آ صف جسم اقتدار هم
۴- چون آب روی لاله گل فیض حسن تست
ای ابر اطف پرمن خاکی یار هم
۵- صلا از ما چه جزئی که مستان را صلا کنیم
بدو نرگس مست سلامت را دعا کنیم

۶- در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقا نشود
گرت باور بود و نه سخن این بود و ما گفتیم
۷- یکی از عقل می لایذیکی طاعت می یابد
بیان داوود بهاره به پیش داود اندازیم

پنجشنبه

۱- یارب آن آهوی مشکین بخت بازوسان
وان سبب سرو خرامان به چمن دژوسان
۲- مرغ دل دابر افشان یعنی پرغم سنبل
کرد چمن تجودی همچوین صبا بگر دان
۳- مست بگذاشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
۴- چو گل هر دم ببویت جامه در تن
کرم جاک از گریبان تابه دامن
۵- تن دید گل گوئی که در باغ
چو مستان جامه را بدرید بر تن

۶- دلم را مشکند و در پا مینداز
که دارد در سر زلف تو مشکند
۷- و لا کنیم و علامت کشم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافر نیست و نجیدن

جمعه

۱- به پیر میکه نفتم که چیست راه نجات
بغواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۲- تاب بنظره میدهد طره مشک ساری تو
برده غنچه میبرد خنده د لگشای تو
۳- ای گل خوش نسیم من بلبل خوش را مسوز

کد سرمد می کند شب همه شب دعای تو
۴- مرا چشمیت خون افشان زدست آن که ابرو
جهان برشته خواهد دید از آن چشم و آن ابرو
۵- ای بیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

۶- ما محرابان خلوت انهم غم بخور
با یار آشنا سخن آ شنای بگو
۷- جان پر ورست قصه از باب معرفت
رمزی برو ببری و حدیثی بیا بگو

شعر

زیر نظر: محمود فارابی

نبد و طرح: ظاهره فالان

نام و نامه

از: داود سرمد

دور از تو از آتش تنم جامه بسوخت
گفتم بنو یسم این خبر خا مه بسوخت
انگشت فلم گرد م و بر پسرده دل
نام تو رقم نمود م و نامه بسوخت

لاهو تی

دریای

آتش

منم من سا عر دیوانه عشق
که باشد باورم افسانه عشق
تو و اندیشه پیر تو ای عقل
من و این بازی طفلانه عشق

• • •

جو بوسید م لب پیمانه عشق
سلم خاک ره میخانه عشق
زمام سر نوشتم را سپرد م
بدست شوخی ای مستانه عشق

• • •

کتاب زند می دیوان عشق است
تلاش معرفت عنوان عشق است
هزار استاد دانشگاه تحقیق
در بنجا طفل ابجد خوان عشق است

• • •

دلیم این اهوی صحرای و حشمت
اسیر پنجه فر مان عشق است
بختیم همست دیوانه عشق است
بیابان هوس زندان عشق است

• • •

عقاب عشق در دام هو س نیست
مقام باز در گنج نفس نیست
اگر شا عر نسو زد يك نفس نیست
بر بروانه چون بال مگس نیست

• • •

سگوه زند می لبخند عشق است
دل آزاد مان دو بند عشق است
زبزم سود بیدر دان گمستن
اساس آتشین پیوند عشق است

• • •

دل سرمد که سر دریای عشق است
حکسته زورق دریای عشق است
بجشم باور ش دریای آتش
نمی ازسا عر صبیای عشق است

لرغونی ادب :

دستبندی اور

په مایل دمیانی اور دکل صتم دی
دمجران په سرو لپو می زپه کیم دی
درایه سترگی په بنو کله درویری
مامنلی په چشمانو صتا قلم دی
که جهانواره رفا په آفتاب شی
په مامسی ستادغم دشی تووتم دی
نور و سلم واپه خندا او غوشتالی کا
یوپه ماغریب دیار دمیانی هم دی
زپه زخمی می دمجرا کله روغی پری
خومعطل داستا دوصل په مرهم دی
دجهان نعمت که واره هاله راگری
بی له یاره خوار احمد کله منعم دی

ترا جائی دیده ام

ای بیگانه که میگردی نمی دانی که چند طولانی در پی تو نگاه میکنم .

بویاید همان کسی باشی که می جست

کوبی خوا ب می بینم .

بی شبیه در جائی باتو روز های خوشی گشتانده ام .

چون سبک روح و سپردن و پیاکدامن و هوشیار از کنار یکدیگر می گذریم همه چیز

بنا می آورم تو با من بزرگ شدی و در کنار من بودی ، با تو میخوردیم و می

ختم تن تو تنها از آن تو نما نده و تن مرا هم نگذاشته است که تنها از آن

من بماند چون میگردیم مرا از لذت دیدار چشمان و چهره و بدن خود برخوردار میسازی

و در عوض از ریش و سینه و دستهای من بهره میگیری .

نباید با تو سخن گویم باید آنگاه که تنها نشسته ام یا آنگاه که در یک شب تنهایی بیدار

میشوم بنو بیاندیشم باید چشم براه بمانم تردید ندارم که باز ترا خواهم دید .

باید هشدار باشم که ترا از دست ندهم .

از نامه های دلدادگان ناسور تاریخ

این هفته همنامه دلچسپ و خیلی جالب
از دیو ادبیات اروپا گویند داریم .

در اینجا گویند مرد خود دار و آرام و مستگین

بندری احساساتی میشود که نقشه جهان را

به همراه یک نامه به محبوبه خود میفرستد و برای

اوپا اصطلاح باستند - که همان خریطه دنیا باشد

نابست میکند که دوستانه خاکی جایی برای

فرار ندارد و هر جا برود خیال ثابت زیبای

خانم فن، شمعین اورا چون شبعی تعقیب

میکند .

و چون راه فرار و رهایی نیست گویند در

آخر نامه نامهان بر میگردد قیافه عوض میکند

و بالحن حاکمانه ای چند دستور صادر میکند .

آری چون گریز ممکن نیست ناچار برای

سبزه آماده میشود .

نامه گویند بخانم شتاین

عزیزم !

اینک نقشه جغرافیایی جهان را برایت

مفرستم تا لحظه ای از وقت گرانبهایت را بیه

مطالعه آن صرف کنی و مشاهده نمایی که در آن

نقطه ای نیست که من به آن فرار کنم و خیال

بدری من نیاید .

عزیزم ! حتی تو برای من چنین نقطه ای را

در درج مسکون نخواهی یافت !

بس سادگی از آن من باش و با تمام هستی

خویش به عشق من وفا دار بمان .

(ولفگانگ)

اولسی ادب :

بیو فایار

شم ددی دنیانه شپیرین یارمی یی و فاشولو

و زنی می په دچی نن غمازله په خندا شولو

توری دچفا نیولولاس کی غما مرگ لره

هنه وفادار اشفا کتل مرگ ته غماشولو

شم ددی دنیا نه چیرته بلی یو دنیا لره

یارمی وی خوشاله شیریدی اور کابل په ماشولو

زه یی درکی ژا پم دی مخ ستون کی لا خندا کوی

دادچال مسو ن دی خکه دومره یی پرواشولو

زه دلاوری یاره شه په داژوندون کپمه

مرگ باندی رضایم چی له ماخنی جدا شولو

دلاور خان سلاب

ترجمه : حسین هدی

د تاریخ مسافر

داغمن لاری څوک دی

څوار انسان دی !!

چه راغلی دی تو دتم نه

دماضی نه دعسم نه

کپیدلی دی ستم نه

دنیا و دېنار په لوری

دغه ور ل اقلیم وخوانه

درنا په هیله درو می

خو افسوس منزل نه مو می

• • •

د زمان پلنه بیدیا گیتی

د تاریخ پر ما ریچ لاره

یو څو خاکی دی دویو

او دېشو دی یو خونې

د زمان پلنه بیدیا گیتی

د تاریخ پر ما ریچ لاره

یو څو خاکی دی دویو

او دېشود یو څو نېمی

• • •

یو غمن لاری درو می

پراغزو

پر تورو کانو

پر ژورو

او پر لو ډو

زولنی یی رنگ په وینو

پر لاسو یی خنځیرونه

پر اوږو یی د ژوند پیتی

• • •

محمود فارانی

جنايت کاران

خلو رنه بر خه

نجلی سوې اسویلی وکینې اووئې
وین:
— بېوزلی! باید داسې کار ئې نه راي
ری.
— معنی څنګه؟
— څه شې نه وېسې.....
— خبره مې ورغوځه کړه او ومې
پوښتل:—
— نه غواړې چه ما به ټول جریان خبر
کړې؟
— زه معلومات نلرم.
— موږ مې ددوی د نور له لیاری نه
راوگرځاوه او په بله لپاره روان شوم
ورته مې وویل:
— نه باید هغه څه ماته وو ئې کوم چه
ستا په مغزو کینې گرځي دا ځکه
چه هغې زمانه مرسته غوښتې وه او زه
دی ورسره مرسته ونه کړم؟ که مېره
سوی هم وی.
— بې وانه مېه غوندې وکتل او وېسې
ویل:
— ما ټک ویرېم، ویرېم که خبرې
وکړم، ویا ددغې معصومی نجلۍ د
مرګ نه پرده پورته کړم سبا زه هم
وزل کیرم. دا ځکه چه هغوی ډیر
عینې دی دهر څه نه خبرېږي.
— ډې مې ورکړ او ورته مې وویل!
— ډاډه اوسه گراني چه زه ستا
ملا تړېم هیڅوک نه شي کولی چه
ناته تکلیف در ورسوی.
— هغه چپ ناسته وه او ما ورته زیاته
کړه. دلته بې له ماو ستانه بل
هیڅوک نشته او مو تر هم زما په خپل
واک کینې دی نو هیله کوم چه هر
څومره معلومات را کولی شی درېځ
بې نکړی.
— مې خپلې څماری سترګې راواړولې
اړوې ویل:

مايک زه له یر وخت نه ستاد
نو سره آشنا شوی یم خو ښېږي مې
زه او هلس بانې نه را بدیخوا ست
په لټه کینې وم دنورو ځوانانو سره
هیڅ ډول رابطه نه لرم اونه یې ددوسې
ارزو لرم، ماستا ریات عکسونه را
ټول کړې او په خپله د خوب په کوټه
کینې مې څړولې دی داچه ستا وجود
مانه دخپل وجود نه زیات ارز ښت
لوی نودادی دهغې نجلی دوزلو جره
ماچرا ورته بیانوم.
— ډیره ښه ده له دی ځای نه ښه
ځای نه شته...
— امې مو تر نه وکتل از وېی ویل:
— ددوی کارونه دومره دقیق دی
چه ښایي ستا په مو تر کینې
یې هم دخبر اخیستلو دستکا نصب
کړی وی.
— داسې معلو میده چه ښکلې
نجلی په ویره کینې وه نو ورته مې
ووېل:
— ښه چه داسې ده نو بېو رستورانت
ته به لا پشو خو دی زما خبرغو څه
کړه او رانه یې وویل:
— نه نه مو تر یو گوښه ځای کینې
پارک کړه چه په دی پر څه کینې
خبرې وکړو.
— مو تر مې دخیایان په یوه غږه
کینې ودراره او دیوی ونې په څنک
کینې کینېنا سېلو.
— ښځې به وارخطا یې سره اخوا
دی خوا ته کتل او داچه څوک یې تر
سترگو نه شول نو به خبرو یې
بیل وکړ.
— غوږ ونیسه اهغې نجلۍ د
جاسوسی وظیفه سرته رسول، ددغې
کمیتې ریاست یو ډیر خطر ناک سړی
په غاړه لری چه میچا ته یې لاخان نه

دی ښودلی خودهغه چاډپاره خان ښی
چه مرګ یې راغلی وی. هغه په خپله
هر کار سرته رسوی او یو ډیر غټ
بدماش دی. ددی خبره مې غوځه کړه
او ورته مې وویل:
— ایا ته هم دهمدوی سره همکار
یې؟
— په ورو یې وویل:
— هو!
— ښه ده خبرو ته دی دوام ورکړه
خودی چه زما لاسونه په خپل لاس کی
نیولی وو داسې یې زیاته کړه.
— ددغې کمیتې ټول غړی په سړی
توګه خپلې چاری سرته رسوی.
— ښه چه داسې ده نو ډاډ درکوم چه
نورددوی د قدرت درام پای ته رسیدلی
دی.
— امې خپلې مرګې ته دوام ورکړ و
زیاته یې کړه
— هو: کودی... چه یوه ښکلې نجلی
وه دهمدغو جنايت کار په لومه کینې
بنده شوی وه.
— خو په دی ورځو کینې ما مو رست
ورکړ شوی وچه بعضی سندونه تر
لاسه کړې او کله چه به دی کارېږي
شوه ډیر عزت او اقتدر یې پیدا کړ.
— خو کله چه زه ورسره مخامخ شوم نو
راته یې وویل چه دغه سندونه رانه
په زیاتو پیسو غواړې او کله چه مې
ددغه کار دلیل ترینه وپوښته نو وېی
ویل چه زیاتې پیسې دی.
— هغه په دی پوهیدلی وه چه که
چیرې دکمیتې رئیس ددی له تصمیم
خبر شي بې له څنډه به یې ژوند نه
پای ورکړی همدغه نیت وچه دطیاری
نکت یې هم اخستی واوره جاپان عزم
یې کړی و. خو هغوی دزیاتې ژرنګې
نه کار واخیست او ددی مهلت یې ورته
کړ چه سندونه دی یې له لاسه ورځي.
— هغه غلی شوه او ما وپوښتل:
— ایا سندونه یې ترینه اخستی
دی.
— هو: هم یې سندونه ترینه لاس ته
راوړې او هم یې وژلې ده.
— ومې پوښتل:
— دومره خو به پوهېږي چه دغه
سندونه اوس چیرې دی؟
— هو: هغه یې په یوه صندوق کینې
اچولی او ښایي چه له هغه ځای نه
یې هم وباسی.
— ورته مې وویل کوم معلومات چه
ماته مو را کړل په زړه پوری وو مننه
کوم.
— کوم وخت چه ددی کور ته ورسیدو
بلنه یې را کړه چه یو چسای ورسره
وځینم. دغه بلنه مې په افتخار ومنله
او ور سره ننوتم. کور ته دننو تلو
سره سم یې راته وویل:

دی ښودلی خودهغه چاډپاره خان ښی
چه مرګ یې راغلی وی. هغه په خپله
هر کار سرته رسوی او یو ډیر غټ
بدماش دی. ددی خبره مې غوځه کړه
او ورته مې وویل:
— ایا ته هم دهمدوی سره همکار
یې؟
— په ورو یې وویل:
— هو!
— ښه ده خبرو ته دی دوام ورکړه
خودی چه زما لاسونه په خپل لاس کی
نیولی وو داسې یې زیاته کړه.
— ددغې کمیتې ټول غړی په سړی
توګه خپلې چاری سرته رسوی.
— ښه چه داسې ده نو ډاډ درکوم چه
نورددوی د قدرت درام پای ته رسیدلی
دی.
— امې خپلې مرګې ته دوام ورکړ و
زیاته یې کړه
— هو: کودی... چه یوه ښکلې نجلی
وه دهمدغو جنايت کار په لومه کینې
بنده شوی وه.
— خو په دی ورځو کینې ما مو رست
ورکړ شوی وچه بعضی سندونه تر
لاسه کړې او کله چه به دی کارېږي
شوه ډیر عزت او اقتدر یې پیدا کړ.
— خو کله چه زه ورسره مخامخ شوم نو
راته یې وویل چه دغه سندونه رانه
په زیاتو پیسو غواړې او کله چه مې
ددغه کار دلیل ترینه وپوښته نو وېی
ویل چه زیاتې پیسې دی.
— هغه په دی پوهیدلی وه چه که
چیرې دکمیتې رئیس ددی له تصمیم
خبر شي بې له څنډه به یې ژوند نه
پای ورکړی همدغه نیت وچه دطیاری
نکت یې هم اخستی واوره جاپان عزم
یې کړی و. خو هغوی دزیاتې ژرنګې
نه کار واخیست او ددی مهلت یې ورته
کړ چه سندونه دی یې له لاسه ورځي.
— هغه غلی شوه او ما وپوښتل:
— ایا سندونه یې ترینه اخستی
دی.
— هو: هم یې سندونه ترینه لاس ته
راوړې او هم یې وژلې ده.
— ومې پوښتل:
— دومره خو به پوهېږي چه دغه
سندونه اوس چیرې دی؟
— هو: هغه یې په یوه صندوق کینې
اچولی او ښایي چه له هغه ځای نه
یې هم وباسی.
— ورته مې وویل کوم معلومات چه
ماته مو را کړل په زړه پوری وو مننه
کوم.
— کوم وخت چه ددی کور ته ورسیدو
بلنه یې را کړه چه یو چسای ورسره
وځینم. دغه بلنه مې په افتخار ومنله
او ور سره ننوتم. کور ته دننو تلو
سره سم یې راته وویل:
— ورځ مونیکم غه ښاغلی «هامر»
ومې پوښتل:
— ولدا چیره دی ده؟ بیره دارسملاسی
ووېل:
— څو گړې مخکینې ددوه تنو سره
چه شپو خولی گانی یې په سر کړی
وی بیرون لاره.
— په حیرانتیا مې وپوښتل:
— څه شی! داچا سره لاره؟
— بیره دار وویل:

دوه قواره سپړې د و لدا په
ځک کښې روان واوله دی ځای نه
ول:

وی یو ښتل!
هغه یی په زور له دی ځای نه
خج کړه اوکه په خپله ور سره
ول نه وه؟

نه هغه ډیره زادانه اومغور و نه
ول نه وه پوه شوم چه ولدا دوکته شی
دا را بله نقشه ومچه دجاسو ساتو
لهوا زما درې وړو دپاره جوړه شوی
وه.

بی له دی چه څه ځنډ می کړی وی
دخپل دوتر دروازه می خلاصه کړه او
ندونم. کاغذونه می ښکته پورته
کړل اودا فکر می کاوه چه ښایی کومه
اطلاع به یی راته پریښی وی هر
خومره کاغذونه چه می چاڼ کړل
څه شی می ترسترگو نه شو اخستل
دی خوا وگرځیدم اوپه پای کښی .
خپل تاپ ریکاردر ته چه په یوه کونج
کښی مویښی و او یوازی ماو ولدا
ته معلوم ورا په زړه شو دهغی فینه
می له سر نه شروع کړی ددو ناپیر-
ندونکو خلکو خبری می تر غوږ شوی
ویا می ولدا خبری واریدی چه له
دوی نه بی پوښتنه کړی وه چه په خپله
څه شو .

اویا می ددوی چیغی ترغوږ شوی
چه ویلی و.

هغه اوس زمونږ په لاس کښی
دی او ډیر ژر به یی ژوند ته خاتمه
ورکړو. بل بی ویلی و.

چستی وکړه اوله دی ځای نه
ورځه. ددغو خبرو داوړیدلو نه
وروسته خپل میز ته را وگرځیدم او
یو کاغذ می تر سترگو شو چه دجا-
وسانو له خوا ماته لیکل شوی و.

ای ناځوانه انسانه که څه هم
مونږ څو څو ځلی تاته اخطار ورکړی
چه زمونږ په کارونو کښی لاس مه ووه
خولاس دی وانه خیست او مونږ له
جپوری نه ستا سکرتره دځان سره
وتلله. اوتاښی هم په هلو ځلو
کښی پوستا سکرتره هغه وخت
خوشی کیږی چه مونږ خپل کارونه
ای ته رسولی وی. اوسبا شپه به
ولی چاری سرته ورسیدری که چیری
نه بیا هم په مونږ پسې به تعقیب کښی
می پوستا دسکرتری زړه به په
لولیو سوری سوری کړو.

ستاسی گټه بهری کښی ده چه
وس نه تر سهاره پوری هوسا پاتی
می اوبی غمه استراحت وکړی .

په بدویلو می شروع وکړه او
اغذ می خیری کړی دوی داسی فکر
اوه چه په دغه ماشو مانه کار به

ماله خپل عزم نه را وگرځوی. خو
غټه اشتباه یی کړی وه دمیز دجایی
نهمی څو گوئی دځان سره واخستلی
اود وتلو په حال کښی شوم .

دتیلفون آواز بیر ته راوگر څو لم په
چالاکی سره می دهغه غوږی پو رته
کړه دامی لړزیدونکی آواز می
واوړید اوویل یی .

مایک ته په خپله یی .
هو خیر یت دی. زما کو ټی ته
جا سو سان را غلی د همدغه
آواز دختم سره سم دتو ما نچسی
آواز ناکراړه کړم ددی خبری هم غوڅی
شوی.

وپوهیدم چه دغه ښکلی نجلی هم
ددغو جنایت کارانو دشوم غرض
قر بانی شوه نه پوهیدم چه څه چاره وکړم
اوپه پای کی په حال شوم د تیلفون
غوږی می کیښود وروسته می دپات
دتیلفون نومره دایله کړه پات زمان
غږ په اوړیدلو سره په حیرانتیا

وویل :

- آه مایک نه پو هیږم چه څه کوی
ماته لا تر اوسه دانده معلو مه چه هغه
نجلی چا وژلی ده .

په غوسه می ورته وویل :
زه څه پوهیږم ته پو لیس یی اوباید
قاتل پیدا کړی تا خورا ته دهغی مری
وښود خودقتل په برخه کی مولا
معلومات نه دی ترلاسه کړی .

داچه مری یی درته ما ښوولی دی نو
باید قاتل اوسم ... پات وار خطا
غوندی وویل:

- نه پو هیږم خو زه یی هم په عذاب
کړی یم.

- په ډیر افسوس باید دیوی بلی

نجلی دقتل اطلاع هم درکړم.

هغه په حیرانی سره وویل :

- آیا بیا هم ددغه راز ماجرا سره
مخامخ یو داخلی چا په داسی جنایت
لاس پوری کړی دی .

- گرانه دوسته هیڅ نه پو هیږم خو
نومره باید ووايم چه دغه نجلی چه
وژل شویده دا هم یوه جاسو سه ده
پات سملاسی وویل.

څه شی یوه جاسو سه.

- هو نو باید فکر دسی آرام وی
معلومات یی پتا اړه نه لری داځکه چه
داکار په محکمی پوری اړه لری چه
قاتل وپیژنی .

(نور بیا)



دنیای ورزش

کلب خاور



چندین کپ و تحسین نامه های ورزشی
حاصل نموده است.

وی علاوه بر رشته فوتبال به
پینگپانگ، والیبال و شنا نیز دسترس
دارد. بنا غلی حمید الله متین اظهار
امیدآوری نمود گفت که در آینده جوانان
ولایت کشور هم بتوانند در انتخاب
باتیکه جهت اجرای مسابقات به
خارج کشور صورت می گیرداشته اند.

مصاحبه با: احمد غوث زلمی

قهرمان وزن ششم کلب ورزشی معارف

در عصر یکی از روزها گلرم به کلب
ورزشی معارف شد، در آنجا سیور، تمین
های جوان کشور را دیدم که باشوق و ذوق
زیاد به تمرین مشغول بودند. نظم و انضباط
جوانان که قامت کشیده و جذابی داشت
جلب نمود که با علاقه فراوان به تمرین
پهلوانی مشغول بود پیش رنم و تمرینش را
از نزدیک دیدم، خیلی ماهرانه بازی مینمود از یکی
معلمان سیورت که در آنجا حاضر بود درباره
معلومات خواستم، معلم او را قسماز کلاس ششم
معرفی نمود منتظر ماندم تا از تمرین فارغ شد
نزدش رفتم و سر صحبت را همایش باز
نمودم، او خود را محمد رضا ولد غلام حسن
پهلوان مشهور کشور، معلم صنف دوازدهم
لیسه حبیبیه و هژده ساله معرفی نمود
نژدی میپرسم چه مدت میشود که پاسبورت
پهلوانی آغاز کرده ای، جواب میگوید: از
ایام کودکی به تمام سیورت ها، خصوصاً به
پهلوانی که از جمله سیورتهای باستانی کشور
عزیز ماست شوق و علاقه زیاد داشتم و روزها
را در کلب شخصی پدرم به دیدن پهلوانان
حوان که باشوق و هیجان خاصی به پهلوانی
در کلب مصروف تمرین می بودند میگذراندم.

انجام بدهد.

کلب توقع دارد تا آمرین بزرگ
سیورت و همشهریان از تشویق
و مساعدهت خود در مورد اینگونه
کلب ها دریغ نوزند تا در تشویقهای
صمیمانه آنها جوانان ورزشکار
تقدیم جامعه شود.

بناغلی روش آمر کلب گفت: در
نظر داریم بعد از ختم تورنمنت برای
انتخاب تیم ملی و جوانان از طرف
کلب کپی گذشته مسابقاتی
را بین تیم های آزاد دایر کنیم البته
تیم هایی که در مسابقات مذکور
مقام اول و دوم و سوم را بدست می
آورند کپ های را جایز خواهند شد.
در حالیکه برای این جوانان
ورزشکار از خداوند طلب مؤفقت
مینماییم با ایشان خدا حافظی
میکنم.

بسیله معرفی چهره های ورزشی
یکتن از ورزشکاران لایق و پیر آوازه
ولایت قندهار در رشته فوتبال بناغلی
حمیداله «متین» است.

موصوف متعلم و فعلاً عضو فعال تیم
ملی فوتبال ولایت قندهار میباشد.
بناغلی متین که ۱۹ سال دارد از
مدت شش سال باینطرف در رشته فوتبال
مشغول تمرین بوده در مسابقات
زیادی اشتراک کرده است و تاکنون

بناغلی سید یاسین کبنان نیم
اعضای تیم فوتبال کلب خاور را
چنین معرفی کرد.

اسداله گو لکیر، غلام حضرت
عبدالبشیر، سید حامد علی احمد،
عبدالله شید، ابراهیم، عبد الهادی
عبد السید، سید حامد علی احمد،
سید عباس، سید کریم، سید محمد
هاشم تیم فوتبال کلب خاور در میدان
های ورزشی پوهنتون کابل به تمرین
می پردازد، آمر کلب و چندین تن از
اعضای تیم که به دفتر مجله آمده
بودند، با قدردانی زیاد از بناغلی
محمد صابر روحپور عضو تیم ملی
فوتبال یاد نمودند و گفتند بناغلی
موصوف بحیث ترینر مارا راهنمایی
نموده باما تمرین می نماید.

اعضای تیم خاور که لباس راهدار
سبز و سفید و تیکر های سبز دارند
مرکب از جوانانی اند که نشان
برای فوتبال خیلی مساعد است
اعضای کلب هفته وار یک مقدار پول
به کلب می پردازند تا مصارف شان
دریبه آن تکافو شود.

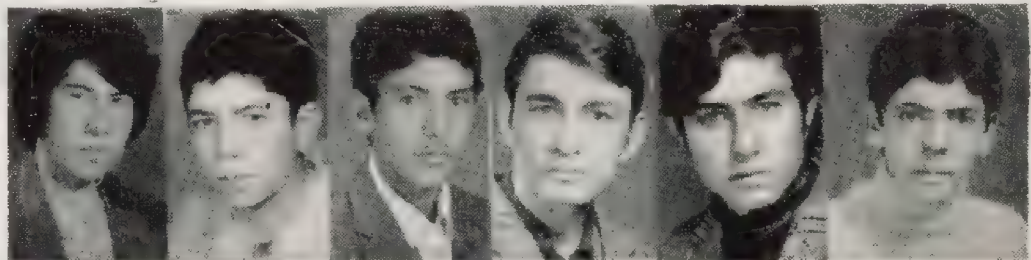
آمریت تیم در جمال مینه است
که چند اتاق برای پینگ پانگ،
وزنه برداری و دفتر دارند کلب در
نظر دارد تا تمرینات آبیازی را در
حوض پلی تخنیک و یا حوض سیلو

یکمده جوانان ورزشکار و ورزش دوست
کابل از سال ۱۳۵۱ به اینطرف یک
کلب ورزشی بنام خاور تشکیل داده
اند که در طی این چند سال زحمت
خود توانسته اند در چند رشته ورزش
تیم هایی بوجود آورند.

بناغلی شاهرخ روش آمر کلب
چند تن از اعضای تیم فوتبال کلب
مذکور را در دفتر مجله ژوندون ملاقات
کردم آمر کلب گفت: ما چند تیم
فوتبال داریم که یکی آن تیم درجه
اول یعنی الف، دیگری ب و سوم
تیم کودکان است.

امسال گروه جوانانیکه شامل
تیم آبیازی ما شده اند تشکیل گردیده
به تمرینات خود آغاز کرده اند در
ضمن تیم وزنه برداری و پینگ
پانگ هم داریم و آینده تیم های
باسکتبال، والیبال و بکسنگ مابه
تمرین آغاز خواهد نمود.

میگویم فعلاً روی کدام اعضای
کلب بیشتر حساب میکنید آمر
کلب میگوید: فعلاً تیم فوتبال ما
قابل دقت و یادآوری است که در چند
تورنمنت چانس مسابقه برای آن
داده شده است سال گذشته در یک
تورنمنت که از طرف کلب نورستان
کپ ها گذاشته شده بود تیم ما موفق
شد یک کپ بدست آورد.



از راست به چپ: شاهرخ روش، سید یاسین فخری، سید حامد، عبدالبشیر روش، سید رشید،
سید هاشم فخری



چون به سن هفده سالگی رسیدم از پدرم خواستش نمودم تا بمن اجازه بدهد که به پهلوانی آغاز نمایم پدرم چونکه خودش از پهلوانان مشهور وطن است علاوه از اینکه بمن اجازه داد تا پهلوانی را شروع نمایم تقویم هم نمود همه از آئین پهلوانی را در پهلوی بازی فوتبال آغاز کردم تقریباً یکسال و چند ماه میشود که بصورت دوامدار پهلوانی را زیر نظر پدرم که معلم کلب افشار است شروع نمودم که بعداً عضویت کلب ورزشی معارف را حاصل نمودم محمد رضا افزود میگوید ازینکه پدرم نیز از جمله پهلوانان شناخته شده کشور است از خدا میخواهم روزی من هم مانند پدرم در زمره پهلوانان مشهور کشور درآیم درینراه همه دوستان و اقارب تقویم نموده اند من هم چون زحمات از پدر زیاد پدرم هستم که همیشه گر میباید باعث تشویق زیادم در پهلوانی گردید.

ما میگوئیم فعلاً هفتاد کیلو وزن دارم و با آنها در وزن ششم که هفتاد و دو کیلوگرم است در مسابقات کلب معارف مسابقه دادم و موفقیت حاصل نمودم.

حال چند مسابقه نموده ام؟

تا کنون طوری که گفتم مدت کمی میشود که من را شروع نموده ام و بنا بر این در وزن ششم که کوتاه یک مسابقه رسمی در کلب معارف داده ام.

حال ریاست المپیک مسابقات پهلوانی طوری که در سابق هر جمعه در غازی استادیوم دایر میشود کدام اندامی نموده است؟

امیدوارم ریاست المپیک هر چه زود تر مسابقات را در غازی استادیوم معارف پهلوانان ورزشیده که باعث افتخار کشور ماست بگرداند و از طرف دیگر منبع عایداتی برای ریاست المپیک بشمار میرود فعلاً میخواهید شما در کدام کلاسها مسابقه دهید؟

چون مدت کمی از شروع پهلوانی من میگذرد قسمتی که شاید واید و آماده مسابقه ششم و هفتم باشم و ولی با آنها میتوانم درآینده نزدیک کلاسهای پنج و شش مسابقه دهم.

پهلوانی را فعلاً زیر نظر کدام معلم پیش میبرید؟

فعلاً پهلوانی تحت نظر میا گل و یک تن از علمای کشور دوست ما اتحاد شوروی پیش میبرم.

شما که معلم مکتب نیز هستید آیا میبایست پهلوانی در دروس تان کدام خللی وارد نمی نماید؟

منظرم نمیتواند هیچکدام از رشته های سپورت انسان را از کار های روز مره زندگی باز دارد و به این اساس می توانم پهلوانی را در پهلوی دروس مکتب به خوبی ادامه دهم و تکنیک انسان سپورت مینماید از صحت کامل برخوردار میباید شد که بخوبی میتواند دروس ها پیش ببرد سپورت باعث

رسد که بیرق افغانستان ما بلند سابق درجهان سپورتی دنیا اهتزاز درآید و همه سپورتین های مشهور بین المللی کسب نمایند.

در اخیر از شباغلی محمد رضا با اینکه هژده سال دارد و پسر محبوب و آرامی است نوانسته است لقب قهرمانی کلاس ششم را حاصل نماید.

می پرسیم چگونه یک پهلوان میتواند موفقیت را کسب نماید و هم بگوید که از نظر شما کدام پهلوانان مادر کلاسهای خود موفق هستند؟

حقیقتاً یک پهلوان وقتی میتواند موفق باشد که در وزن حقیقی خود مسابقه دهد به نظر

فوتبال از مرحله ابتدایی قرار دارد از هاکای نکستنگ والیبالی هندیال و دیگر سپورتهای افلا بطور چنانکه لازم است خبری نیست در باره پهلوانی همینقدر گفته میتوانم که اگر خدا بخواهد روزی کمیته سپورت که شامل استادان و وزید پهلوانی داخل کشور باشد در چوکات ریاست المپیک تشکیل شود میتواند باعث انکشاف بهتر پهلوانی در افغانستان عزیز گردد.

امیدوارم در رژیم موقتی جمهوری که انکشاف سپورت یکی از آرمانهای این رژیم است سپورت ها مسیر تکاملی خویش را پیروند و خاکهای که بالای استعداد های قابل قدر سپورتی نقشه دور نموده تا روزی

در شهر کابل میسر ساخته میشود شباغلی رحیمی گفت در موقع مطالعه و بررسی پلان گذاری پلان های تفصیلی مرکز شهر کابل گروهی از انجمنیان و مهندسان سینا والسی کوشش می کنند بادر نظر داشت به میان آوردن تعمیرات عصری که حاوی اساسات لازمه انجمنی و مهندسی باشد خدماتی را انجام دهند تا در مسایل شهر سازی و مساهلات شهری کابل از لحاظ مهندسی خصوصیت خاصی را حفظ و نگهداری نمایند.

برای انجام دادن این موضوع میتوان چهار نقشه مختلف را توضیح داد که بایست طی چند سال آینده بطور عملی تطبیق شود که نقشه اول آن عبارت از مراکز جدید دوایری است که بدو طرف جاده استقلال مقابل ارگ جمهوری به پایه تکمیل رسانده می شود هشت تعمیر بزرگ ۱۲ منزله بشکل مرتبه دار برای دفاتر اداری و وزارت خانه ها خواهد بود

در شهر کابل

نمایی تعمیرات فوق الذکر مثلاً یک جمهوریست مرتبه دار خواهد بود و برای تسهیلات امور ترافیکی در این جاده پل بزرگی بالای دریای کابل در همان ساحه اعمار خواهد شد البته این پل خیلی ها قشنگ و زیبا در معرض ساختمان قرار خواهد گرفت دومین منطقه که باید ذکر کرد منطقه بین سپین زر میدان و بینتونستان واپ و دریای کابل است که در آنجا اعمار تعمیرات اداری مثل تعمیرات خانه مرکزی دارای سه تعمیر جدا گانه چون تلفون تلگراف و پسته خانه می باشد که مجموعی شفا خانه های مرکز شهر که البته با اعمار شعبه کلینیک دندان همین سال آغاز خواهد شد هکذا در همین ساحه ساختمان تعمیری برای افغانستان که از ۱۲ تا ۱۴ منزله خواهد بود در نظر گرفته شده است برای آنکه در کنار لب دریای کابل تعمیرات مجلل و مدرن عرض اندام کرده باشد

محمد رضا جوان محبوب و آرامی که توانسته است لقب قهرمانی را کسب کند

من تمام پهلوانان کشور ما در کلاسها خود موفق هستند که میتوان از آن جمله اینان را نام برد.

دروژن اول عبدالستار ، دروزن دوم محمد عارف ، در وزن سوم میا گل و محمد اسمعیل ، در وزن چهارم ، احمد جان ، صدیق و ورزاق بلال دروزن پنجم ، محمد عزیز ، محمد ناصر و جان آما ، در وزن ششم ، غلام سخی و غرض دروزن هفتم شجاع الدین و عبیدالله لغزار .

چندین تعمیر بلندمنزله برای ریاست کود کیمیای و ریاست برق کابل و نیز خانه های رهائشی که البته منازل اول آنرا مغازه ها تشکیل خواهد داد در نظر گرفته شده است و برای خوشنمایی این ساحه فواره های آب حوضها و مجسمه های مقبول نیز در نظر گرفته شده است.

شباغلی رحیمی کفیل ریاست کار و ساختمان کابل بنابر والی درباره تطبیق پلان ۲۵ ساله در دیگر حصص شهر کابل معلومات داده علاوه نمود که در ناحیه سوم یعنی مرکز شهر کابل طبق پلان گذاری پلان های تفصیلی در نظر گرفته شده است که این ساحه بین منطقه سپین زر دریای کابل و آسمانی واپ می باشد که در آن مناطق اعمار تعمیرات ۵ منزله پیش بینی گردیده است که البته منازل اول این تعمیرات برای دکا نه با مغازه ها و عتیقه فروشی ها تعیین گردیده و اصل خود تعمیرات رهائشی این ساحات ۵ منزله بوده یک حویلی نسبتاً کوچک را دارا میباشد

د خټر

تا بلو

فروش

از: مريم محبوب

FOR ALL INFORMATION

تابلو پيژنلې د نشان ميداد که دوزانو نشسته بود. دغساو واستی را په کلمت راستش تکیه داده بود، دست چپ را په صورت عمود بالای دوکنده زانوایش چسبانده بود انگشتی عقیق نمواری رنگ در انگشت داشت. در صورت پیرش خطوط نامشخصی و درهم و برهمی به چشم میخورد. نگاهش پیروده و موجی از غصه آنرا مرموز تر می نمود. پیشانی گنبد مانندش بین و فراخ فاصله دواپرویش را از هم زیاد می ساخت. بینی هموارش از صورتش بزرگ تر می نمود و در خط درشت معذب پرمای پینی و لب های کلفتش را به هم وصل می ساخت در حال چرت بود. حالت متفکرانه ای داشت. تابلو را یک مرتبه دیگر بدقت تگریستم عین خصوصیات را دوباره در چهره پیر که تابلو را بر کرده بود، دیدم سالها این تابلو را دیده بودم، اما این مرتبه به شکل دیگری ذوق تگریستم، مثل اینکه میخواستم چیزی را از لای این خطوط کهن و پیربست یابم. شاید میخواستم صورت پیر مادرم را در آن جستجو کنم، نمیدانم. بار دیگر به آن تگریستم، ناگهان تا بلو کبود به نظر رسید. خطوط چهره درشت تر و برجسته تر به چشم خورد. شاید علتش آن بود که از نزدیک آنرا می دیدم، در گوشه ای اتاق ایستاده اش کردم، چند قدم از او فاصله گرفتم، دوباره به آن تگریستم ناگهان از حالت اولی بزرگ تر به نظر رسید. پیشانی گنبد مانندش بین تر و معصب تر جلوه کرد. فاصله بین دواپرویش پیرش زیاد تر شد. احساس کردم این صورت به کلی آشناست. باخود اندیشیدم:

- کی باشد ...
- اژمادر کلانم ۲۰۰ دوباره به خود پاسخ دادم.

- نی ۱۰۰ او را ندیده بودم.
باز باخود گفتم:
- پس از کی؟
- از مادرم ۲۰۰

دوباره پسوی تابلو تگریستم، بدون تفاوت به مادرم شبیه بود. حالت متفکرانه اش قیافه چرتی و نگاه های سرمویش به مادرم مینمود. پیشانی گنبد مانندش و بینی هموار و لب های کلفتش چهره مادرم را به نظر مجسم می ساخت باز باخود گفتم:

- این را پدرم چه وقت تقاش کرده بود؟
این پرسش به من هم حالت متفکرانه ای بخشید. من هم به مثل تابلو چرتی شدم. به چند سال عقب برگشتم. یادم است آن زمان که هنوز پدرم زنده بود. . . . آن زمان ۱ روزی در بستر بیماریش میخواست آخرین تابلویش را بکشد. مویک و کاغذ خواست، ونگ ها را با دستان گزانش به هم مخلوط ساخت. سایه هارا انتخاب کرد و لحظه یی اندیشید، طرح تابلو را آماده ساخت. مادرم در حالیکه رخسار و استی را با بکف دست راست تکیه داده بود و دست چپ را به صورت عمودی بالای دوکنده زانوایش چسبانده بود مقابل پدرم نشسته بود و چرت میزد خطوط نا مشخص و درهم و برهمی چهره اش را پیر نشان میداد. نگاهش پیر بود و موجی از غصه آنرا مرموز تر مینمود. دوزخ درشت و معصب پرمای پینی و لب های کلفتش را به هم وصل میکرد. پدرم چند لحظه بی دردی به او تگریست:

بعد از سپری شدن چند ساعت در حالیکه مادرم هنوز حالت اولی اش را داشت تابلو آماده شد. چهره ای مادرم بود. اما پیرتر و متفکرتر از حالت اصلی اش. در همان آنایکه چرت و شارش را بالای مادرم زیاد ساخت و فطرات درست اش از چشمان کوچکی سرازیر شد پدرم صدا زد:

- بیا ... گریه نکن
مادرم متوجه نشد.

پدرم تکرار کرد:

- گریه فایده ندارد. سرانجام زندگی مرگ است. بیا ..

مادرم برخاست. اندام پاریکش یکلی پیر بنظر رسید. نزدیک پدرم آمد.

پدرم مریانانه گفت:

- بگیر نگذاری که خراب شود...

مادرم به دقت به تابلو تگریست. زهر خندی که ناشی از شغف موقتی اش بود لبان کلفتش را از هم باز کرد.

صدا دوباره به گوشش انعکاس کرد:

- بگیر... نگذاری که خراب شود... ۱۰۰۰
دوروز بعد از آن روز پدرم مرد. و آخرین اثرش همین تابلوست. ها... درست است ... ها ...

از آن روز بعد میدیدم هر روز مادرم مقابل تابلو میرفت ایستاده میشد و سرش را شک می ریخت و هر دوروز بعد از ایستادگی ملولش پاک میکرد. چندر علاقه اش نسبت به این تابلو زیاد بود، شاید در او میتوانست خاطره های گذشته را تجدید کند، یا شاید هم چهره ای پدرم را در آن میدید. نمیدانم! سالها گذشت مادرم پیر و پیرتر شد. و با مرور ایام همه چیزش را فروخت و خرج زندگی چند قلو نیم قدی کرد که از پدرم باقی مانده بود، حتی گرانپاترین تابلوهای را که پدرم در آنجا زحمت زیاد کشیده بود، یکی یکی از خانه بیرون کرد و برد و فروخت، پولش را مصرف کرد، تا اینکه دیگر هیچ چیز باقی نماند سرانجام نوبت به این تابلو رسید، آنکه آخرین یادگار پدرم بود. امروز صبح بود. با صدای ترق و تروق مادرم از خواب بیدار شدم، لحظه بعد آواز گنگ و نجوا مانند ای از آن سوی اتاق که تابلو به دیوارش نصب بود بگوشم رسید، لعاف و اندک از صورت کتار بردم دیدم مادرم دوزانو مقابل تابلو خود را خمیده است:

مجبورم ... چه باید بکنم فقط آخرین نشانی ات را امروز میخواهم بفروشم پدرم، آری... آخرین نفسی ات را...

انگار با پدرم در حال گفتگو بود مثل اینکه چشمان درشت و سیاه پدرم نظرش را میگرد. اکنون تابلو نزد من است. آری باید ببرم. . . .

همه جا نفیرو و از دهم مردم دست دست می آمدند و میرفتند. بعضی ها می خندیدند، بعضی ها می گریه می کردند. مادرم را در حالیکه سرهای فلان به طرف سینه های فلان خم می نمودند و می گفتند:

رو میشدند. گروهی داه قاه پانعه های مسان خنده های بلند بلند سر می دادند و می گفتند: بای و روی کمال گویی آمادگی برای گریه میکنی، من هم از میان شان رد شدم. تابلو زیر قلم بود. هر لحظه شانه ام میزدید این طرف و آن طرف تپله ام میدادند. در این حال تابلو بسته سنگینی میکرد و هر آن احتمال میرفت که از دست سقوط کند. و شیشه اش پاش پاش شود. با قدرت هر چه بیشتر تابلو را به خود فشار دادم تا اینکه به میدانی بزرگ گه دست فروشان اشیا شان را پین کرده بودند و سیسم به زیر سایه یی درختی دوزانو بروی خاک نشستم تابلو به طرف زمین لمید. به از سنگینی زیاد آن خون در پنجه هایم جمه کرد بود. چندین مرتبه دستم را تکان دادم، موهایم را جمع و چور کردم، تابلو را پشت به خود در پی طرف و هگدن به تله یی درخت پیر تکیه کردم و به انتظار مشتوی نشستم. آنایکه تابلو نظر سان را جلب میکرد نزدیک می آمدند لحظه ها به تابلو خیره خیره می تگریستند، و زمانی بی زبیم نگاهی به من می افکندند، نگاهش مرموز می بود. به مثل نگاه پیرزن تابلو! لحظه ها گذشت و هگدن آمدند و رفتند نگاه های مرموز شان را به تابلو و بعد بصورت من پاشیدند.

دو نفر پیرزن در حالیکه چادری های سانی شان را از دهن شان می کشیدند و نظرشان را به تابلو جلب کرد. هر دو پیر بودند. صورت شان به نظرم آشنا آمد. بسوی تابلو دیدم و بعد چهره برجین آنها به نظرم شکل گرفت.

هر دو جلو دو زانو نشستند انگشت سیاه شان را به دهن گرفتند و با دست دیگی تابلو را بیکدیگی شان نشان دادند. در انگشت هر دو انگشتی عقیقی جلو، میکرد. ناگهان یکی از آن دو گفت:

- بیچاره چرت میزند.
دیگرش در حالیکه مگس را کش میکرد گفت:

- هاها عکس زیباییست و بعد افزود:
- جوانی گذشت و چه زود گذشت ۱۰۰۰ ناگهان احساس کردم دیوار بزرگ و ضخیمی بین من و آنها حایل است هر دو در خیال عمیقی غرق شدند، نگاه های شان پیر بود، مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو.

و هگدن آخری لحظه های دیرتر از دیگران مقابل ایستاد پنداشتم از تابلو خوشش آمده حالت نگاهش متفکرانه و مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تابلو. و هگدن بازم ایستادند زمانی به من تگریست و لحظه به تابلو باز چشمانش را حرکت داد و به سویم لغزان زمانی خنده هوس آلودی لبان پاریکش بالا هم می کشید و گاهی نگاه دقیانه اش خنده را از لبانش نا پدید می ساخت ناگهان با صدای مردانه و غرودی گفت:

- نابلو زیباست. او را میخرم ...
خوشحال شدم دودسته نابلو را بلند کردم
ناهمان شنیدم که گفت:
- بیا بمن خانه ای مادران کوچکیست.
باخود گفتم:
بروم یانی ...
نی نی بیا بروم!
از چایم بلند شدم واز عقیش روان گشتم
اوچلو بود و من از دنبالش. هر چند گام
دیده هایش را به موهای لغزانی می ساید و
لبانش را حرکت میداد. رفتیم و وقتی از چند
کوچه و پی پی کوچکی ها گذشتیم تا اینکه دروازه
کهنه و قدیمی از دور نمایان شد دستش را
بسوی دروازه زد و در آن زد و گفت:
- آقا خانه یی ماست.

خودش درون حیولی رفت و پشت دروازه
نکب داشت و گفت:
- تو انتظار پیسه واداشته بانی.
نابلو بدستم بود کوچکی خلوت و تنگ به
نظم می رسید. چند دقیقه بعد دیدم دوباره بیرون
شد و گفت:

- امروز پیسه ندارم ... باقی سخنان
را خورد و چشمانش را به طور مرموزی به
موهایم ساید دستمال شل شد نزدیک بود نابلو
سستی کند و بزمن بیفتد. نگاه ملتسانه به او
انگشتم دیدم حالت نگاهش شکل دیگریست.
مرموز و هوس آلود گریختم آمدم و آمدم از
کوچه هائیکه بسان تار جولا درهم و برهم
و طولانی بود گشتم.

سخت میگریستم همه به نظرم مرموز
و تنگ جلوه میکردند آدم های قد کوتاه و قد
دراز، زن های چادری داوویی چادری دخترهای
لاغر و چاق همه و همه حالت نگاه شان مرموز
و تنگ بود. مانده شده بودم نفس در سینه ام
نتی میگرد. به همان چاکه رسیده بودم نشستم
بعد از چند لحظه ناگهان احساس کردم که به
عقب نشیبه یی کتاب فروشی تکیه داده ام
بدلم امید پیدا شد باخود گفتم:

- کتاب فروشی حتما نابلو را میخرد. حتما
از چایم بخواستم.

نزدیک دوکان کتاب فروشی ایستادم عقب
نشسته اش پراز کتاب بود پراز فلسفه های
کتاب نوشته های درشتی عقب کتاب ماراسیاه
ساخته بود داخل کتاب فروشی شدم. دوکان
بزرگی بود به هوسویی که میدیدم فلسفه
عالی کتاب چشمانم را خیره می ساخت به
هر گوشه آدمی نشسته بود و سخت سرگرم
خواندن گویی هیچکس متوجه آمدن من نشد
دلم میخواست بروم با نابلو همان تابلویی که
بدستم سنگینی میکرد بر فرق های شان بزمن
ناگهان از طرف دست چپم متوجه شدم که
دو چشم بسوی من دوخته شده، وقتی بسوی من
نگریستم به من اشاره کرد با تمام های مصمم به آن
سو رفتم مرد جوانی به نظر می رسید
موهای سیاهش به دوطرف شانه هایش
افتاده بود یغش تاسینه باز و سینه چشم
آلودش به مثل پوست گوسفندی به چشم
میخورد. نگاهش کردم نابلو را جلو و پیش

نهادم حالت نگاهش مرموز بود به مثل
نگاه پیرزن نابلو.

گفت:

- نابلو را میروشی ...؟

سختش بامن و چشمانش بسوی اندام
باریکم لغزید انگار باخودش حرف میزد
شتاب گفتم:

- ها میخری ...؟

لحظه باز سرپاهم را نگریست بعد
چشمانش را دور داد این طرف و آن طرفش
را دید و گفت:

- نابلو بسیار زیباست فردا بیا ...؟

آهسته باخود گفتم:

- ای ناکس ... و دویم را به شدت گشتم.
تابلو را گرفتم از دوکان پائین شدم و بوسانه
دو باره بسوی میدانی براه افتادم. از
دور دیدم پیرمردی ویش سفید پشت به
درخت تکیه داده است رخسار استش را بکف دست
داست و دست چپش را به صورت عمودی بالای
فوکنده زانویش چسبانده بود. نزدیکش
رسیدم حالت نگاهش متفکرانه و مرموز بود
به مثل نگاه پیرزن نابلو. پیشانی کنید
مانندش پیرن و فراخ فاصله دوا بروی پیرش
را از هم زیاد می ساخت دو خط دوش و محذب
پره ای بینی و لب های گلنتش را بهم وصل
می کرد.

من هم رفتم مقابلش نشستم اصلاحاتی
نکرد. گویی از سالهاست همانطور سربگشته
زانو خوابش برده است. دلم میخواست پا
تابلو به فرق سوش بزنم سرفه یی کردم بلند
و صدا دار. ناگهان دیدم پیرمرد تکانی خورد
و بسوی من نگریست. دستش را پیش آورد
و پیرانه موهایم را نوازش کرد. چشمانش
ریز ریز و حقور بود به آدم احساس آرامش
میکشید گفت:

- این تابلو را میروشی ...؟

می بخشید. در حالیکه به سختی نفس
گفتم:

- ها

- با قیادار.



نرجه: عطا (واد مرد)

آرتیست خنده آفرین چاپلین دشمن اشک و اندوه



چارلی چاپلین کمیدین معروف

کسا نیکه باهنر حد افل علاقه
ورلجسمی دارند و بسه خصوص
باکمیدین ها ودا ستا نهایی کمیدی
علاقه داشته باشد بانام چارلی چاپلین
کمیدین معروف آشنا بی کا مل
دارند. نام اصلی او چار لو چار لی
چپلین است. وی در شانزدهم اکتوبر
(۱۸۸۹) در لندن تولد شده، طفولیت
را با مشکلات و بد بختی آغاز نموده
وباهمان مصیبت و بیچارگی این
دوره اول زندگی را پشت سر
گذاشت، نامبرده در همان دقایق
اولین دوره جوانی خواست تا ازراه
هنر و به روی صفحه آوردن کمیدی
های دلچسپ که خودش سهم فعالی در

آنها بازی می نمود زندگی نموده
و حیات فردی و فامیلی خویش را
از این طریق پیش برد و با استفاده
از هنر ش بتواند کمک مالی
واقتصادی با فامیلش نموده و آنها
از این راه استفاده از این وسیله
طی طریق نمایند و زندگی خویش را
سرو سامان دهند، همان بود که
برای اولین بار در همان آوا نیکه روز
های جوانی خویش را پشت سر
میگذراند به تیاتر مراجه نموده
وبا بروی صحنه آمدن اولین نمایش
وی تماشاچیان آنقدر خندیدند که
طبق گفته یکی از آنان که در تمام
طول عمرم به چنین مقیاس و به چنین
شدت نخندیده بودم، همان بود که
نام چارلی چاپلین بر سر زبانها افتید.

در زندگی انسان ها بعضی عوامل
وجود دارد که بروز بعضی از این
عوامل انسان را در راه تکامل و رشد
ذهنیت و روحیات وی سوق میدهد
وبعضی عوامل نامساعدی نیز در کار
است که انسان را در مسیر قهقراپی
سوق داده و باعث از دست دادن
بعضی خواسته ها و تمنیات او گردد

هنر کمیدی و کمیدین بودن بذات
خود مطلب عادی و پیش پا افتاده
نبوده بلکه از جمله مسایل میسر
واساسی و حتی اگر بگوئیم در
مجموع هنر تعیین کننده است سخنی
به گزاف نگفته ایم، آرتیست بودن
و آرتیست شدن نیز بذات خود به
مفهوم وسیع کلمه معنی وسیعی در خود
نشان دارد، اگر در مورد آرتیست
بشکل عام و آرتیست کمیدی بشکل
خاص سخن بگوئیم، باید جدا از آن
گردد که دین رشته چارلی چاپلین
دارای مقام شاخصی است.
مردمانیکه حد اقل بانام چارلی چاپلین

سوزمین آتشفشان

خوانین از او سو تایی یعنی او سو (برویا در صبح صادق) تایی (همه) را ادا میکنند بدین معنی که تما ما اهالی قریه بهدایت خوانین و ناطقین همه از صبح صادق بخانه محرم رفته امر تهیه غذا را مینمایند و تا زمانیکه آخرین دانه کبله و غله او را تمام نکنند ولو که شام تاریک هم حکمفرما شود از خانه اش خارج نمیشوند در صورت تردید پیشنهاد خوانین و ناطقین همه دسته جمعی به لت و کوب حیوانات خانگی و ازبیل بر دهن زمین و حاصلات زراعتی مجرم پرداخته و حتی به اخراج وی از قریه اقدام میکنند.

ایپا پایتخت سا موا در شمال مملکت در جزیره او پال که یکی از بزرگترین جزایر سا موای غربی در بحر الکاهل است موقعیت دارد شهر مذکور دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت بوده اگر از اهالی ارو پای که در سال ۱۷۲۲ بر علیه آن دی خواهان این جزیره دولت آلمان عساکر زیاد خود را فرستاد.

ایپا کدام فابریکه ویا مراکز صنعتی از خود نداشته بلکه این شهر بزرگ بحری و مرکز تجارتی و حصول مواد از استرالیا، زیلانده، جدید و اضلاع متحده امریکا میباشند اهالی این کشور بصورت عموم بضایع دستی مخصوصاً قاپس سازی اشتغال دارند. در این شهر نمایندگان های تجارتی خیلی زیاد است که از خود نمایندگان جداگانه ای در داخل این جزیره دارند منجمله این (کمپنی اتحادیه کشتی) و همچنین بانک نیوزیلند از مهمترین آن محسوب میگردد.

شهر ایپا با ارتفاع ۳۹۶ متر در پای کوهی بهمین اسم اساس گذاری شده است که افتداد ساحل قشنگ و طلایی شش کیلو متری امتداد یافته است. منازل نشمین اکثر در این کشور نه بلکه در خود پایتخت چوبی و بوشیده با بر گهای کبله میباشند ساحه این شهر با قواحیکه دارای سر سبزی و شادابی قابل ملاحظه ای می باشد. تشکیل گردیده اند. خلیج ایپا که در آن در یای کو چکی میریزد خیلی هموار بوده و دایما تحت خطر و در هین زمان تبه های مر جانی با د های شمال قرار گرفته است اطراف آنرا احاطه کرده است.



آشنایی دارند ویا از طریق فلم هاو دیدن صحنه های جالبی که چارلی چپلین در آن ظاهر گردیده، با وی آشنا اند، از لحاظ شیرینکار یهائیکه وی انجام داده از آن سخت سپاس گذارند و از وی به نیکی یاد میکنند.

چارلی مدتی چندی میشود جهان را ترك گفته اما صحنه هاو فلم های از وی باقی مانده که همه بینندگان با دیدن فلم های چندین سال قبل وی باشندت هر چه تما متر مانند اطفال به خنده می افتند، براستی از شیرین کاریها نیکه چارلی چپلین انجام میداد کمیدین های معروف و مشهور هم عصر وی رایا رای همسری و رقابت با چارلی چپلین نبود چه چارلی چپلین ابتکارا تی در هنر خویش استفاده می نمود که بذات خود این مر نمایشات وی را بیش از هر وقت کشیده واز شیوه و سبك كاملانویین دیگر جالب و دیدنی می نمود.

چارلی چپلین فلم های زیادی از خود بیادگار گذاشت که همین اکنون که چندین سال از مرگ چپلین میگذرد، فلم های وی باهمان قوت وکیف و کانش باقی مانده است.

چارلی چپلین با هنر نمایی خویش و با حرکات دلچسپ و خنده آور خویش نیمی از جهان را به خنده آورده و در قلب مردمان جا گرفت.

چپلین در زندگی شخصی و خصوصاً خویش نیز انسان پسر و صدا و بذله گو بود، اکثراً زمانیکه در مجلس های دوستان سپاس میگرفت، با حرکات، اطوار و بذله گوئی های خویش همه مجلس را به اندازه ای به خنده در می آورد که حد و اندازه نداشت.

چپلین پابصره وجود گذاشت با خنده زیست و بالاخره با خنده و زنده دلی دنیا را ترك گفت.

چارلی چپلین، مردیکه نیمی از جهان را به خنده آورد
چپلین باخانمش
چپلین در صحنه ای از فلم «دریا نود دان شجاع»

مادر چپلین نیز مانند پسرش زن بذله گو و خنده روی بود
چارلی چپلین با همسرش هنگام گردش در حومه شهر

آرزو ییکه
گل کرد

قسمت چهارم

آینده‌ی بایکدیگر معاشرت کنند بشرطیکه بگیرند و آنگاه اجازه دهند که زن و شوهر خودشان آزادی آنها را کنترل نمایند .

از طرف دیگر جوان باید همیشه به‌پس‌یاد دختر مطلوب خود آشناسد یکدیگر وابسته خانواده‌شان مری نمایند تا والدین بهتر رفتار و کردار طرف‌ایم اقتب کرده بتوانند .

آنگاه پس‌از مدتی که بکلی از اخلاق خصایل عادات و شخصیت اجتماع‌شان اطمینان پیدا کردند در صورت وجود توان فزناشویی نمایند .

خلاصه چنین نتیجه یست می آید که
انتخاب همسر با آزادی حلی بین جوانان با
همکاری والدین شان در صورت تو جه به
شرایط اجتماعی و خصایص اخلاقی و توافق
ذات البینی باید صورت بگیرد و سعی شود تا
آنچه را بمعنی اصل آن مراعات گردد البته
حالا من نمی دانم نظر تو درین باره
چست آیا همسری را که در نظر گرفته
ای واجد چنان شرایط و اهلیتی هست که
شیراز می گوئی تو شود وانه .

نچې بدقت سخاڼ دکتور را شنیدوبعد
گفت:
- حقیقت خوبی رایباد منآوردید. فکرمی
کنم دختری را که من انتخاب کردم از هر
نظر مناسب من باشد اما چون روی صمیمیت
و شفقتی او را شناختم ادعای خود
و انابت نایم. دو کتور خنده کرد و گفت
- بالاخره گفتی این دختر خوشبخت کسه
است.

تختیاری با رازی جواب داد:
 - اوسلیمه دختر سلیم خان است ، سکوت
 آزاد دهنده بین آنها ایجاد گردید. تختیاری
 بفرادی منتظر حرف دو کتور شد ، و لوسی
 چون دید اوه چنان سکوت کرده است اعتراف
 کرد از لحظه ای که سلیمه را دیدن تقصیر محسوسی
 در خوشحالی نموده است بطوریکه همه حوادث
 گذشته را از یاد بردار است. اوسر یحیا ابراز
 داشت که اکنون نسبت به او سهیل گذشته
 هیچ نوی دل بستگی ندارد و هیچ ختری نه
 توانسته بود اشقدر ویرا تحت تأثیر بگیرد

دکتور بحر فهای او گوش داد و بعد گفت:

نجیب ہم گفت:

دكتور خنده گنان جوابداد :

«مطمئن استم با فضل و دانايشيگه د رين سن وسال آموختي تفوق خود را نسبت بـ»
«بشتر همسالان خود کمايي کرده يي .»

آتشپ برای سلاطین شاهی بود غیر از شاهی
دیگر. او برای نخستین بار محبوب دیرین خود
رایا شده بود، به خاطر مو فقیه بزرگ خود شپ

سری بزند ، هر چه صبر گر داز و خبری
نشد درین مدت شورو هیجان تب آلود عشق
بشست و مشید سلیمه را بکا و جهاتش ساخته

— راستی مادر سلیمه دخترت درین دوسه روز
خوبی تغیر نموده و او هم جواب داد :
— هم منظور است — منم فکر میکنم چیزی.

سليم خان فکے دو گفت :

- دخترم میخواهم بدانم در اتاق چه

- ولی دحترم تو هیچوقت مزاحم ما نمیشوی
تو تنها فرزندما هستی . من و مادر ت آرزو
داریم همیشه تر ادر کنار داشته باشیم .

چرا دخترم، تو حق داری هر چه دلت
میخواهد فکر کنی، مگر ما خوش میشویم که ما
را نیز شریک فکر خود بسازی، آخر هر چه
نیاسد ما والدین تو هستیم.

- نه دخترم خجالت در روزگار گذشته
بود، تو حالانام خدا دختر عاقلی استی هرچه
در دلت میرسد بگو ...

□ □ □ □ □

شما... خودتان باید بدانید .

• • • • •

دارد یا نه؟

صحیح کہ از کم تا مش را خواهم

سهمان نجیب بیگ عمہ خان فرحور

درست است پدر جان مگر از و فقی که

-بسمیار خوب پدر جان هر طور یکنه میر

— راستی نکستی دختر م نظر نجیب د وبار

توجہ طور است؟

نمیدانم پدر مگر فکر میکنم او هم گرفتار وضع من شده باشد چون بهر حال قدم اول را او باید بردارد.

سلیم خان سخت ناراحت بود از یکطرف گرفتاری های تجارت و از طرف دیگر فکر دخترش او را بخود مشغول ساخته بود هرچه فکر کرد نتوانست به نتیجه برسد نجیب نفس خانوادگی نداشت اما او عوض شده بود. آنهم در اثر صدمه مغزی بهتر است درین مورد با دکتور مشوره نماید آ هسته دستش را بسوی گوشی تلفون بردونمره دکتور را دایسل کرد.

لحظه بعد ارتباط برقرار شد و صدا یی جواب داد.
...هلو...

به بخشد اینجا خانه دکتور صد یق است.

بفرما بید. همینجا است.
بخشید. تشریف دارند.
نه هنوز نیامده، بفرمایید چکار داشتید.
اگر آمدند بگوئید امروز عصر اکی وقت داشتید بخانه سلیم خان تشریف بیاورند.

بخشید.
خدا حافظ.
خدا حافظ.

سلیم خان برای اینکه تنها باشد سلیمه و مادرش را بخانه یکی از دوستان روان کرد - چند لحظه بعد زنک صدا درآمد و متعاقب آن دکتور صدیق وارد شد. سلیم خان بگرمی از او پذیرایی کرد و گفت:
چه عجب دکتور که شما را با قفسه توانستم.
بعد رت میخواهم. آخر گرفتاری است.

ما دکتور ها خیلی فراموش کاریم ازینکه غفلت کردم باز هم معذرت میخواهم.

لازم به معذرت نیست. این حق ما است که باید خبر شما را بگیریم.

لطف میکنید.

راستی سلیم خان امروز خدمتی بود.
هیچ میخواستم خبر شما را بگیرم و ضمناً احوال نجیب جان را بگیرم.

احوال نجیب جان.
آخر خبر دارید، که من و مر حوم عمر خان دوست بودیم حق است که باید از فرزندش خیردار باشم. بخصوص از وقتی که شنیدم مریض شده.

لطف تان است. نجیب جان خوبست.
تا می ازمن خبر میگیرد.
راستی شما از مالجه اش بکلی اطمینان دارید.

بللی ما ازو قتی که بهبود یافته خالش کاملاً خوبست رفتار و کردارش نشان میدهد که مریضی خیلی بخالش فایده نموده

است.
چطور.

برای اینکه دست از زهو سبازی هایش برداشته و هم خودش وسیله آشتی را با خانواده اش فراهم ساخته است تحصیل خود را از دنیال میکند.

بسیار خوب، منم آ نشیب که اورادیم

فکر کردم که باید جوان پرازنده باشد

همینطور است او یکی از شایسته ترین جوانهای محیط است ازو های بزرگی دارد خدا کند موفق باشد.

خدا کند پدرش نیز مرد خیرخواه و خیر اندیشی بود پس هم به پدرش می رود.

دکتور و سلیم خان مدتی از اینجا و آنجا گفتگو کردند و از هر دری سخن گفتند. در مراجعت دکتور باین نتیجه رسید که موضوع نجیب جدیدست و محتما سلیم خان از علاقه دخترش بان جوان باخبر شده است چون هر فهای او بر سلیم خان اثر خوبی انداخت لازم است هرچه زود تر به نجیب مژ ده بدهد ...
«باقی دارد»



نظریات و اندیشه‌های جوانان



نظریات و اندیشه های جوانان

غلام غوث احمد یار محصل پوهنځی طب:
مسلم است سعی و تلاش جوانان دهره
پیشرفت و اعتلا جامعه رول بسزائی داشته‌سر
نوشت آینده اجتماع خویش را تعین می‌دارند.
جوانان چیز کم و مستعد با توجه به وظایف معوله
در پرتو انوار تابناک علم و دانش همواره
مصدر اعمالی می‌گردند که در خور یک جوان افغان

است *



آیا پیشانی فراخ بیانگر و نشانه استعداد و ذکاوت می‌باشد؟! *

عموما واکترا ماوشا چنین تصور می
نمایم ، که هر کسی دارای پیشانی
فراخ باشد حتما اواز بالاستعداد ترین انسانها
به شمار میرود و دارای ذکاوت هوشمندی و
ستعداد سرشاری می باشد به اسا نسی
میتواند ، مطالب را درک و ذهن نشین نماید
واژ آن به شکل احسن استفاده به عمل آورد
اما واقعیت چنین است و علم امروزی به
نیات میرساند و ثابت نموده است ، که
همواره این طرز تفکر صدق نمی کند ، حتی
دایما عکس آن واقع میشود .
اگر بطور مثال راجع به مغز قیل مظا لمه
نمایم ، مغز آن سه برابر مغز انسان می
باشد ولی تناسب آن باید نقش خیلی تفاوت
دارد .
مغز انسان به اندازه ۴۰۰ گرم وزن پندارست
در صورتیکه مغز قیل به اندازه ۱۰۰۰ گرم
وزن پندش می باشد .
بهر پیمانه که فعالیت اعصاب مهم
حیوان تکامل یافته باشد نسبت مغزی ۱ و
بزرگتری خواهد بود .
به اندازه تقریبی و متوسط مغز بشر در زمان ما
در حدود ۱۴۵۰ سانتی متر مکعب است
بقیه در صفحه ۶۳



پیغله ریثا مشعل متعلم صنف دوازدهم
الف کیسه عایشه درانی: رفتن به سینما و دیدن
فلم ها که سرگرمی برای جوانان است نباید جنبه
های منفی فلم در روحیه و افکار جوانان تاثیر
سوء نماید. بنظر من جرات مثبت هر فلم در درند
و شعور جوانان تاثیر بارز دارد و یک جوان
خود درایت آنرا دارد که جنبه های مثبت فلم
را از نظر محیط و اجتماع اش بررسی نماید و
انتیاج گیرد.



نجیب‌الله «مدهوش» ممثل افغان ننداری :

دیده شده که عده از هنر مندان ماوقتی
معروف میشوند و شهرت کسب مینمایند عوض
اینکه شهرت و محبوبیت خویش را حفظ
نمایند برخلاف بعد از مدتی نسبتا کوتاه آن
محبوبیت را که در بین هنر دوستان حاصل نموده
است از دست میدهد و این برای یک هنرمند
خیلی دردناک است که نتواند محبوبیت خویش
را در بین علاقمندان به هنر حفظ نماید.



پیغله کریمه عادل الیاس متعلم صنف
نهم کیسه زرغونه:
جوانان ثروت پایان نابذیر اجتماعات
بشری بوده و کلیه نوسازی ها و یک در اجتماعات
بشری چه امروز و چه در اعصار گذشته تاریخ
بظهور رسیده متعلق به همت و نیروی جوانان
خود گذر و صادق بوده و ارتقای هر مملکت وابسته
بسطح دانش و درک علمی و واقع بینی جوانان
آنست *



به فزیک تهرینا تو کی

دخوانانو بر خه

به داسی حال کی چی خوا نان دروغتیا او سلامتیا لپاره ښه غذایی رژیم ته اړتیا لری، همدغه راز ورزش اوفزیکي تمریناتو لپاره هم زیاتسه پتیا لری چی دغه کار ته دخوانانو دبین المللی فدراسیون له خوا دوی ډوله پروگرامونه برابر شوی دی. به لومړی پروگرام کی چی په ورځ کی دوه ساعته وخت نیسی، دصحنی غذایی رژیم تر څنگه دخوانانو دغړو دحرکاتو څخه عبارت دی چی په ازاد ډول ترسره کیږی او دوه تنه ښوونکی دڅلویښتو تنو دخوانانو دحرکاتو څارنه کوی.

به دوهم پروگرام کی ملی او اتلیتیکي لوبی شاملی دی چی دتور-نمنت په شکل ویا دمسابقو په ډله اجرا کیږی اود دغه راز تور نمنتونو خبرونه دتلویزیون او راډیو لهلاری خپریږی.

په دریم پروگرام کی دالمپیک او دځینو لویو وچو ورزشی پروگرامونه شامل دی چی په یو کال اوایا په هرو څلورو کلونو کی جوړیږی.

د۱۹۷۳ کال یعنی دمیو نیسڅ دبین المللی المپیکي لوبو څخه پاتی به ۶۳ مخ کی



په ډله ایزه توگه د ۱۹۷۵ کال داتلیتیکي لوبو دعای تهرینا تو اجرا کولو یوه کوبه .

پولیس وظيفه شناس



محمد کبير سائتمل با احساس

است اگر در مواقع لازم نتواند بر اعصاب خود مسلط باشد ممکن است برای هر دو طرف نتیجه خراب داشته باشد.

من به این عقیده هستم که یک پولیس در قلاب مردم جای داشته باشد نه اینکه مردم از پولیس و پولیس از مردم گریزان باشد. و این مامور زمانی برآورده میشود که هر کدام وظایف و قوانین را که برای آزادی مردم و برای حفظ جان مردم تدوین گردیده است مراعات نمایند و امروز خوشبختانه اکثر از مردم ما متوجه این امر گردیده اند که ترافیک برای مردم و در خدمت مردم است، و ازین رو همکاری مردم در پیشبرد ترافیک رول مهمی دارد.

گفتگوی این هفته را با یکی از موظفین جوان ترافیک که اسمش محمد کبير است پیرا مون قوانین ترافیکي تشکیل مید هد.

محمد کبير سائتمل ترافیک کابل است ۲۵ سال دارد و تاسنصف یازدهم درس خوانده و یکسال هم در اکادمی پولیس مشغول فرا گرفتن تعلیمات ترافیکي بوده است. او ازدواج نموده و صاحب دوفروند است و از زندگی اش خیلی راضی است.

محمد کبير جوانی است بلند قد گفتارش بدون تکلیف و عاری از هر گونه خود سازی است.

ازش میپرسم که از مشغولیت و وظیفه اش حرف بزند در جواب میگوید: به وظیفه ام عشق دارم یک پولیس چون با مردم بیشتر تماس و ارتباط دارد ازین رو باید دارای اخلاقی باشد که بتواند همکاری مردم را جلب نماید.

تطبیق قوانین ترافیکي بدون امتیاز از وظایف ماست و کوشش میکنیم که این امتیاز بطور نیکو و با کمال امانتداری اجرا نمایم درینراه از هیچ گونه تلاش خود داری نکنیم. البته همکاری مردم درین قسمت شرط لازمی است. فکر میکنم بری همه کس مخصوصا پولیس داشتن اعصاب قوی و حوصله زیاد لازمی بوده زیرا پولیس منحیت وظیفه با هر گونه مردم در تماس

درد دل جوانان

دارند والته شما با احساس که در مقابل آنها دارید هرگز بخود این اجازه را نمید مید که هسر تان و فرزند تان از عشق و محبت شما بدور ماند.

و اما در قسمت هسر تان باید گفت که. ممکن است این مخالفت ها و عصا نیت ها ناشی از عوامل دیگری باشد که شاید هسر تان انرا احساس نماید و شما دزدک آن عاجز باشید پس بهتر است این موضوع را صمیمانه با هسر تان در میان بگذارید تا راه چاره اساسی برای آن جسر گردد.

بحر حال امید وازیم که هسر تان مسولیت و موفق شما را درک نموده و بگذارید بر علاوه رسیدگی به امور خانوادگی شما وظایف دارید که این وظایف به پیشرفت و شهرت شما ارتباط مستقیم دارد آینده شما را تضمین می نماید.

به امید موفقیت شما.

روز دور و ز بالاخره باز هم به گیر همسرم انادم و باز همان فریاد همان قیل و قال و بدخلتی و همان گفتار همیشگی که: **پلوت از** مطالعه و نوشتن تو دیگر کاری نداری و..... تصور کنید درین عصر و زمان که ما چقدر به مطالعه و اندوختن معلومات نیاز داریم با چه مشکلی مواجه هستیم.

شما نگوید چکنم!

(امضا محفوظ)

نویسنده غریز.

دلته به شما حق میدم که ازین وضع زندگی گله و شکایتی داشته باشید ولی یک چیز را نباید فراموش کنید که هسر تان و یگانه فرزند تان به عشق و محبت شما نیاز

بصور باطلی بدبختی من از روزی شروع شد که شوق نویسنده گی بلکه ام زدود شروع به مطالعه کردم یکی دو هفته توانستم که چند کتابی را بخوانم و چیزی بنویسم اما همان یکی دو هفته اول بود و پس.

آهسته آهسته چیخ و فریاد همسرم بلند شد که چه قدر مطالعه چه قدر خواندن و نوشتن برای اینکه سرو صدای ما بلند نشود.

کتاب و مطالعه را گذاشتم یکطرف و از همسرم خواش کردم گامی مرا اجازه ده که به نیاز های روحی خودم برسم، اما کوان کوشی که بشنود و کجاست منطقی که اجازه دهد بالاخره کار من بجائی رسید که دزدکی مطالعه میکردم اما چقدر میشود اینکار را کرد یک

ازمن نه پرسید که من کیستم و چه نام دارم زیرا اگر همسرم بفهمد که این نامه را من نوشته ام میدانید که چه میشود و چه پروژگار من می آید (۱)

پس حال دردمن یا مشکل من جدا از موضوع نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم به شما بگویم یک مشکل نیست بلکه یک بدبختی است شاید شما ویا خوانندگان مجله تصور کنند که مبالغه میکنم اما بخدا قسم که راست میگویم و عین حقیقت است.

دو سال پیش بادختری آشنایم و تصمیم گرفتیم باهم از دواچ کنیم و از دواچ کردیم و اما چه غلطی کردم خوب چه میشود کرد. زندگی ازین بازپا زیاد دارد بهر تقدیر امروز ما صاحب یک طفل هستیم تا چندی قبل فکر میکردم که مردی خوشبخت هستم اما چه

بنیای شعر به محتوی او معنی باندی
 دیر زور او قوت پیداشنی که داسی
 وی نوییا نوری شعر هم دتوی شعر
 به مفهوم نه وی او خپل کیفیت به
 له لاسه ورکړی، او همدغه وجه ده چه
 خینی خلک دتوی شعر په ویلو کله
 چه پیل وکړی نو دیر ساره او آسان
 ورته ښکاری نودوه شعره په آخره
 کی سره لدی چه شعرونه وی، دځکو
 بد نظر، نوی شعر ته پیدا کوی، زما
 په نظر نوی شعر په خپل اصلی
 مفهوم دیر قوت او مهارت غواړی
 اود مقفی شعر څخه راته دیر مشکل
 ښکاری، اجمل صاحب وایی :
 شعر کار د عقل ندی - داسو وی
 زړه ژړا ده - چه زړه دتل راووزی
 دغه اصل شاعری ده.

کله چه مار مرستین څخه د شعر
 د اصلی هدف او مراد پوښتنه وکړه ،
 نو وی ویل ، البته شاعر په هر څه
 پو هری ، له هری لیدنی او کتنی څخه
 ښه الهام اخیستی شی، له هر چانه دده
 د نظر سترگی تیزی او له هر چانه
 د اجتماع په تحلیل کی دده لومړنی
 تام دی شاعر د ښکلا او مینې له
 جذباتو نه ښه خوند اخیستی شی
 د زلفو په دام کی ښه را گیریزی اود
 سترگو به کو لو نیغ و بشتیا کښی
 خون ورځ دافغانی پو لنی د شاعر له
 پاره هغه شعر او په شعر کی هغه
 هدف لوړ مراد دی چه پخپل ټولنیز ژوند
 کی دخپلی ټولنی او لسی مراد شعر
 به هینداره وځلوی او هغه د شعر په
 جامه کی ونغاړی .
 ښه نو تاسی ویلای شی چه
 حقیقت څنگه به شعر کی ځاییدا ی
 شی ؟

هر شاعر کولای شی واقعی
 واقعات او حقایق په خپل شعر کی
 ځای کړی . د ټولو لیدو پدیدو واقعی
 بیان د شعر په بیلو بیلو کلامو کی
 یو حقیقت بلل کیږی . د ښه شاعر
 تلوسه په یو نه ستړی کیدونکی
 طاقت دهر رنگه استعداد سره دی
 وزلو او خوارانو دملاتو له پاره
 د ژوند تر آخرو شیبو پوری مبارزه
 کوی . ملی شاعر دهیڅ رنگه
 مشکلاتو څخه باید مخ ونه گزوی
 اود ټولو ستو نړو د لری کو لو په
 هڅه کی دهر رنگ سوز او ساز
 غور زیدو او باخیدو تړل او پرانیستو
 څخه خوند واخلي او ووايي :
 سپین سحر به خندو مه پسرلی
 به راوومه - ږدم د سروینو دیوی
 به پدی لار دظلمونو
 ماده خبری وینو لی او پوښتنه
 می وکړه ، که به نوی جمهوری نظام

کی ووايي چه ادبیات با ید څه وکړی
 یو څه د ژوندون، لوستو نکو ته
 وړاندی کړی ښه به وی .
 پدی برخه البته دا یوازی د یو ه
 تن او یوه فرد وظیفه نده البته
 دهر چاکار دی چه دوینا سره سم
 عمل وکړی ، خور شعر او هنر وظیفه
 دلته په لومړی قدم کی ده، هغه داچی
 هنرمند باید په هنری اییا تو کښی
 د ژوند پینځی لکه څنگه چه رښتیا نی
 پینځی شوی وی رنځور کړی او ژوند
 هغه ډول ترسیم کړی لکه څنگه
 چی دی او شته ، په رښتیا نی ډول د نړی
 پیژندل د ژوند ایکی او قوا نیښ
 څرگندول د پینځو یووا لی او دوی
 نرمینځ ایکی پیدا کول پرمختلونکی
 نظام د هنری ادب اساس او بسپدی،
 پرته لدی نه د افغانستان د پرمختلونکی
 نظام د ادبیاتو لوی ارزښت ذاتی چه
 دخلکو او ولسو نو خیزی ددوی
 ټولنیز ژوند ایکی او چاری په پرله
 پسې ډول وښودل شی . ماکسیم
 گورکی ، ادبیات بشر پوهنه نو موی
 او وایی چه ادبیات هم دخلکو خیری

آر وړش مع ها

روست آن نیست

- من تاکنون از دواج نکرده‌ام و فعلا هم
 می‌برسم :

- پس چه وقت ؟

- بدون تامل جواب میدهد .

- حتما از خود زمانی و فرصتی دارد.

می‌گویم :

- حتما عاشق هستی ؟

ددوی کړه وړه د ژوند لاری چاری ،
 اقتصادی ژوند د ټولنیز نظام څیر ه
 په هنری ښه کی ښکاره کړی اود
 هنر مند هر هنری ادب دی دشاعر
 د دردیدونکی احساس اود هغه سره
 دنا خوالو چارو ځلانده ښښنه وگپل
 شی .
 په پای کی می د مرستین څخه
 شکریه وکړه او وی ویل چه که د
 ژوندون لو ستونکو ته څه ویل غواړی
 مهربانی وکړه . دلر څه غلی کیدونه
 وروسته وی ویل زما ویناکه څه هم
 ډیره ده خوله هر څه نه به یی تیږ
 شم یوازی به داووا یم چه او سس
 دافغانستان د ولس د پاره د عمل او چار
 وخت دی، څر نگه چه انگلز وایی :
 « وگړی خپل تاریخ جوړوی » کو مه
 هیله چه د جمهوریت راوستل وو تر
 سره شوه نودادی دمپانی او جوتو لو
 مهال ، دود کار اوزیار زما نه ده، نو
 راځی دخپل ځان له پاره د ما دی
 او معنوی نعمتونه په خاطر په کار پیل
 وکړو .

معین مرستین د مرکی په پای کی

رنگش حالت عادی خود را می باز دو به
 سرخی می‌گراید، خنده اش گم می‌شود، اندوه
 مرموزی در چهره اش سایه می‌افکند
 می‌گوید:

- همه مردم عاشق هستند. اگر عشق را به
 مفهوم اصلی آن بررسی کنیم جنبه های
 مشخص دیگری دارد... فطروابط پسرودختری
 رانهی توانیم تنها و تنها عشق بنا میسازیم
 وجه بسازمان های که این رابطه با همه صفاتی
 و صمیمیت شکل دیگری را به خود می‌گفتند
 و با خصوصیت های قبلی یافاهیلی تره و تار
 سده است .

خپله هغه شعر چه نوی ویلی و ماهه
 د چاپ د پاره راکی چه ناسو ته
 پیشکش کوم .

پسرلی را رسیدلی
 د باران خاڅکی و ږیری
 د نکو غرونو په لرزا شی
 په رپا شی په گپا شی
 نوری لری شولی تیری
 سپینی وواړی شولی ویلی
 لمر ختلی ځلانده
 ډمبر گلو په مسکا شی
 یوه ښکلا ده پیداشوی
 ددی ښکلی پنج اغیزنه
 یو بهیر دی راروان بیا
 نوی ترنگ نوی رنځور دی بیا
 داؤدی گل او گلاب هم
 راشنه شویدی نڅیری
 میری گل که چمبلی دی
 دودیل غیری ته لویزی
 نور نو والوژی خاچوړو
 راخپره کړی په چمن کی
 انگازه دیوه پیوندیا
 شور او زوږ د نوی ژژوند بیا

می‌برسم :

- تو عشق را چگونه تعریف می‌کنی ؟

- تعجب است. تعریفی به عشق یا فقه
 نمی‌توانم فقط می‌گویم که:

عشق یعنی ترازیدی زندگی.. همین و بس..
 یکی از دختران که در این جمع بزرگ دیده
 می‌شود از آن طرف صدا می‌زند:

- من می‌گویم عشق سازنده وزیر بنای اصل
 زندگی !!

در عقب آن موجی از خنده بلند می‌شود و
 چهره های شاداب و خوشحال را شا دا بتر
 می‌سازد .



برق خمت به انسان و معنوعان نوازند در این چهره ها می‌درخشد .

عکسها

تاریخهای

برجسته جهان

سال ۱۴۵۶:

اشغال قسطنطنیه از طرف ترك ها پایان جنگ ۱۰۰ ساله فرانسه و بر تانیه، بجز کالی همه متصرفات خود را در فرانسه از دست داد کالی هم بعدا در سال ۱۵۰۸ از طرف فرانسه اشغال گردید.

سال ۱۴۵۶:

برای نخستین بار طباعت و چاپ اختراع گردید و چارچ گوتمبرگ برای بار اول تورات را با حروف در مطبعه بچاپ رساند.

سال ۱۵۰۷:

امریکو یا امریکو و سیو چی دریانو دو معروف ایتالیایی که در اسپانیا بدنیا آمده بود برای بار اول بدنیا ی جدید و اصل شد و رود او یکسال قبل از کورتیف کولومبو س صورت گرفته بود وجه تسمیه امریکا اینست که چون امریکو برای بار اول وارد امریکا گردید لهذا مارتین دیروزمیولی در کتاب خودش بدین مناسبت تقاضا کرد که دنیای جدید امریکا نامیده شود.

سال ۱۵۰۹:

هنری هشتم بیعت پادشاه انگلستان انتخاب کردید.

سال ۱۵۶۴:

درین سال بتاریخ ۲۶ اپریل درامه نویس و شاعر معروف شکسپیر بدنیا آمد.

سال ۱۵۸۸:

اسپانیا با ۳۳۲ عسکر بر حسب افریقا



ریموند دیلوی- ایس- روت و ریوندکی در حال اجرای یکی از بارچه های شان. این گروه هنری اخیرا در کابل نیز هنر نمایی کردند.

معاربه هی زیاد ناکام شد و در سال ۱۳۴۹ پارلمان او را بشدت تقیب کرد شورای مشترک المنافع در انگلستان که از طرف عوام و شورای دولت اداره میشد حکومت را بدست گرفت بعدا حکومت در سال ۱۶۵۸ بدست چارلز دوم آمد.

سال ۱۶۶۴:

جنگ های شدید بین نظامیان چارلز دوم و هالیندی ها در گرفت چارلز دوم می خواست هالیند جدید را اشغال کند اما بعدا در اثر مقاومت هالیندی ها مرام چارلز بر آورده نشد.

سال ۱۶۶۵:

طاعون شدید در لندن ۶۸۰۰ نفر را از بین برد. و همچنان در سال ۱۶۶۶ حریق بزرگی - ۱۳۲ خانه ۸۹۹ کلیسا را طعمه آتش ساخت در اثر آن مردم زیادی بی خانمان شدند.

سال ۱۶۸۹:

آغاز جنگهای بر تانوی د امریکا با فرانسوی ها و هند ی ها. جیل الطارق از طرف بر تانیه اشغال گردید.

سال ۱۷۵۶:

درین سال کیتان ویتوس بریتک که از طرف پیتربزرگ استخدام شده بود. الاسکا را کشف کرد.

سال ۱۷۴۰:

فرانکلن بتاریخ ۱۵ جدی ثابت ساخت که رعد دارای الکتریسیتی (برق) میباشد.

سال ۱۷۵۵:

زلزله بزرگی بتاریخ اول نوامبر در برنگال ۶۰۰۰ نفر را از بین برد.

دوم به انگلستان حمله کرد اما این حمله ناکام شد و از جمله ۱۲۲ کشتی صرف ۵۰ کشتی دوباره به اسپانیا عودت نمود.

سال ۱۶۶۱ عیسوی:

شکسپیر در سال ۱۶۶۱ از امور اجتماع و نویسندگی کناره گرفت در سال ۱۶۲۳ اپریل ۱۶۶۶ پدرود حیات گفت.

سال ۱۶۶۹ عیسوی:

اولین برده سیاه پوست بوسیله هالیندی ها وارد دنیای جدید گردید این سال آغاز انتقال بردگان در امریکا محسوب میشود.

سال ۱۶۳۶ عیسوی:

پوهنتون ورد در تاسیس گردید.

سال ۱۶۴۲:

چارلز اول پادشاه انگلستان جنگ های

شدید را بر ضد پارلمان آغاز کرد اما پس از



فامیل میکلن که قدم میگذاردند با اجرای بارچه های بر اشوب شان مردم را به هیجان می آورند. کانست های (ماه نور) ایشان در کابل نیز جالب بود.

قصه‌ای از غصه‌ها

تپیه و تر تپ از مریم محبوب



روزها می‌روند و می‌آیند. روزهای بسی
تغوت و یک نواخت. روزهای که زمانی شادی
با خود به ارمغان دارند و روزهای که بضایم
هایش ملت ها مرا از پستی افکند. من در
این بر تلافی ها و یکنواختی ها توله شدم
آهسته آهسته رشد کردم و بزرگ شدم.
بالاخره زمانی فرا رسید که همه داشتیم. مادر
، پدر، کاکه، خاله، پسر خاله و پسر کاکا همه
را... این ها که همه روزی برایم بیگانه‌ها
آشنا بودند برایم آشنا شدند و پستی ایمن
گرفتند. مادرم زنی خوب و مهربان بود و پدرم
مردی پر دین و عاقل. گذشته از همه چیز
انضام که خود را بنام کاکا و مادام می‌نامی
کرده بودند. مهربانتر از آن ها بودند. با گذشت
زمان، با سیری شدن سالها، متعلق ایمن
دوستی و انسی زیاد شد و پیوند محکم باک
بین ما محکم‌تر بود محکم تر ساخت. ولی من
نمی دانم چرا همیشه در این جسم احساس
یک تنگی می‌کردم. نمی‌دانم. این همه خوشی
و سرور، این همه تجمعات رنگارنگ با قواش
پر زرق و پرورش نقطه‌های بود و آبی... در
دل من چیزی دیگر موج می‌زد.

چیزی که از آن بی خبر و فقط از موضوعات
و اتفاقاتیکه دور در خانه میان چهار دیواری
پشتی رخ می‌داد آگاهی داشتم. قطعاً
به جز این پدر و مادرم فرزند دیگری نداشته
یکه و نواز خانه، آرام و قنسی بزرگ
شدم. دانستم که چه رازی بزرگ و معنی از
من پنهان بوده است.

بمن چاره سالکی بودم که حوادثی
زندگی و اشکال دیگری پیشین در لایه‌ای آن
به واقعیت غیر متوقیه برخوردیم، چو واقعیتی
باور نکردنی و کشف شد.

گفتم پدرم مردی عاقل و پر دینی بود و
مادرم زنی مهربان و خوب. ولی با همه مهربانی
و عطوفتشان نگاه‌های می‌روزی نیز به من می‌انداختند
سنگین تر می ساخت و اندوه را بزرگ‌تر می
نمود.

بعضی اوقات پدرم، آن مرد خوب و دل‌سوز
از واقعات چالشی برایم قصه می‌کرد. واقعاتی

که شنیدنش برایم یکنوع دل‌بره و تر سوز
بار می‌آورد.

آن چنان که روز ها خودم می‌نشستم در مورد
آن فکر می‌کردم و می‌اندیشیدم.

- چرا پدرم اینطور گفت ؟؟؟ منظورش
چه بود ؟؟؟

او می‌گفت:

- دختر جان... فقط آدمیست که با غریب و
بزدل‌گی با حوادث خوشی و ناخوشی آن باید
بسازد و سازش کند. با غصه علوانده‌هایش
آشنایی داشته باشد و همچنان از شادی و
سرور شاد و سرور گردد.

این گفتار این وضعیت پسرانه و بزرگوارانه
لحنها چون نسیم گوارا به دل من نشست و باری
آشنا به من ساخت و سرور و موفقی را به یقین
می‌برد. نمی‌دانم چرا زنی بدون صفاقتی
نهفته بود.

روزی یکی از دوستان نزدیک به منزل ما آمد
و این اولین مرتبه بود که او را می‌دیدم، جوانی
بلند قد و باریک اندام خوب صورت و مقبول
بود.

رفت، مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و
اولین نگاه چنان با من گرم گرفت که گویی
سالها ست در دیده است. با او آشنا شدم او
پسر اندر کاکایم بود. آنروز آمد و فوری
رفت، مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و
ناامنی رها کرد.

تقریباً دو ماه از آنروز گذشت دو ماه که
بسان دورن طولانی بود. بعد از دو ماه باز
عصر هنگام صدای گسایش بگوشم رسید. وقتی
سرم را از کرسی اتاق بیرون کشیدم دیدم
خودش است. چه شگفت‌زبان شده بود. این
مرتبه چنانچه کتاب که معلوم میشد از کتاب
های درسی است نیز همراه داشت. مرد
بودم. نمی‌دانستم چه کنم نزدش می‌رفتم با

خیر... به اصطلاح صدای را یکبار کردم
لحظه خود را به آنکه تکیستم به او ایام را که
آشفته و پریشان بود و غم داشت و شانه‌هایم
باعطای ملایمی خود را خوشبو ساختم زمانیکه
می‌خواستیم از اتاق به سالن برویم صدای ترق
ترقی یوت هایس مرا متوجه ساخت و ایمن
مرتبه هم رفت ولی قبل از این که برود فوری
خود را درون اتاق گذاشت و از آنجا بیرون
نیم‌نگاهی پسویش انداختم او هم دیدم.
تپیه شریکی لبانش را زخم باز کرده بود،
مادرم تلعب دروازه پرده‌اش کرد. وقتی
او رفت من باز ماندم و دنیای ناآرام و سرگردان
- دنیا لایکه در آن آمده بر شادی هایش غلبه
کرده بود.

اتاقم پر از سکوت بود. سکوت که از
ملت ها از زمانه های دور و از سالهای زیاد
به آن آشنا بودم. این سکوت برایم تسلی
می بخشید و امیدوارم می ساخت. خلاصه روز
ها و شب ها گذشتند هفته ها و ماه ها نیز سپری
شدند زمانی دیگر هم به آن روز رسید.

آنروز هوا زیلا گرم بود. آنقدر که کعب
حرکت داغ امکان پذیر نبود لباس را از تنم
کشیدم، پایک زیر پیراهنی بروی بستر من قابل
هوای سرد پانزده افتاده بودم که صدای
شوتک زنگ دروازه بلند شد.

وقتی متوجه شدم شدم خدایم خودش بود.
خودش... لباسی پوشیدم فوری به اتاق مادرم
رفتم هنوز چند لحظه ای به اتاق مادرم نزدیک نشدم
بودم که ناگهان صدای غلیظی مرا بهجا
آشنا کرد. صدا از درون اتاق مادرم بود
آهسته آهسته به اتاق نزدیک شدم ناگهان
شنیدم مادرم به آن جوان می‌گفت:

- لازم نیست که هنوز هم خود را به آن

آشنا بسازی... بسیار زود است. کوسم را
محکم بپوشانم چسبانم ناگهان شنیدم که آن
جوان گفت:

- خدا کند که تحمل کرده بتواند...

پاهایم سستی کرد و از حرکت ماند. پشت
در واژه نشستم و سرم را میان دلوایم
محکم نشدم.

از آنروز به بعد همه چیز برایم اسرار
آمیز میشد. همه چیز حتی آن پسرکه روز
روز علاقه‌ام به آن افزود می‌گشت و شیفته تر
می‌گردیدم اما رویا نگاه های خشک و سرد و بی
لبخندی محبت آمیز که مفهوم دیگری داشت
از من استقبال می‌کرد.

بالاخره همه چیز روزی برایم افشا شد
همه چیز...

مادرم گفت که من زمانیکه هنوز دوساله
نشدیدم بودم پاپا را چاد سالنم یتیم شدم و در
اتر تصادم موثر و پرومادری را از دست
دادم. وان جوانی که من به آن علاقه‌مند شدم
برادرم است... می‌دانید برادرم ولی از
موضوع آشنایی و علاقه‌مند بودم هیچکس خبر
نداد... هیچ. فقط خودم و شما... اکنون که
این نامه را برایتان می نویسم فقط خواستم
قصه ام را که سرگذشت واقعی است برایتان
بنویسم همین. نمی‌دانم صمیمیتی واک بر ما آمده
بود این فامیل که از من و برادرم پرستاری
کردند چرا از ما پنهان ساخته بود به بزرگواری
و یا... امید دارم از ذکر آدرس جلوگیری
کنید.



به افتخار غازیان و مجاهدان که در راه حصول استقلال وطن جانایز و جواد کرده بودند محافلی ترتیب شده بود ، اینجائزایان باقرمانان آزادی دیده می شوند .

په فزړی تمریناتو

وروسته د چکوسلواکیا د اتلتيکي لوبو فدراسيون د خوانانو لپاره ځينسي تربیوي، اختصاصي ستوبو گاني جوړي کړي دي چي به هغو کي داوږدي ځغاستي، اس ځغلولو، لمبلو او نيزي وهلو لوبي هم شاملې دي .

اينش

ژوندون

رئيس تحرير : محمد ابراهيم عباسي
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هينا
معاون : پيغله راحله راسخ
مېتمم: علي محمد عثمان زاده .
تېلفون دفتر رئيس تحرير ۲۶۹۴۵
تېلفون منزل رئيس تحرير ۲۲۹۵۹
تېلفون دفتر مدير مسوول ۲۶۸۴۹
تېلفون منزل مدير مسوول ۲۳۷۷۳
تېلفون ارتباطي معاون ۱۰

تېلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
سوپرورد ۲۶۸۵۱
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراك :

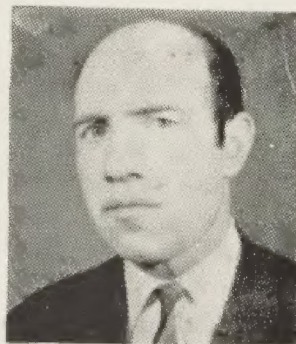
درداخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

مطبعة دولتی

آيا پيشاني فراخ

چيمچه شر بشر اوليه ، که مربوط به ششصد هزار سال پيش بود چندی قبل در تانگانیکا پیدا شد ، حجم مغز اين بشر در حدود ۶۰۰ سانتی متر مکعب بود . حجم مغز ميون نما در حدود ۳۵۰ سانتی مترعین شده است . علم امروزی اين مسله را ثابت نمود هاست که اندازه مغز شخص خودبه خود نمی تواند بيا نکر نشان دهنده کليه فعاليت هاي فکري او باشد .

بهرصورت بايد يادآورشد که آنچه را عوام و ذهنييت عامه تصور ميکند بعضا اشتباهاني درآن سراغ و یافته ميتوانيم مگر واقعيت اين مو ضوع چنين است که هر کسی در داراي مغز است ، صاحب تفکر نيز می باشد زيرا اگر مغز وجود نداشته باشد اصلا تفکر به ميان آمده نمی تواند و نمی توان بدون وجوديت مغز به بودن تفکر باور کرد . پس موضوع متفکر بودن ، و دانشمند و عالم شدن هيچ ارتباطی به بزرگی پيشاني و يا سر نداشته ، وجه کسی چه داوای پيشاني بلند و بزرگ باشند وجه بالعکس آن ، ميتوانند ، در ردیف بهترين بشر قرارگيرند بيا موزند ، بيا موزايند و پدين ترتيب نخست يك فرد مفيد و موثر عاقل و دانشمند برای توده و ميسن خویش مصير خد مائی ارزنده و مېمی گردند .



پناهلی محمد یوسف مدیر مراقبت ماشین ها که از کار میدان وزید مطابع دولتی است و مدت ۱۶ سال باشعبات ریاست مطابع دولتی همکاری فنی و تخنیکي فعالانه دارد.

آخرین سوار

گفت ای وای چه افتاده بگو
در تو آنار جنون می بینم
جامه و اسب ترا سرتاپا
سرخ گردیده بخون می بینم
چشم بگشود برائیدن و کرد
منفعل وار بر اطراف نگاه
گفت: کشتند و بخون آغشتند
افسر و رایت و سر دار و سپاه

جنگجویان دلیر افغان
شیر مردی و شهامت کردند
بر سر چشم کبودان فرنگ
چه بگیریم . چه قیامت کردند
چشمپاهی ، یکی چون ابرسیاه
مست و شوریده و تند و سرکش
مرگ میریخت از آن چون باران
غیظ میجست از آن چون آتش
چشم ، کانون فروزان از چشم
سینه دریای خروشان
نعره چون رعد غریو نه به چرخ
حمله چون برق شتابان بزمین
آب این مرز بود آتش را
خاک این بوم بود غیرت خیز
کوه باشند گران وقت ثبات
باد باشند سبک روز ستیز
«سیل» فرمود که شیمپورزند
گرد کردند بیک جا لشکر

بر سر قله فروزند آتش
که شود گم شدگان راهبر
صبحگاهان چو ازین کاخ کبود
افسر مهر نمایان گردید
باز در طارم مینایی چرخ
تخت جمشید زر افشان گردید
«سیل» بر لنگره قلعه نشست
خیره بر دامن صحرائنگریست
دید چون نیست زلشکرائری
زار بر خویش چو دریا نگریست
چشم خونبار ببالا افکن

دید چیزی ز هوا می آید
مست و مغرور عقابی ازدور
بفضا بال گشا می آید
هست در پنجه آن پارچه یی
که از آن پارچه خون میریزد
گفت: این خون دل لشکر ماست
که چنین زار و زبون میریزد
«سیل» ماتم زده از جا بر خاست
مرغ آزاد به کسار نشست
بر چم حق بفضا گشت بلند
علم ظلم ، نکونسار شگست



والمطبخ طيب
في بيتك
كتاب پرلپی نمبر ۱